[illegible] (البقرة: ٢٥٤)

[راه نجات از شرّ غُلات]

بحث شفاعَت

شفاعتی که در قرآن است

(حقایق عریان)

تألیف:

حیدر علی قلمداران

(1368-1292 شمسی)

تصحیح و مراجعه:

اسحاق دبیری (رحمه الله)

چاپ اول 1430/1388هـ

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

زندگی‌نامه استاد حیدر علی قلمداران

حیدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام

شايد كمتر كساني باشند كه بدانند روزي تمام ملت ايران كنوني اهل سنت بوده‌اند، و اهل سنت يعني دوستداران واقعي اهل بيت پيامبر ص و صحابه‌ی جانفداي آن حضرت، كه با چشم حقيقت به دين و زندگي می‌نگرند، پس اهل سنت واقعي با شيعه‌ی واقعي يعني دوستدار علي ؛ و س هيچ فرقي نمی‌كند، مشكل فقط در افراط و تفريط است، حقايق را وارونه جلوه دادن نه شيعيت است و نـه سنيت، صحابـه‌ی فـداكار رسول الله ص را ملعون خواندن و ياران و همسران و خانواده‌ی درجه يک پيامبر گرامي ص را لعنت و نفرين كردن نه تنها پيروي از علي نيست بلكه دشمني با علي و پيامبر و دين علي است، و غلو و افراط درباره‌ی اهل بيت پيامبر ص نه تنها محبت با پيامبر و اهل بيت حضرتش نيست، كه دشمني با آنان است.

آري، امروز نيز در جامعه‌ی كنوني ايران علماء و دانشمنداني هستند كه حاضر به تقليد كوركورانه از خرافات موجود در جامعه‌ی كنوني ايران نيستند بلكه با حس حقيقت‌جويي در تلاش حق مخلصانه گام بر مي‌دارند و آنچه از قرآن و سنت واقعي برايشان حق بنمايد بدور از تعصب آن را با جان و دل مي‌پذيرند.

اما متأسفانه كمتر كساني در ايران بزرگ با علماء و دانشمنداني همچون آيت الله شريعت سنگلچي و آيت الله العظمي سيد رضا بن ابوالفضل البرقعي، و علامه اسماعيل آل اسحاق و استاد حيدر علي قلمداران و دكتر علي مظفريان، و دكتر مرتضي رادمهر و دهها عالم و دانشمند ديگري آشنا هستند كه مذهب پدري را با تشخيص دقيق رها كرده و مكتب حق را برگزيده‌اند، گرچه شخصيتهاي مذكور همگي به رحمت خدا رفته‌اند اما آثار گرانبهايشان نشان دهنده و معرف شخصيتهاي والاي اين بزرگواران است، اينک به مناسبت نشر يک اثر گران قدر استاد حيدر علي قلمداران

شما را با چهره اين مرد مجاهد و دانشمند، و متفكر و اسلام شناس بي‌نظير ايران زمين آشنا مى‌کنيم البته پيشاپيش از خانواده و شاگردان و دوستداران اين استاد بزرگوار پوزش مى‌طلبيم که اطلاعات ما جسته گريخته و پراکنده است چنانچه نقص و اشتباهي ملاحظه فرمودند ما را ببخشند.

حيدر علي قلمداران فرزند اسماعيل در سال 1292 خورشيدي در روستاي ديزيجان در 55 کيلو متري جاده قم - اراک از توابع شهرستان قم در خانواده‌اي کشاورز و نسبتاً فقير چشم به جهان گشود، در پنج سالگي مادرش را از دست داد، و به علت فقر و عاجز ماندن از پرداخت حتي دو قران پول مکتب خانه روستا از حضور در کلاس درس زن آخوند محروم بود، فقط پشت در مي‌ايستاد و مخفيانه به درس پيرزن گوش مى‌داد، باري بدليل پاسخ دادن به همه‌ى پرسشهاي پيرزن که بچه‌ها از آن عاجز مانده بودند اجازه يافت مجاني در کلاس شرکت کند.

به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن از دوده‌ى حمام به جاي مرکب، و از کاغذهاي اضافي ريخته به جاي دفتر استفاده مي‌کرد.

حيدر علي در سن پانزده سالگي پدرش را نيز از دست داد، پدر وى مردي خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن وي بود حيدر علي در سن بيست و هفت سالگي ازدواج کرد و در سي سالگي به خدمت اداره‌ى فرهنگ قم در آمد از آن پس که دائره‌ى تحقيقات و مطالعات وي گسترش يافته و قلمش از مهارت خوبي بهره يافته بود در روزنامه‌هاي استوار و سرچشمه در قم و وظيفه، در تهران مقاله مي‌نوشت مجله يغما نيز مقالات و اشعار زيباي استاد را چاپ مى‌کرد و همچنين مقالات فقهي و ارزشمندي در مجله‌ى وزين حکمت که آيت الله طالقاني و مهندس مهدي بازرگان نيز در آن قلم مى‌زدند هم به چاپ مى‌رسيد.

باري در يک مجله‌اي که از سوي اداره‌ى فرهنگ به چاپ رسيد مقاله‌اي منتشر شد که به حجاب اسلامي اهانت کرده

بود استاد جوابیه‌ای قاطع و کوبنده‌اي در رد آن نگاشت و در مجله‌ی استوار به چاپ رساند این اقدام از سوي یک شخصیت فرهنگي، خشم رئیس فرهنگ قم را برانگیخت، و در یک جلسه عمومي در برابر حضّار از استاد انتقاد کرد و تهدید به اخراج وي نمود و استاد می‌گوید: من نیز اجازه خواستم و پشت تریبون رفتم و با کمال صراحت لهجه، سخنان پوچ و تهدیدات پوشالي وي را در برابر حضّار پاسخ دادم، پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمد لله هیچ اتفاقي برایم نیفتاد و رئیس فرهنگ پس از مدتي منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئیس فرهنگ قم اقدام یکی از روحانیون معروف قم بود که در آن وقت در قم درس اخلاق می‌دادند، ایشان بعد از قضیه‌ی اداره فرهنگ، کسي را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم وقتي نزد ایشان رفتم موضوع را جویا شدند، و پس از تعریف ماجرا گفتند ابدا نترس هیچ غلطي نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم این مردک در این شهر بماند اگر باز هم چیزي گفت جوابش را بدهید من در جواب گفتم: آقا پیش از اینکه شما حمایت کنید من جوابش را دادم چه رسد از این پس که شما هم وعده حمایت می‌دهید!

آشنایي قلمداران با شخصیتهاي معاصر

1- علامه شـیخ محمد خالصی از علمـاي مجاهد و مبارز مقیم عراق

آشنایي استاد با علامه خالصی با ترجمه‌ی کتاب المعارف المحمدیه شروع شد و با ترجمه‌ی کتاب «الإسلام سبیل السعادة والسلام» و کتاب سه جلدي إحیاء الشریعه و آثار دیگر علامه ادامه یافت، و دیدارهاي بعدي و مکاتبات علمي را به دنبال آورد البته آقاي خالصی مدتي بعد تحت تأثیر افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت و علائم این تغییرات فکري او در آثار بعدی‌اش مشهود است، همچنین از تقریظ یا مقدمه‌اي که علامه خالصی بر کتاب ارمغان آسمان استاد نوشت این تأثر مشهود است ایشان

می‌نویسد:
جواني مانند استاد حيدر علي قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمين و فراموشی تعاليم اسلامي بلکه در عصر جاهليت پي به حقايق اسلامي می‌برد و ما بين جاهلان معاند، اين حقايق را بدون ترس و هراس، با کمال شجاعت و دليري منتشر می‌نمايد چگونه اداي حق اين نعمت را می‌توان نمود؟
استاد قلمداران در سفرهايي که به شهرهاي عراق به ويژه کربلا نمود علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سيد هبه الدين شهرستاني مؤلف کتاب: الهيئه والإسلام نيز ملاقات و آشنايي داشت، وي علاوه بر مکاتبات بي‌شماري که با علامه خالصی داشت با علامه شهرستاني هم درباه‌ي مسائل کلامي به وسيله نامه مباحثه کرد.

2- مهندس مهدي بازرگان

آنگونه که خود استاد نقل می‌کند نحوه آشنايی‌اش با آقاي بازرگان اين گونه بود: «يک روز که براي مراجعت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ايستاده و مشغول مطالعه بودم متوجه شدم يک اتومبيل شخصی که چند مسافر داشت به عقب برگشت جلو بنده که رسيد: آقايان تعارف کردند که سوار شوم در مسير راه فهميدم که يکي از سرنشينان آقاي مهندس مهدي بازرگان است که گويا آن موقع [سال 1330يا 1331 خورشيدي] مسؤوليت صنعت نفت ايران را به عهده داشتند و از آبادان بر می‌گشتند آقاي بازرگان به بنده گفتند: براي من بسيار جالب بود که ديدم شخصي در حوالي روستا کنار جاده ايستاده غرق در مطالعه است» اين اتفاق بذر دوستي و مودت را در ميان ما پاشيد و بارور ساخت تا جايي که مهندس بازرگان در کتاب بعثت و ايدئولوژي خود ازکتاب «حکومت در اسلام» استاد استفاده فراوان نمود، و کتاب «ارمغان آسمان» استاد قلمداران نيز که قبلا چاپ شده بود مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گرديده و براي دکتر علي شريعتي وصف آنرا گفته بود.

مهندس مهدي بازرگان پس از آزاد شدن از زندان چهار مرتبه براي ديدار با آقاي حيدر علي قلمداران به قم آمدند.

3- دکتر علي شريعتي:

کتاب «ارمغان الهي» را ديده بود و پس از شنيدن وصف کتاب آرمغان آسمان استاد قلمداران از زبان دانشمندان و دانشجويان روشنفکر دانشگاه بويژه مهندس بازرگان، بيشتر جذب افکار استاد گرديد، همين امر باعث شد که دکتر در آذر ماه سال 1342 خورشيدي نامه‌اي در اين خصوص از پاريس براي استاد قلمداران بنويسد.

بعدها که دکتر شريعتي به ايران بازگشت به یکی از دوستان خود آقاي دکتر اخروي که با استاد قلمداران آشنايي داشت گفته بود که قلمداران سهم بزرگي در جهت بخشيدن به افکار من دارد و مشتاق ديدار او هستم اگر می‌توانيد ترتيب اين ديدار را بدهيد اما متأسفانه اين ديدار عملي نشد و دکتر شريعتي چشم از اين دنيا فرو بستند.

4- استاد مرتضي مطهري:

نيز از اشخاصی بود که علاقه‌اي پنهان به استاد قلمداران داشت ولي از بيم سرزنش ديگران اين علاقه‌اش را علني نکرد و طبق اظهار آقاي قلمداران در يک ملاقات خياباني باری به وي گفته بود: کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم بسيار خوب بود.

جريـــان تـــرور و ديگر حـــوادث نـــاگوار زنـــدگي اســـتاد قلمداران

پس از انتشار مخفيانه کتاب شاهراه اتحاد (بررسي نصوص امامت) و کمي پيش از پيروزي انقلاب یکی از آيات عظام قم به نام شيخ مرتضي حائري فرزند آيت الله شيخ عبدالکريم حائري مؤسس حوزه‌ی علميه‌ی قم بواسطه‌ی شخصي از آقاي قلمداران خواست که به منزل ايشان برود، فرداي آن روز که آقاي قلمداران به خانه آقاي حائري رفته بود ايشان به

استاد گفته بود: آيا كتاب نصوص امامت را شما نوشته‌ايد؟ استاد پاسخ مى‌دهد: بنده نمى‌گويم من ننوشته‌ام اما در كتاب كه اسم بنده به چشم نمى‌خورد! آقاي حائري گفتند: ممكن است شما را به سبب تأليف اين كتاب به قتل برسانند! آقاي قلمداران فرمود: چه سعادتي بالاتر از اين كه انسان به خاطر عقيده‌اش كشته شود سپس آقاي حائري گفتند: اگر مى‌توانيد همه را جمع‌آوري نموده و در خاک دفن كنيد يا بسوزانيد!
ايشان پاسخ داد: در اختيار بنده نيست، فرد ديگري چاپ كرده، شما همه را خريداري كنيد و بسوزانيد! از طرفي اين همه كتاب كمونيستي و تبليغ بهائى‌گري در اين كشور چاپ و منتشر مى‌شود چرا شما در باره‌ى آنها اقدامي نمى‌كنيد؟!

1- پس از گذشت چند ماه از پيروزي انقلاب در تابستان 1358 خورشيدي شب بيستم رمضان سال 1399 هجري قمري كه استاد قلمداران طبق عادت هر سال تابستان را در روستا مى‌گذراند جوان مزدوري كه از جانب كوردلان متعصب تحريک و مسلح شده بود نيمه شب وارد خانه‌ى استاد شد و او را در حالت خواب ترور كرده و گريخت، ليكن علي رغم فاصله بسيار كم گلوله فقط پوست گردن ايشان را زخمي كرد و در كف اتاق فرو رفت.
طبق اظهاراتي كه از خود استاد نقل شده روز قبل از حادثه جواني از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌اي عقايد و نظريات ايشان و نيز درباره‌ى كتاب سؤالاتي كرده بود! بدون شک نوشتن كتاب خمس و شاهراه اتحاد انگيزه‌ى قوي اين ترور بوده است.
در هر صورت مشيت و تقدير الهي مرگ استاد قلمداران را اقتضا نكرده بود! با اين وجود استاد رفت و آمدش به روستا و فعاليتش را ادامه مى‌داد.
تفصيل جريان ترور از اين قرار بود كه سه يا چهار نفر با يک اتومبيل شب بيستم رمضان وارد روستا شده اتومبيل را روي پل رودخانه روشن و آماده‌ى فرار نگه

می‌دارند دو نفر از آنان آخر شب قبل از بسته شدن در خانه وارد باغچه‌ی منزل شده و لابلاي درختان کنار ديوار کمين می‌کنند، چندين بار فرزندان استاد در خانه را می‌بندند اما با کمال تعجب می‌بينند مجدداً باز شده ولي هرگز متوجه قضيه نمی‌شوند مسلما يکی از آن دو نفر مأمور بوده که در خانه را براي فرار باز نگه دارد، نيمه‌هاي شب که اطمينان می‌کنند همه بخواب رفته‌اند فرد ضارب با چراغ قوه و اسلحه‌ی کمري وارد اتاق خواب استاد می‌شود، همسر ايشان که از ترس و دلهره خوابش نمی‌برد و در رختخواب نشسته بود فکر می‌کند پسرش علي است، لذا با اسم او را صدا می‌زند فرد تروريست که وضع را اينگونه می‌بيند با عجله اسلحه را به طرف استاد نشانه می‌رود و شليک کرده و پا به فرار می‌گذارد، همسر استاد که زبانش از ترس بند آمده بود فقط فرياد می‌کشيد و بچه‌ها نيز که با صداي گوله از خواب پريده بودند وحشت زده فرياد می‌کشيدند حاجي آقا را کشتند مردم روستا سراسيمه بيرون آمده و استاد را که خون از گردنش جاري بود به کنار جاده می‌رسانند و به وسيله‌ی يکي از اهالي روستا که با اتومبيل از قم می‌آمد به بيمارستان کامکار می‌رسانند چند روز بعد جواني که ظاهرا طلبه بود به منزل استاد مراجعه کرد و سراغ وي را گرفت پسر آقاي قلمداران او را تعقيب می‌کند و می‌بيند که وارد يکي از حوزه‌هاي علميه در محله يخچال قاضي شهر قم گرديد.

2- حادثه تلخ ديگر در زندگي استاد وفات ناگهاني يکي از پسرانش در سال 1360 خورشيدي بود که منجر به تألم روحي عميق وي گرديد پس از اين حادثه سکته مغزي آن مرحوم او را از فعاليت‌هاي قلمي و تحرک جسمي محروم ساخت و ديگر نتوانست کار تأليف را ادامه دهد ليکن مطالعه را حتي الامکان رها نساخت.

3- ديگر واقعه‌ی تلخ زندگي استاد قلمداران زنداني کردن او

در زندان ساحل قم بود، از خود استاد شنیده شده که می‌فرمود: «روزي که من در اثر دو سکته‌ی مغزي پي در پي روي تخت خوابيده بودم دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به جرم واهي ضديت با انقلاب اسلامي با مقداري از کتابهايم با خود بردند و حتي اجازه ندادند داروهاي خود را بردارم اين در شرايطی بود که بنده اصلا قادر به کنترل ادرارم نبودم و براي مواقع ضروري دستگاه مخصوص به همراه داشتم سپس مرا به زندان ساحل قم منتقل کردند و در حالي که فقط يک پتوي زير انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شيشه‌ی سلول تا صبح از سرما به ديوار می‌چسبيدم و شام هم به من نرسيد زيرا ساير زندانيان چپاول کردند فقط يکي از زندانيان از سهم غذاي خودش مقداري به من داد صبح هم اوضاع به همين منوال بود لذا مجبوراً نيت روزه کردم.
البته فرزندانم جريان دستگيري و زنداني شدنم را به منزل آيت الله منتظري که آن زمان قائم مقام رهبري بود اطلاع دادند (قابل ذکر است که آيت الله منتظري با استاد قلمداران دوستي ديرينه داشتند و از زبان استاد شنيده شده که می‌فرمود: آقاي منتظري کتاب حکومت در اسلام مرا در نجف آباد اصفهان درس می‌دادند) يک وقت ديدم چند نفر پاسدار با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهي صبح همان روز مرا از زندان بيرون آوردند و به خانواده‌ام اطلاع داده برايم لباس بياورند سپس با گرو گرفتن سند مالکيت منزل بنده را آزاد کردند.

حالا تصور کنيد که استاد قلمداران علاوه بر لطف و عنايت خداوند متعال اگر شخصيتي مانند آيت الله منتظري با ايشان رابطه‌ی دوستي نمی‌داشت و از ايشان حمايت نمی‌کرد چه بر سر ايشان می‌آمد، لازم به يادآوري است که اداره اطلاعات قم در سال 1374 نمايشگاهي در گلزار شهداي اين شهر برپا

کرد به نام «مجاهدتهاي خاموش» که چند اثر استاد قلمداران را به عنوان افکار و عقايد انحرافي به نمايش گذاشته بودند، کما اينکه در کنار آن اسناد و مدارکی عليه آيت الله منتظري نيز به چشم می‌خورد.

اخلاق والا و آزادمنشي استاد قلمداران

ايشان در طول زندگي شخصيتي راستگو، عفيف، راست کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صريح اللهجه بود و همه‌ی کساني که به نحوي با ايشان ارتباط نزديک داشته‌اند ايشان را انساني والا، بي‌پيرايه، بي‌تکلف، و بي‌اعتناء به خوراک و پوشاک می‌شناختند. گويا استاد در اين راستا به هم نامش علي س و ساير بزرگان دين اقتداء کرد. و زندگي‌اش شباهب زيادي به زندگي سلف و پيشگامان راستين اين امت داشت.

با وجود که می‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقيقات وافرش به مناصب و مدارج دنيوي دست يابد و براي خود و خانواده‌اش زندگي مرفهي فراهم آورد اما مشي زاهدانه‌اش مانع گرايش او به قدرت زمان و نيل به متاع و حطام دنيا و در پيش گرفتن تقيه و همراهي با خرافات و اباطيل گرديد، و هرگز حقيقت را در پاي جو حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زودگذر دنيا را فداي حق و حقيقت نمود. خوشا به سعادتش.

آثار و تأليفات استاد قلمداران

استاد حيدر علي قلمداران علاوه بر مقالات عديده‌اي که در روزنامه‌ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهي تأليف و ترجمه نيز دارد که همگي کتابهاي ارزنده و محققانه‌اي است.

1- ترجمه کتاب «المعارف المحمدية» که یکی از آثار علامه خالصی است، اين کتاب قبل از سال 1325 خورشيدي ترجمه و چاپ شده است.

2- ترجمه سه جلد کتاب «إحياء الشريعة» خالصی که تقريبا شبيه يک رساله‌ی توضيح المسائل بوده و با عنوان

«آئين جاويدان» در سالهای 1330، 36، و37 به چاپ رسيده است.

3- «آيين دين يا احكام اسلام» ترجمه كتاب «الإسلام سبيل السعادة والسلام» اين نيز از آثار علامه خالصى است كه در سال 1335 خورشيدي ترجمه و چاپ شده است.

4- تأليف كتاب مشهور «ارمغان آسمان» در سال 1339 خورشيدي كه قبلا به صورت سلسله مقالاتي در روزنامه‌ى: وظيفه چاپ و منتشر شد.

5- «ارمغان الهي» در اثبات وجوب نماز جمعه در سال 1339 كه ترجمه كتاب «الجمعة» علامه خالصى است.

6- رساله‌ى حج يا كنگره‌ى عظيم اسلامي در سال 1340 شمسي.

7- رساله‌ى «مالكيت در ايران از نظر اسلام» كه دستنويس آن با خط خودش باقي مانده و هنوز چاپ نشده است.

8- قيام مقدس حسين ؛ و س.

9- تأليف جلد اول كتاب ارزنده و معروف «حكومت در اسلام» در سال 1343 خورشيدي كه طي 68 مبحث اهميت و كيفيت تشكيل حكومت از نظر اسلام را بررسي كرده است، و تا آن زمان در نوع خود بي‌سابقه و بي‌بديل بود و شايد بتوان ادعا نمود كه تاكنون نيز نظير آن در ايران تأليف نشده است.

از استاد شنيده شده كه مي‌فرمود آيت الله منتظري اين كتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان درس مى‌داده است.

انگيزه‌ى تأليف اين كتاب را استاد چنين بيان داشته است: «در شب دوشنبه بيست و هفتم محرم الحرام سال 1384 قمري برابر با هيجدهم خرداد ماه 1343 خورشيدي در خواب ديدم كه با چند نفر در صحراي كربلا هستيم و چنين مى‌نمود كه وجود سيد شهيدان و سرور آزادگان حسين ؛ از دنيا رفته و جنازه‌ى شريف ايشان در زمين به جاي مانده و من بايد

ایشان را غسل دهم، و ظاهرا کساني هم با من همکاري خواهند کرد، من خود را آماده کردم و لنگي پيچيدم و خواستم وضو بگيرم که از خواب بيدار شدم، و تعبير اين خواب را چنين نمودم که من با نوشتن اين رساله‌ی شريف و آثار ديگر چهره‌ی حقيقي و نوراني دين مبين اسلام را از گردهاي اوهام و خرافات خواهم شست و پيکر مقدس اسلام را آنگونه که هست براي مردم نمايان خواهم کرد، لذا به شکرانه اين نعمت به قيام تهجد اقدام کردم. والحمد لله.

پس از آن با استفاده از يادداشتهايي که در اين موضوع تهيه کرده بودم بلافاصله صبح همان روز يعني هجدهم خردادماه 1343 خورشيدي در قريه‌ی ديزيجان قم هنگامي که تعطيلات تابستان را مي‌گذراندم به کار تأليف اين رساله پرداختم».

10- آيا اينان مسلمانند؟ در سال 1344 شمسي.

اين کتاب کم حجم، ترجمه‌ی وصيت نامه‌ی علامه خالصی در بيمارستان است که در سال 1377 هجري قمري به منشي خود املا فرمود و بعدا تحت عنوان «هل هم مسلمون» به چاپ رسيد، نيز به ضميمه‌ی آن رساله‌ی کوتاهي است، به نام «ايران در آتش ناداني» که ترجمه‌ی قسمتهايي از کتاب «شر وفتنة الجهل في إيران» اثر علامه خالصی می‌باشد.

11- مجموعه‌ی پنج قسمتي«راه نجات از شر غُلات» که در سالهاي پنجاه تا پنجاه و چهار نوشته شد و مباحث ذيل را شامل می‌شود: علم غيب، امامت، بحث در ولايت و حقيقت آن(که تاکنون چاپ نشده) بحث در شفاعت، بحث در غلو و غاليان که به ضميمه‌ی شفاعت به چاپ رسيد، و بحث در حقيقت زيارت و تعمير مقابر، که به نام زيارت و زيارتنامه منتشر شد.

12- کتاب «زکات» که احتمالا در سال 1351 شمسي با همکاري مرحوم مهندس مهدي بازرگان در شرکت سهامي انتشار به چاپ رسيد و تا مدتي از انتشار آن جلوگيري به عمل آمد.

13- کتاب «خمس» که تقريبا همگام با کتاب «زکات»

يا كمي پس از آن نگارش يافت اما به علت حساسيت روحانيت شيعه نسبت به موضوع خمس كتاب تحويل چاپ‌خانه نگرديد، و تعدادي از همفكران استاد در اصفهان آن را تايپ نموده و با هزينه خودشان تكثير و منتشر كردند. البته ردهايي نيز بر اين كتاب به وسيله اشخاصی همچون آيت الله ناصر مكارم شيرازي، و رضا استادي و غيره نوشته كه آن مرحوم پاسخ كليه آن ردود را نوشته و تعدادي را ضميمه‌ی كتاب خمس نموده است.

14- كتاب «شاهراه اتحاد»، اين كتاب هم به سبب حساسيت شديد روحانيت شيعه نسبت به موضوع كتاب به صورت تايپ شده تكثير و مخفيانه منتشر شد. اما نه توسط استاد بلكه توسط دوستاني در تهران اين امر را به عهده داشتند. اين كتاب حاوي بررسي حوادث پس از رحلت رسول خدا ص واقعه‌ی سقيفه‌ی بني ساعده و موضوع خلافت پيامبر اسلامص و بحث جنجال بر انگيز امامت بود.

15- شخصي روحاني به نام «ذبيح الله محلاتي» چند سال قبل از پيروزي انقلاب جزوه‌اي نوشت تحت عنوان «ضرب شمشير بر منكر غدير» و مطالب خلاف حقيقت در آن خبر درج كرد.

استاد قلمداران نيز رساله‌اي در جواب آن نگاشت به نام «پاسخ يک دهاتي به آيت الله محلاتي»!

16- جلد دوم «حكومت در اسلام» كه در سال 1358 خورشيدي انتشار يافت و به بررسي وظايف حكومت و حاكم اسلامي پرداخت.

17- سنت رسول از عترت رسول ص.

اين بود معرفي كوتاهي از آثار استاد حيدر علي قلمداران.

اما قابل ذكر است كه استاد علاوه بر تأليف و تصنيف و ترجمه و نوشتن مقالات ديني، سخنراني‌ها و جلسات تحقيقي بسياري نيز در شهرهاي تهران (مسجد گذر و زير دفتر در زمان امامت آيت الله سيد ابوالفضل برقعي) و تبريز و اصفهان داشتند، همچنين طی يكي از سفرهايشان به كربلا در روز عاشورا سخنراني مهمي در صحن قبر امام حسين س

ایراد فرمود که متن آن در کتاب «زیارت و زیارتنامه» آمده است.
این دانشمند محقق و چهره‌ی کم نظیر ایران زمین پس از سالها تحمل مشقات و رنجهاي زندگي، مجاهدت در راه نشر احکام و حقایق دین مبین اسلام و تحمل هشت سال بیماري طاقت فرسا که توأم با صبري ایوب وار بود در روز جمعه 15/02/68 بعد از سحر روز 29 رمضان المبارک 1409 قمري در سن هفتاد و شش سالگي دار فاني را وداع گفت. و به دیدار معبود یگانه‌اش شتافت، و عصر همان روز با حضور عده‌اي از همفکرانش و طي مراسمي ساده و عاري از هرگونه بدعت و تشریفات خرافي زائد پس از اقامه‌ی نماز به خاک سپرده شد.
خداوند متعال از ایشان و سایر دعوتگران و مصلحان راضي و خشنود گردد.
در پایان این نکته را باید عرض کنم که ما معتقدیم دین الله و شریعت پاک و بي‌آلایش مصطفي ص بالاخره غالب خواهد شد، و از میان توده‌ی مردم که عشق و محبت دین در اعماق وجودشان ریشه دارد حتما کساني بلند خواهند شد و گرد و غبار خرافات از چهره‌ی نازنین اسلام عزیز را خواهند زدود و آئینه حق را با آب زلال ایمان و یقین و اخلاص و تقوا و مجاهدت صیقل خواهند بخشید اگر چه همانند آیت الله برقعي بر سر نماز گلوله برسرش شلیک کنند یا همانند استاد قلمداران در آغوش فرزندانش بر گلویش گلوله شلیک کنند یا صدها و هزارها نمونه‌ی دیگر از فداکاري‌ها و مجاهدت‌هایي که در صفحات زرین تاریخ به ثبت رسیده است، اما مطمئنا کسي که طعم شیرین حقیقت را بچشد از تیر و گلوله و مردن نمی‌ترسد بلکه عاشقانه به آغوش مرگ و شهادت پر افتخار می‌رود اما حاضر نیست تن به ذلت دهد یا دست از حق‌پرستي بردارد.
پس مژده باد به همه حق‌جویان و حق‌پرستان و عاشقان و شیفتگان حق و حقیقت و پیروان راستین اسلام خالص و دین بي‌آلایش و شریعت شامل و کامل محمدي صلوات الله

وسلامه عليهم.

خدايا، تو را سپاس كه ما را با نعمت اسلام خالص و پاک از شرک و خرافات و بدعتها سر افراز كردي و افتخار بخشيدي پس برروح پاک همه رهروان راه حق بويژه صاحب اين كتاب استاد حيدر علي قلمداران هزاران رحمت فرست. آمين.

ناشر: تيرماه 84 خورشيدي

برگرفته از كتاب سلسله‌ی راه نجات از شر غُلات

(قسمت پنجم)

زيارت قبور بين حقيقت و خرافات

وبه نستعين

مقدمه

الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم، مالک یوم الدین، والصلاة والسلام علی محمدٍ وآلهِ وأصحابه أجمعین.

در چند سال قبل که کتاب (راه نجات از شر غُلات) تألیف و به یکی از چاپخانه‌های قم برای طبع داده شد متأسفانه بعلت کار شکنی‌ها و موانعی که از چنین محیطی انتظار می‌رود کار چاپ آن بپایان نرسید و بناچار آن را قطعه قطعه کرده هر قسمتی را در یکی دو شهرستان در چاپخانه‌های متعدد بچاپ رسانیدیم اینک این قسمت آن را که مربوط به بحث شفاعت است به یاری خدای متعال بدین‌صورت و کیفیت تقدیم طالبان حق و حقیقت می‌کنیم و امیدواریم که در جامعه‌ی گمراه ما باعث تنبه و هدایت شود، چه می‌دانیم علت اصلی و مهم نفرت نسل جوان از مسائل دین و ایمان همان نشر خرافات و بسط موهومات است که بنام حقائق دین در میان این مردم در ترویج و گسترش است و از همه‌ی آن موهومات مهمتر موضوع شفاعت است که این ملت را بهرگونه فسق و فجور و فساد گستاخی جرأت داده است بطوریکه انسان گاهی آرزو می‌کند که جامعه‌اش بیدین محض باشد لیکن به چنین دین و مذهبی که در نتیجه‌ی غرور شفاعت هیچ حد و سدی در نظام زندگیش نبوده باشد مبتلی نشود. مسئله‌ی شفاعت با این گسترش و وسعت برای این جامعه دیگر چیزی نه تنها از اسلامیت بلکه از انسانیت باقی نگذاشته است.

فائده‌ی دین و مذهب آن است که افراد جامعه را از حیث جان و مال و ناموس در امان نگاهدارد، و هر کسی در حد و مرز خود بایستد، و بقدری که بجامعه‌اش نفع می‌رساند برخوردار شود. اما بدبختانه اگر موهومات برای کسی عقلی باقی گذشته باشد و بتواند زندگی جامعه خود را با زندگی جوامع مترقی دیگر مقایسه کند آنگاه می‌فهمد که در چه جهنم سوزانی زندگی می‌کند. و بهر صورت حقیقت مسأله‌ی

شفاعت در شریعت اسلامی که قرآن کریم ضامن بیان آن است، اینست که بقدر امکان بعرض خوانندگان می‌رسد. وبالله التوفیق.

محرم الحرام 1392هـ.

موضوع شفاعت و حقیقت آن

مســأله‌ی شــفاعت که در ملت ما تا این حد وســعت یافته که علاوه بر اینکه گوینـــــدگانی غالبا بی‌اطلاع از حقـــــایق دین و بی‌خبر از حد و مرز شرع مـبین و حـتی فاقد سـواد خوانـدن و نوشتن که بناحق منبر را که جایگـاه انبیـای مرسـلین و اولیـای صـدیقین است غصب کـرده و با افسـانه‌های خـود به گمـراه نمودن خلق در هر صبح و شـام بنـام روضه‌خوانی مشـغولند و معرکه گیرانی که خود سر تا پا جنایت و گناه بـوده در هر گـاه و بی‌گـاه عـوام النـاس را دور خـود جمع نمـوده و با بافته‌ها و سـاخته‌های خـود مـردم را به پرتگـاه هلاکت و گنـاه تشـویق می‌کنند. و هرگاه دقت شود معلوم می‌گردد که اینـان که بـاب شفاعت بوسعت آسمان و زمین بروی مردم بـاز می‌کنند غـیر از اغوای شیطانی دو محرک نفسانی نـیز دارند که یکی از آنها آن است که چــون خــود سر تا پا آلــوده‌ی معاصی و گناه‌اند و چنین کسان گاه باشد که در وجدان خود احساس گناهگـاری و حقارت کنند برای آنکه در این وضع و حال شـرکائی و رفقـائی داشـته باشـند تا از تنهـائی و انفـراد وحشت نکنند و رنج نبرند دیگــران را نــیز بــدین وضع و حــال می‌خوانند و به این عرصه می‌کشانند بگمان آنکه با رفقا و شرکاء بسیار خدا را ناچــار به صرف نظر از عذاب و عفو از کیفر خود خواهند کرد!!

و علت دیگر این دعوت بشفاعت آن است که از این طریق جلب رضایت و خشنودی شنوندگان را کرده در مقابل آنانرا ببذل مال و انجام سؤال خود وادار نموده استفاده‌ی شایان می‌کنند.

آری، علاوه بر اینان متأسفانه مسأله‌ی شفاعت در کتب احادیث و روایات نیز جائی بزرگ برای خود باز کرده و حتی از افراد مشهور و محترمی آثاری در اینگونه کتب باقی مانده است که برای یاران شیطان دستاویزی محکم و مستمسکی مستحکم است چنانکه در یکی از کتب فقهی معروف فقیه مشهوری نوشته است که «زنی زنا می‌داد و فرزندانی از زنا می‌آورد و آنها را از ترس رسوائی می‌سوزانید، و کسی جز مادرش از این افعال زشت او خبر نداشت همی‌نکه مُرد و

دفنش کردند، خاک جنازه او را قبول نمی‌کرد و بیرون میانداخت او را بهر نقطه‌ای بردند چنین بود عاقبت اهل او نزد امام وقت، رفته واقعه را بحضرتش عرض کردند امام پس از آنکه قضیه را از مادرش پرسید و بما وقع آگاه گردید به اهل آن زن دستور داد که مقداری از تربت حسینی در قبر او بگذارند. بدینصورت بر آن گناه لباس مغفرت پوشیده شد»!!

ملای معروف دیگری در کتابهای بسیاری که در این قرن لابد برای ترویج معارف اسلامی و معالم دین مبین می‌نوشت در یکی از کتابهایش داستان زنی را نوشته است که: «پسر خود را مست کرده و وادار می‌نمود که با او زنا کند و آن پسر هموار با مادر خود چنین می‌کرد!! اما بعد از مرگ آن زن را دیدند که در عالیترین درجات بهشت است از موجب آن پرسیدند گفت: روزی هفت مرتبه صلوات می‌فرستادم»!!

و صدها از این قبیل کفریات که هر که با مجالس دینی ما این روزها آشنا باشد از این مطالب زیاد شنیده است! شما هرگاه بقرآن کریم مراجعه کنید می‌بینید که نه تنها چنین شفاعتی در آن نیست بلکه اساسا شفاعت در آن پایه‌ای و مایه‌ای ندارد و جز ذات احدیت کسی را در عرصه‌ی قیامت هیچگونه قدرت و جرأتی نیست، و مسئله‌ی شفاعت بدین کیفیت جز اغوای شیطان که از هواهای نفسانی مدد می‌گیرد حقیقتی ندارد. و ما هر گاه به عقل و وجدان خود نیز مراجعه کنیم هرگز نمی‌توانیم باور کنیم که پیغمبری که از جانب پروردگار جهان برای اصلاح و هدایت بندگان او مبعوث شده است و شریعتی را بدین بنیان محکم و قواعد حکیمانه بنیاد نهاده است با طرح چنین شفاعتی آن را از بیخ و بن ویران نماید.؟!

بنظر ما علت نکبت و ذلت شرق و بخصوص ما مسلمانان و بالاخص ما ایرانیان که هیچ قانون و مقرراتی در میان ما ثبات و احترامی ندارد و این اندازه ملت ما آلوده و غیر قابل اصلاح شده است که هیچ رژیم و آئینی قادر به اصلاح آن نیست وجود همی‌نگونه مسائل است. زیرا وقتی مغرور بودن

بشفاعت انسان را به تجاوز در حریم قوانین شریعت گستاخ کرده و جرأت دهد دیگر هیچ مقررات و قانونی درمیان چنین ملتی از حرمت برخوردار نخواهد بود و این زیان و خسرانی بس عظیم است. اینک ما شما را به مطالعه‌ی این مختصر دعوت می‌کنیم تا ببینید مسئله‌ی شفاعت با این همه خسارت و نکبت در نظر شریعت اسلامی چه پایه و مایه‌ای دارد؟! وَمَا تَوفِيقي اِلاَّ بِالله.

علت گسترش و پذیرش مسئله شفاعت بدینصورت که: اولیاء و مقربان درگاه خدا در روز قیامت برای عاصیان که گاه باشد مشفوع له خود را به همه‌ی گناه و عصیان می‌توانند تا عالیترین درجات بهشت ارتقاء دهند و یا در دنیا به منتها آرزوهایشان برسانند چنان که این عقیده را از آنان در متن کتاب آورده‌ایم از شفاعت معموله در درگاه سلاطین جبار و دربار فرمانروایان دیکتاتور و خودخواه قیاس و کپی شده است که گاه باشد مجرمی مفسد و واجب القتل را بعلت شفاعت شفیعی از اقارب و احباب سلطان جبار از پای دار به کاخ محارم و خزائن اسرار همان سلطان رهبری کند و او را با تمام جنایاتش به عالیترین مقام و درجات ارتقا دهد و فرد نالایق پستی را به شریفترین شغل و بهترین پُست امارت و وزارت رساند، چنانکه ممکن است فرد صالح و لائقی بی‌هیچ علت و گناه مورد بی‌اعتنائی و غضب پادشاه قرار گیرد!!
آری، اینگونه عقائد و افکار از چنین سرزمینهائی که از عدل و انصاف دور و از عقل و شرع مهجورند سرچشمه گرفته و در چنین محیطهائی نشو و نما می‌کند. زیرا ملتی که در آن عقل و عدل حاکم نبوده و صداقت و لیاقت ارزشی ندارد و کارها همه با پارتی بازی و شفیع تراشی انجام می‌گیرد و پُستها و مقامها با تملق و ثناخوانی و کرنش و ستایش جباران و سوگلیان سلاطین، غالبا به اشخاص پست و نالایق داده می‌شود و علم و هنر و انسانیت و شخصیت و عفت و لیاقت ارزشی ندارد و مردمش همه چیز را با چنین مقیاس و می‌زانی می‌سنجند. درگاه پروردگار خود را نیز چون دربار

سلاطین جبار می‌پندارند و بدبختانه به همین صورت و کیفیت پروریده می‌شوند!
لذا در میان چنین ملت فاسدی هرگز صلاح و سداد و تقوی و انضباط و عفت و اخلاق رشد پیدا نمی‌کند و مردمش طریق صحیح مراحل حیات را با چنین خصال و صفات نمی‌پیمایند و جز تملق و شخص پرستی و بی‌اعتنائی باساس و ارگان حقایق زندگی و عدم ارزش فضائل اخلاقی چیزی نخواهند داشت و نسل لایق و صالحی بجای نخواهند گذاشت!
ما امیدواریم مطالعه‌ی این رساله حقیقت شفاعت را چنانکه هست نه چنین که پنداشته می‌شود برخوانده آشکار کند و در نتیجه کسانی که تصور می‌کنند با تملق و توسل شفیعان پنداری می‌توان بجائی رسید بخود آیند و حقیقت آن را بر نفس خود تلقین نمایند که در پیشگاه خداوند عالم الغیب و الشهادة و مالک یوم الدین جز براستی و حقیقت زندگی تقرب نتوان یافت و بحضرتش برجعت شتافت شاید در اثر انتشار این حقایق جامعه ما از این ذلت و انحطاط که به علتهای مذکوره بدان مبتلی گشته است و بدان انس و عادت گرفته است نجات یابد به خود یا لا اقل نسل او بجانب مجد و عظمت مسلمین صدر اول که دچار چنین عقائد سخیفه نبودند بقدم سعی و عمل شتابد ومن الله التوفیق وعلیه التکلان والمستعان.

حیدَر علی قلمداران

علت مهم نشر کتب غُلات و عقاید غالیان

در بخش اول قبلا گفتیم که آنچه بـاعث شـده است که در باره امامـان غلو کنند ابتـدا از نـاحیه‌ی دشـمنان اسـلام این مطالب در بین مسلمانان ترویج و اشاعه یافت و بعدا از طــرف اربــاب فسق و فجــور از مســلمانان غافل و منهمک در شهوات این مطالب تبلیغ و توزیع شد زیرا آنان که طبعا مایل به ارتکــاب منکــرات و علاقمند به انجــام محرمــات بودند و در ارتکــاب آن از تهدید و وعید آیــات قرآن احساس ناراحتی می‌کردند اینگونه مطالب را بـداعی نفس و وسوســه‌ی شــیطان بــزودی پذیرفتند تا در مقابل انـذار و تهدید آیـات الهی پناهگـاهی داشـته باشد و از این جهت باب شفاعت بدان وسعت در اسلام گشایش یافت و کـار را بجـائی کشـانید که تمـام احکـام اسـلام در مسـلخ شـفاعت و مـذبح غلو ولایت کشـته و نـابود گردیـد. و این بابی بود که شیطان هـزاران سـال قبل از پیـدایش اسـلام در امم گذشـته و ادیـان منسـوخه و باطله گشـوده بـود و نـتیجه‌اش را دیـده بـود: مثلاً در مـذهب مسیح ؛ موضـوع دوسـتی و محبت مسـیح ؛ که خـود این موضـوع مـوجب بسته شدن باب تکلیف و آزادی در ارتکاب فسق و فجـور شد و نتیجه‌اش آن شد که از شریعتی که از زمـان آدم تا آن زمـان بوسـیله انبیـای الهی ابلاغ و آبیـاری شـده بـود چیزی باقی نماند زیرا ولایت و محبت مسـیح ؛ و شـفاعت او دیگر مجــالی بــرای احکــام و حلال و حــرام بــاقی نگذاشــت. و پــولس نصــرانی با تبلیغــات مزورانه یهودانه دوستی مسیح؛ را جانشین احکام کرد و شـفاعت مسـیح ؛ را ذخـیره‌ی یـوم القیامه نمـود[1]. اسـلام با همه‌ی کوششی

---

[1] (?)- مسـئله شـفاعت در ملت نصـاری از کتب دیـنی و باصـطلاح از أسفار آسمانی مایه می‌گیرد و چنین تلقین می‌کند که خود انسان قادر نیست که حوائج خود را مسـتقیماً از خـدا بخواهد بلکه نیـاز و احتیـاج بواسطه و شفیعی دارد که حاجت انسانرا با زبانی که واسطه می‌داند از خـدا بـرای او بخواهـد؛ بخلاف اسـلام که تعلیم می‌دهـد: [illegible] (غـافر/60) «مـرا [به دعـا] بخوانید تا برایتـان اجـابت کنم». [illegible] (بقره/186)

که در این باب کرد و در حقیقت باب شفاعت را بست اما غرور شیطانی و هوای نفسانی و اغوای دشمنان دین و طمع خام فاسقین و فاجرین مجدداً این راه ضلالت را با عزیزترین وسعت قبل از جاهلیت و مسیحیت به روی مسلمانان باز کرد و شد آنچه شد.

دشمنان اسلام می‌دیدند دین اسلام با قدرتی که از مبانی آن که ایمان بخدا و روز قیامت است می‌گیرد و کتاب آسمانی آن که قرآن مجید است هر نفسی را در گرو کردار آن گذاشته است که (مدثر/38) «هر شخص درگرو عمل خویش است» (طور/21) (نجم/39) «برای انسان چیزی نیست مگر آنچه را که کوشش کرده باشد».

و راه نجات مسلمان را از عذاب آخرت و دخول به بهشت فقط در عرضه داشتن و فروختن مال و جان در راه خدا می‌داند که:

(توبه/111)

«یقیناً من نزدیکم، دعای دعا کننده را زمانی که مرا بخواند اجابت میکنم».

چنانکه در نامه پولِس به رومیان باب 8 آیه 26 آمده است:

«وهم چنین روح نیز ما را مدد می کند زیرا آنچه دعا کنیم بطوریکه می باید نمی دانیم لیکن خود روح برای ما شفاعت می کند بناله هائی که نمی شود بیان کرد»

در تعلیمات دین مسیح برای شفاعت باید شفیع و واسطه در درگاه خدا دارای مقام قربانی شدن و قرب خدا را داشته باشد! و فدیه جریمه ایست که شخص مجرم به پیشگاه مجنی علیه تقدیم می کند و چون حضرت عیسی در راه نجات بشر و اصلاح بین فرزندان آدم و خدا قربانی شده است لذا مقام شفاعت به او تفویض گردیده: زیرا قربانی راه امت روسیاه است !!!

یعنی: «خدا از مؤمنان جانها و مالهای‌شان را می‌خرد که در راه خدا جهاد کنند و کشته شوند تا بهشت برای ایشان بوده باشد».

و راه دخـــول در بهشت را آســـان نمی‌گـــیرد بلکه می‌فرمایـــد: (بقـره/214) یعـنی: «آیا چنـان پنداشـتید که داخل بهشت می‌شوید و حال اینکه هنوز بـرای شـما مانند آنچه بر کسـانیکه قبل از شـما بودند نیامـده است آنـانرا سختی‌ها و زیانها می‌رسید و متزلزل می‌شدند تا جائی که رسول خـدا و مؤمـنین می‌گفتند پس نصـرت و یـاری خـدا چه وقت خواهد رسـید؟ بـدان که نصـرت خـدا نزدیك است». و در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی/142 می‌فرماید: یعـنی: «آیا چنـان می‌پندارید که داخل بهشت می‌شـوید و هنـوز خـدا را معلـوم نشـده است که آنـان که جهـاد می‌کند از شـما و صـابران کیانند» یا در سـوره الاعـراف آیه‌ی 40 می‌فرمایـد: یعنی: «همانا کسانیکه به آیـات ما تکـذیب کـرده و از آن گردنکشی نمودند درهـای آسـمان بـرای ایشان باز نمی‌شود و داخل بهشت نمی‌شود تا اینکه شـتر (با طنـاب کلفت) در سـوراخ سـوزن در آید (یعـنی محـال است) و ما مجرمـان را نـیز چـنین پـاداش می‌دهیم (یعـنی گناهگاران نـیز داخل بهشت نمی‌شـوند مگر اینکه شـتر در سوراخ سوزن در آید) برای ایشان جهنم جایگاه بـوده و از بـالای سر ایشـان پوششهاست که ما سـتمکاران را چـنین کیفر می‌کنیم».

این‌گونه تهدیدات که اگر کسی آن‌را از صاحبان سلطنت عـاریتی که همه چیزشـان در اختیـار دیگـری است بشـنود خـواب را بر او حـرام می‌کند مسـلمانان آنها را بوسـیله‌ی

رسـول خـدا از خـدا می‌شـنیدند و می‌دیدند که در پایـان جهان و روز قیامت جز یکی از دو محل برای آنـان نیست که خدا در قرآن سوره‌ی شوری آیه‌ی 7 می‌فرمایـد: [illegible] یعنی: «گـروهی از مردم در بهشـتند و گـروهی در جهنم». لـذا بـرای تحصـیل رضـای او و دخـول به بهشت و رضـوان الهی و تنعم در نعمتهای لایتناهی باید از جان و مال صـرف نظر کـرده آن دو را صمیمانه در طبق اخلاص گذاشته با خوف و رجا در بازار خرید و فروش سعادت ابدی در آورند: نـتیجه‌ی چـنین عقیـده‌ای آن بـود که در زمـان رسـول خـدا و بعد از آن حضـرت در رکـاب خلفـای او نقد جـان را بکف گرفته با آنچه از امـوال که در دسـترس آنـان بـود بـرای بسط و توسـعه‌ی اسـلام در سرتاسر عـالم بتکـاپو پردازند و عند اللـزوم جـان و مـال را بی‌دریغ بلکه در نهـایت شـوق و علاقه در راه وصول بمقصود در بازند. مآل کار آن شد که در ظرف کمتر از نیم قرن با برق شمشیر مسلمین قـاف تا قاف جهان را روشن و زمین مرده و تاریک را از حیات دین و نـور عـدالت زنـده و روشن کردند و اساسی از حکـومت عـدل و نظـام احسن ریختند که قبل از آن نه کسی دیده بود و نه گوشی شنیده بود بلکه در خاطر هیچ آفریده‌ای خطور نکرده بود.

اما همینکه مسلمین در نتیجه‌ی توسعه قلمرو اسلام با ارباب ملل و مذاهب قبل از اسلام که آلوده بخرافات و موهومات بودند آمیزش و اختلاط پیدا کردند قهرا عقاید باطله و آرای فاسده‌ای که در دماغ و قلب آنها بود، به اینان نیز سرایت نمود و دشمنان نیز برای جلوگیری از فتوحات نظامی و دینی و علاج این مصیبتی که بر آن وارد شده بود همان عقاید خرافی و موهومات مذهبی خودشان را که بچنان روز سیاهی کشانیده بود وارد دین اسلام کردند، بتدابیر و خیلی که خود می‌دانستند! مثلا بظاهر ادعای اسلام می‌کردند و حتی در ردیف علما و دانشمندان دینی خود را جا می‌کردند: چون کعب

الاحبار و عبدالله بن سباء و شیخ رجب برسی غالی که بمذهب قبلی خود که یهودیت یا نصرانیت یا زردشتیت بود علاقه داشتند آنگاه اخبار غلو آمیزی با نسبت دادن آن به ائمه‌ی اسلام بزبان آنان در بین مسلمین پراگنده شد و بهشت را به بهائی اندک در اختیار آنان گذاشتند که با یک صلوات و خواندن فلان دعا و گرفتن چند روز روزه و زیارت بی‌مغز و میان تهی و گریه کردن بر فلان حادثه شخص معصیت کار مالک قصور بهشت و همسر حوران و همنشین پیغمبران و امامان می‌گشت!!

از این راه توانستند اولا: مسلمانان را از آن جذب و جوش و جانبازی و فداکاری در گسترش اسلام و حفظ حدود و قوانین باز دارند و ثانیا: آنان را بگستاخی و جرأت در معصیت و ارتکاب فسق و فجور که [illegible]. [illegible] بدبختی سایر ملل خداپرست نیز همین علتها بوده است چنانکه خداوند [illegible] 23/[illegible] -24 از احوال آنها خبر می [illegible]

[illegible]

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان، (با علم و آگاهی) روی می‌گردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟. این عمل آنها، به خاطر آن است که می‌گفتند: آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی‌رسد (و کیفر ما، به [illegible]). [illegible] (و دروغی که به خدا بسته بودند) آنها را در دینشان مغرور ساخت (و [illegible])».

یعنی: مردم دعوت شده‌اند که بکتاب خدا رجوع کنند تا کتاب خدا در اعمال و افعال آنان حکم کند و نظر دهد لکن مجرمان مغرور از کتاب خدا اعراض می‌کنند و مدّعی‌اند که اگر خدا ناکرده بجهنم هم بروند جز چند روزی معذب نیستند یا این گفتارهای شیرین را پیش خود می‌بافند و بدان مغرور می‌شوند! مگر یهود جز چنین بودند؟ مگر نصاری درباره‌ی مسیح ؛ جز چنین ادعا می‌کردند که از تمام اعمال و احکامی که از جانب خدا آمده است تنها محبت و ولایت مسیح ؛ کافی است!! اینها نمی‌دانستند اگر ولایت پیغمبر و امامی مفید

باشد ولایتی است که در زمان خود آن پیغمبر و امام است، یعنی در زمان حیات او که منشأ عملی شود که نصرت و معاونتی بعمل آید و در رکاب آن پیغمبر و امام جهادی صورت گیرد و بفرموده‌های آن ولی کاری انجام شود. وگرنه دوستی خشک و خالی آن هم بعد از فوت او منشأ چه خیری خواهد بود؟! عشق با مرده که کار عاقلانه‌ای نیست، دوستی با رفته‌گان چه معنائی دارد؟ مثلاً شیعیان علی ؛ که در این همه مدت اظهار ولایت او کرده‌اند چه کاری انجام داده‌اند؟ آن روزی که آن حضرت زنده و بیاری و نصرت مردم نیاز داشت از ولایت او خبری نبود و از نصرت او تقاعد ورزیدند، امروز ادعای ولایت چه کاری صورت می‌دهد؟! پیغمبر بزرگوار ص آن روز که ولایت علی ؛ را برمردم عرضه نمود مگر نفرمود: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله» آیا مراد پیغمبر همان ولایت قلبی بود بدون عمل؟! مگر در همین عرض ولایت نصرت و یاری علی را نخواسته است؟ مدعیان ولایت چه نصرتی از علی کرده و می‌کنند؟ پس مسأله‌ی ولایت و شفاعتی که اکنون بین مردم هست بی‌شباهت بمسأله‌ی محبت و شفاعت مسیح ؛ نیست، آنچه مسلم است اگر این مسأله از طرف مسیحیان بر مسلمانان پیشنهاد نشده باشد از طرف آنان تائید و تقویت می‌شود. زیرا با این تائیدات، هم ملت اسلام را از فعالیت دینی باز می‌دارد و هم به معصیت و فسق و فجور که نتیجه‌اش احتیاج و اسارت است گستاخ و تشویق می‌کند! برای گشودن باب شفاعت ظاهراً زحمتهای کشیده‌اند و تبلیغات دامنه‌داری صورت گرفته است که امان اهل بیت و شفیعان روز قیامت تدریجا بالا رفته تا جائی که والعیاذ بالله تعالی تلو خدا بلکه بالاتر شده‌اند!؟ زیرا مسلمانان صدر اول معتقد بودند که آفریننده‌ی جهان در وعد و وعید خود صاحب قدرت و اراده و مشیت است و چنانکه در صدها آیات قرآن آمده بهر کسی جزای عمل او داده خواهد شد: ﴿[illegible]﴾ (فصلت/46 و جاثیه/15) یعنی: «هر کس عمل

نیکی انجام دهد بنفع خود اوست و کسیکه بدی کند بضرر خود اوست». و چون تهدیدات الهی سخت و وحشت انگیز زهرگداز است باید در مقابل آن بکسی پناه برد که لا اقل همسن او باشد! و گرنه هیچ ضعیفی در مقابل قوی‌تر از خود طاقت مقاومت ندارد. لذا از ذهنیات خود اولیائی برای خدا یا بگونه که آنرا تراشیدند که بقول عوامشان عزیز کرده‌ی خدا باشد تا بتواند در مقابل قوانین و سنت الهیه مقاومت نماید. و بقول آیت الله عظمی ایشان مدبر عالم امکان و متصرف در کون و مکانند که خود صاحب همه چیزند!

به این کیفیت بود که مسأله‌ی شفاعت را تا آن حد وسعت دادند که با عملی سهل و اندک تمام آن تهدیدات الهی را ناچیز کردند، و آن بهشت و نعمتهای جاوید آنرا بدست آورده مالک و متصرف شدند! یعنی شریعت الهیه را یکسره منسوخ و موقوف کردند. واین همان خواسته‌ی دشمن بود که به آسانترین وجه صورت گرفت!

تمام کششها و کوششها و مجاهدتها و جانبازیها برای آن بوده و هست که انسان از عذاب الهی برهد و به بهشت مقصود برسد و این منظور با اعمالی از آن قبیل که گذشت با بدست آوردن دل مخلوقی چون خود بوسیله‌ی مدحها و ثناها و تملقها و امثال آن حاصل می‌شد! دیگر چه لازم که انسان خود را مقید بحلال و حرام و اجرای احکام کند؟ چه احتیاج که جان و مال را در کف دست خود گرفته از حدود و ثغور اسلامی مراقبت نماید و از مال و ناموس مسلمانان دفاع کند؟! چه نیاز که برای بسط و توسعه‌ی اسلام پای در رکاب جهاد نهد؟ و روی بسر زمینهائی که کفر در آن استقرار دارد بیاورد؟ و خود را دچار هزاران مخاطره‌ها و سختیها کند؟ تا سرانجام با نهایت آرزو و اشتیاق جان عزیز را در راه عزیزتر از جان یعنی دین فدا نماید؟ نه خیر دیگر اینها لازم نیست!!

کاری که با چند قطره اشک صورت می‌گیرد و حاجتی که با ادعای دوستی چند نفر از آفریدهای خدا که اکنون دوستی آنها هیچگونه تکلیفی برای او ایجاد نمی‌کند زیرا در دنیا نیستند و

امر و نهی ندارند و چیزی نمی‌خواهند بر می‌آید، بهشتی را که به بها نمی‌دهند اما به بهانه می‌دهند؟! آری دشمنان اسلام هم بدینوسیله بمقصود رسیدند زیرا آنچه را آرزو می‌کردند به آسانترین وجه یافتند. مگر مقصود دشمنان چه بود که بدینوسیله بدان دست یافتند؟

1- شمشیر جهاد مسلمانان را می‌خواستند که در غلاف باشد زیرا برق این شمشیر که با نور هدایت قرآن همراه بود چشمها را خیره می‌کرد و فوج فوج مردم را داخل دین خدا می‌نمود. دشمنان در غلاف بودن آن را آرزو می‌کردند. با بازکردن ولایت آن چنانی و باب شفاعت این چنینی بمقصود خود دست یافتند و چه خوب دست یافتند! روح سربازی و سلحشوری در راه دین را از مسلمین گرفتند و بدینوسیله خود را از مصیبت تسلط اسلام و مسلمانان رها کرده و آسوده خاطر ساختند آنگاه در مقام انتقام از اسلام برآمدند و کردند آنچه کردند چنانکه هنوز هم می‌کنند.

2- مسلمانان را که هرگز جرأت ارتکاب گناه و اشاعه‌ی فسق و فجور نداشتند در نتیجه اعتماد و اطمینان بشفاعت اولیا با انجام پاره‌ای اعمال مبتدعانه به انواع گناهان بزرگ مبتلا کردند بطوریکه امروز کشورهای اسلامی مخصوصا شیعه در بی‌اعتنائی به نظامات و قوانینی که موجب آسایش جامعه است و در دین اسلام به بهترین صورت موجود و به شدیدترین وجه اجرای آن توصیه شده است. از اکثر ملل عالم حتی بی‌دینان و بت‌پرستان به قوانین موضوعه‌ی خود بی‌اعتناتراند، و با سرعت بی‌مانندی در مخالفت با احکام بسوی هلاکت و نابودی رهسپارند. در حالیکه در مذهب شیعه همیشه به تقوی توصیه و تاکید شده است.

در بین مذاهب اسلامی چنانچه گفتیم این تعلیمات مغرضانه‌ی شیطانی و تبلیغات سوء و بی‌اساس ابلیسانه بعلت وجود غلو و غُلات در مذهب شیعه شدیدتر است زیرا بواعث و دواعی در آن از سایر مذاهب بیشتر است بجهات ذیل:

1- از طریق این مذهب آسانتر می‌توان مسلمانان را از اتحاد اسلامی دور نمود و قاعده‌ی مسلمه (تفرقه بینداز و آقائی کن) را اجرا داشت. بهمین منظور تاکنون دشمنان اسلام و کشورهای استعماری انواع کوششها را برای تفرقه و جدائی مسلمانان بکار برده و می‌برند از پرویده‌ی علمای استعماری و نوشتن کتابهای استعماری و تشکیل مجالس استعماری و خلاصه آنچه برای منظور استعمار مفید است!! و تاکنون هریک از مردان مصلح و دانشمندان روشنفکر اسلامی که درصدد ترمیم و اصلاح این شگاف برآمده و خواسته‌اند مردم را قدمی‌به وحدت اسلامی نزدیک کنند بوسیله‌ی همان عمال و ایادی استعمار بصورت گوناگون مورد حمله‌ی علمای استعماری و گویندگان استعماری و کتابهای استعماری شده‌اند و این حمله‌ها غالبا مؤثر واقع شده و آن مصلحین و دانشمندان دیر یا زود از بین رفته و از کوششهای ایشان نتیجه بعکس گرفته شده است، زیرا حریف چند برابر آن مصلح کوشش بکار برده و شگاف را وسیعتر کرده است. علی الخصوص که در اینجا یک داعی بزرگ دیگر وجود دارد بشرح آتی الذکر که نمونه‌ای از غفلت مسلمین است.

سخن در شفاعت بود که منشأ غلو در بین مسلمین مخصوصا شیعیان است

مسأله‌ی شفاعت در امم گذشته و ادیان باطله سابقه‌ی تاریخی دارد و در مذاهب خاموش که مملو از افساسه‌های عجیب است تا افسانه‌های خدایان یونان و کیش زردشت و مذاهب قدیم مصر و آئین مسیح ؛ و اخیرا بت‌پرستان حجاز و بابل در تمام این مذاهب موضوع شفاعت ریشه‌ی عمیق داشته است و علت آن این بوده است که پس از آنکه بشر معتقد بوجود خدای بزرگ شد و خدایان دیگر که هنوز در صحنه‌ی عقاید و افکار مردم دارای مقامات عالیه و عرض اندام بودند ناچار هریک پستی از امور خلقت را عهده‌دار بوده و شأنی از شؤون آفرینش را تدبیر می‌نمودند!! و خاضع

خاشع بود. از خدایی طلب باران می‌کرد و در سالهای قحط و غلا غضب او را بخود متوجه می‌دانست و برای رفع خشم او قربانیها می‌کرد، و از خدای دریا در بیم و هراس بود و از جزر و مد و طغیان و طوفان آن وحشت داشت، و برای جلب رضای او دختران زیبا را بعنوان عروس دریا با تشریفات خاص تقدیم می‌نمود. و همچنین خدایان جنگ و صلح هر یک در مقام خاص خود موجب امید و بیم مردم بودند تا اینکه در مذهب زردشت که قدرت خدایان تعدیل شده و تحفیف یافت و مدبری کون و صانع عالم بدو خدا (یزدان و اهریمن) اختصاص یافت در اینوقت خدایان دیگر از مقام خداوندی خود استعفا داده و جای خود را خالی کرده بفرشتگان و امشاسپندان دادند و بجای خدای باران تشتر فرشته‌ی باران پای بعرصه‌ی عمل نهاد و با آپوش اهریمن به نبرد پرداخت. و همچنین فرشتگان مهر، امرداد، هریک پست مخصوص خود را تحویل گرفته مشغول رتق و فتق امور عالم شدند: افسانه یونانیان درباره‌ی خدایان نیز در نتیجه گسترش آراء فلاسفه‌ی آن سرزمین جای خود را بعقول عشره و افلاک تسعه سپرد و آن خدایان و این فرشتگان و آن عقول و افلاک با اینکه در اثر اعتقاد بشر بخدای بزرگ از مقام استقلال و استبداد خود نازل شده در تحت ریاست خدای بزرگ قرار گرفتند اما همچنان در مقام اختصاصی خود دارای نوعی استقلال بودند زیرا افسانه‌ی یونانیان مصدر اول و صادر نخستین را در درجه‌ای از تجرد و استعلاء قرار داده بود که شأنش اجل از آن بود که به امور پست خلقت و رزق و اماته و احیاء و سایر شئون آفرینش پرداخته جزئیات را درک کند. لذا این امور ناچیز بفرشتگان و امشاسپندان و خدایان کوچک یا واسطه و شفعاء واگذار شد تا بوسیله‌ی اینان از خدای بزرگ خواسته شود لذا انسان نادان همواره از اقبال و اعراض آنان امیدوار و هراسان بود، از موضوع شفاعت فرشتگان در اعراب جاهلیت و در اخبار اسلامی نیز اثری از آن باقی است چنانکه گفته‌اند حمله‌ی عرش چهار فرشته‌اند که هر یک بصورت یکی از

جاندارن است «إن الذي في صورة رجل هو الذي يشفع لبني آدم وأرزاقهم والذي في صورة النسر فهو الذي يشفع للطير» (بلوغ الارب، الوسی 2/253). یعنی: «آن فرشته‌ای که بصورت مردی است او فرشته‌ایست که برای فرزندان آدم و روزی آنان شفاعت می‌کند و آن فرشته که بصورت کرگس است فرشته‌ایست که برای پرندگان و روزی آنان شفاعت می‌کند». پس مسأله‌ی شفاعت فرشتگان در ادیان گذشته سابقه دارد پیدایش رژیم پادشاهی در میان بشر و ایجاد دستگاه سلطنت و ریاست و تقرب و تبعد افراد برؤسا و پادشاهان و پاداش و کیفر نیکوکاران و بدکاران کم کم کار را بدانجا کشید که کسانی که مورد غضب سلطان و رئیس طائفه و قبیله قرار می‌گرفتند به نزدیکان و خویشان و عزیزان شخص سلطان و رئیس پناه می‌بردند و از عزت و آبروی آن عزیز استفاده کرده از غضب و خشم شاه و رئیس مصون می‌ماندند. قهرا محبت آن شخص عزیز و شفیع در قلب مشفوع له قرار می‌گرفت و او را اکرام و انعام نموده برای روز مبادای خود ذخیره می‌نمود. پس در حقیقت منشأ اعتقاد شفاعت انس و عادت دربار سلاطین جبار آن روزگار بود که مدبرتر یک سوگلی و مقرب در پیشگاه شاه می‌شد، شخص مجرم سرتاپا گناه را از کیفر پاک و از عزیزان درگاه کند!!

عین این عقیده در متدینین پیدا شده و خدایان کوچک یا امشاسپندان یا بتان یا فرشتگان یا پیغمبران را نیز داری همان عزت و احترام در پیشگاه خدای بزرگ پنداشته و تصور کردند که در هنگام نزول بلا و بروز قحط و غلا باید اینان را در دربار پروردگار بشفاعت وادارند تا آن بلیه و سختی از ایشان برداشته شود.

این شفاعت در وهله‌ی اول برای امور دنیوی و اصلاح کار معاش بود و هنوز مسأله‌ی معاد بمیان نیامده بود خصوصاً در اعراب جاهلیت که مسأله‌ی شفاعت خدا گرفت که آنان بتان خود را فقط شفعای در نزد خدا می‌پنداشتند و می‌گفتند:

[illegible] (یــونس/18) «اینــان در نــزد خداوند شفیعان ما هستند». چنانکه در تواریخ معتبر در علت پرسـتش بت در اعراب جاهلیت چنین آمده است که عمــرو بن لحی که از اشراف جـاهلیت بـود از مکه به سـوی شـام آمد همینکه از سرزمین بلقأ باراضی مآب آمد عمالیق در آنجا بودند مشـاهده کـرد که آنـان بتـانی را می‌پرسـتید به ایشـان گفت: «مـا هـذه الأصــنام الــتي أراكم تعبــدون» این اصــنامی را که شــما می‌پرسـتید چه چـیز اسـت؟ بـاو گفتنـد: «هـذه أصـنام نعبـدها فنستمطرها فتمطرنا ونستنصرها فتنصرنا» گفتند: اینان بتـانی هستند که ما از آنها طلب باران می‌کـنیم بـرای ما می‌بارانند و از آنان یاری می‌خواهیم ما را یاری می‌کنند. عمـرو بن لحی به ایشان گفت: آیا بمن صـنم را نمی‌دهید که به سـرزمین عـرب بـبرم تا او را عبـادت کنند لـذا به او بـتی دادند که نـامش هبل بود. پس وی آن را بمکه آورده نصب کرد و مـردم را امر کـرد که او را عبادت کرده تعظیم نمایند. (سـیره ابن هشـام 1/82، البدایه والنهایه 2/188).

تا جائی که از پیغمبر خدا هم توقع آن را داشتند که شفاعت بتان را تصدیق نماید چنانکه (بتان غرانیق نمونه‌ای از این توقع بی‌جاست که «إنهن الغرانیق العلی وإن شفاعتهن لترتجی» اما این شفاعت هر چه بود برای امور دنیوی و اصلاح امر معاش بود زیرا اعراب جاهلیت و بت‌پرستان به آخرت ایمان نداشتند که از بتان شفاعت نجات از عذاب و دخول بهشت را خواستار شوند. و چنانکه الوسی در (بلوغ الارب ص_198) آورده است می‌نویسد: «شبهات العرب كانت مقصورة على إنكار البعث وجحد إرسال الرسل». یعنی: عرب در مسأله دین بدو چیز شبهه‌اش منحصر بود: اول مسأله‌ی بعثت و انگیزش روزِ رستاخیز بود، و دوم انکار ارسال رسل. چنانکه آیات بسیاری در قرآن شاهد این دعوی و مبیّن این معنی است که آنان اصلا اعتقاد به حیات بعد از مرگ نداشتند و پیغمبر خدا را که خبر می‌داد که پس از زندگانی این جهان بشرحیات دیگری بی‌پایان در پی دارد مسخره کرده می‌گفتند:

(سبأ/7). یعنی: «آیا می‌خواهید شما را راهنمائی کنم بمردی که خبر می‌دهد که چون ریزه ریزه شدید باز آ فریده می‌شوید». و در حضور پیغمبر ص استخوانهای مردگان را آورده و می‌گفتند: (یس/78). «چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالیکه پوسیده است؟».

(صافات/16-17). «آیا هنگامی که ما مُردیم و به خاك و استخوان مبدّل شدیم، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! یا پدران نخستین ما (بازمیگردند)؟!» و از اشعار معروف آنهاست که می‌گفتند: «حیات ثم موت، ثم نشر، حدیث خرافة یا أم عمرو». و اول کسیکه از عرب ایمان به بعث داشته است قس بن ساعده است که گفته‌اند: «وهو أول من آمن بالبعث من أهل الجاهلية». و او معاصر رسول اللهص بوده است چنانکه جاحظ در کتاب البیان والتبین گفته است: «لأنّ رسولَ اللّـه ص هو الذي رَوَى كلامَ قسّ بن ساعدةَ وموقفَه على جمله بعُكاظ وموعظتَه، وهو الذي رواهُ لقريشٍ والعرب، وهو الذي عَجبَ من حُسْنه وأظْهَر من تصويبه». و او تنها کسی بوده است که چنین عقیده‌ای داشته است و از کس دیگر چنین عقیده‌ای در جاهلیت شهرت ندارد.

پس در میان اعراب کسی اعتقاد بآخرت نداشته که در آن مسأله‌ی شفاعت از گناهان را پیش بیاورد. چون چنین کسانی اعتقاد بآخرت نداشته لذا شفاعت اخروی را هم از معبودان خود نمی‌خواستند بلکه فقط در امور زندگی و شئون حیات را از آنان خواستار بودند چنانکه زردشتیان از امشاسپندان و فرشتگان باد و باران توقع ترحم و شفاعت در امر باد و باران را می‌خواستند فقط در مذهب مسیح ؛ که سخن از حیات بعد از مرگ و دخول در ملکوت آسمان بود مسأله‌ی شفاعت جنبه‌ی دیگری گرفت. و شاید افراد نادری نیز از مذاهب دیگر بودند.

پس آیات شفاعت که در قرآن است و آن را منوط و موقوف به اذن خدا می‌داند بسیاری از آن مرتبط به همین شفاعت در امر معیشت است که در امم گذشته مخصوصاً در جاهلیت محیط نزول قرآن سابقه داشته است مانند آیه‌ی شریفه 255 سوره بقره که می‌فرماید: «چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟» که ما قبل آن این جمله‌ی شریفه است: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست». وما بعد آن «گذشته و [حال و] آینده آنان را مىداند» که معلوم است اصلاً سخنی از آخرت نیست تا شفاعت آن منظور باشد. و همچنین آیه‌ی شریفه 23 سوره یس که می‌فرماید: یعنی: «آیا من غیر از خدا خدایانی را گیرم که اگر خدای رحمن برای من بدی را بخواهد شفاعت آنان چیزی را از من کفایت کند و مرا از او نرهانند» و نیز آیه‌ی شریفه 3 سوره یونس که می‌فرماید: یعنی: «همان پرودگار آسمانها و زمین را در شش روز آفرید پس بر عرش استوی یافت او خود تدبیر امور مىکند هیچ میانجی و واسطهای نیست مگر به اذن او پروردگارتان خداست پس او را بپرستید..». و آیه شریفه 4 سوره سجده که می‌فرماید: «خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که ما بین آنهاست در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استوا نمود. جز او هیچ دوست و شفاعت کنندهای ندارید. آیا پند نمىپذیرید؟» و آیات دیگر که در این آیات شریفه نفی شفاعت از تدبیر

امور آسمان و زمین و ضرر و نفع رسانیدن شفیعان بدون اذن پروردگـــار جهـــان می‌کند یعـــنی همـــان شـــفاعت و واسطهای که زردشتیان از امشاسکپندان و تابعین فلاســفه از عقـول عشـره و مـردم جـاهلیت از بتـان و فرسـتگان انتظار داشته) قرآن کریم خود تصـدیق می‌نماید که پارهای از امر خلقت بتوسط فرشتگان انجـام می‌گـرد چنانکه امر موت را به ملک الموت نسبت می‌دهد کـه: (سجده/11) یعنی: «بگو: (ای محمد) که فرشته‌ی مـــرگی که بشـــما گماشـــته شـــده است جـــان شـــما را می‌گـــــیرد». یا جمله‌ی: (انعـام/61) یعـنی: «آنگـاه فرسـتندگان ما او را جـان می‌سـتانند و کوتـاهی نمی‌کننـد». و تـدبیر پارهای امـور را بفرشتگان نسبت می‌دهد: (نازعـات/5) یعنی: «قسم بفرشتگانی که تدبیرکنندگان امورند». (انفطـــار/10) یعـــنی: «همانا برشـــما هرآینه نگهبانـانی اسـت». (طارق/4) یعـنی: «بر هر نفس البته نگهبـانی اسـت». و از این قبیل، اما هیچکدام اینان بدون اذن پروردگار جهـان در کـــون و مکـــان تصـــرفاتی ندارند و بســـیاری از آنـــان را هیچگونه تصـرفی در امر خلقت و غـیر آن نیسـت، چنانکه در آیه 27 سوره النجم می‌فرماید:

(نجم/26)

یعـنی: «و ای بسا فرشـتگانی که در آسـمانها هسـتند لیکن شـفاعت و واسطهای ایشـان سـودی نـدارد جز اینکه خـدا برای هر کس که بخواهد و بپسندد اجازه دهـد». و این آیه نـاظر به همـان بتپرسـتان است که در آیـات قبل عقیـده آنانرا در خصوص پرستش فرشتگان که صورت آنـان را به شکل بتان در آوردهاند مذمت کرده میفرماید:

(نجم/19-22). «آیا به «لات» و «عزّی» نگریسته‌اید؟ و به «منات» سومین [بت] بارزش [چه؟] آیا شما پسر دارید و او دختر؟ این [تقسیم] آن گاه تقسیم بیدادگرانه است». و نیز مربوط به شفاعت عامه و استغفاری است که فرشتگان می‌کنند بعد از آنکه نفی شفاعت از فرشتگان می‌کند مگر آن فرشته مأذون یا آن کسی که خدا برای او امری را بخواهد و بپسندد در دنبال آن می‌فرماید: (نجم/27) یعنی: «این بتپرستان که ملائکه را بنام دختران خدا می‌نامند اصلاً ایمان به آخرت نداشتند». و بفرمایش آیه‌ی 29 همین سوره «ایشان جز زندگی دنیا چیزی نمی‌خواستند»، پس شفاعت اخروی را از آنان انتظار نداشتند و خیال می‌کردند که آنان در زندگی دنیا می‌توانند شفاعت کنند. خدای متعال نیز آنان را از این عقیده مذمت می‌نماید که هیچکس بدون اذن او نمی‌تواند در امر دنیا و آخرت دخالت نماید در آیه‌ی 43 سوره زمر نیز ایشان را مذمت می‌کند که اینان غیر خدا را شفیع گرفته‌اند و می‌فرماید: (زمر/43-44) «آیا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته‌اند؟! به آنان بگو: آیا (از آنها شفاعت مطلبید) هر چند مالك چیزی نباشند و درك و شعوری برای آنها نباشد؟!. بگو: تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیّت آسمانها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او باز مگردانند!» یعنی: غیر خدا را نباید شفیع گرفت زیرا ملک آسمان و زمین از آن اوست و کس دیگر را در آن تصرفی نیست و بلا فاصله می‌فرماید:

(زمـــر/45-46) یعـــنی: «هنگامی‌که خدا به یگانگیاش یاد شود دلهای کسانی که به آخرت ایمان نمیآورند می‌گیرد اما هنگامی‌که معبـودانی جز خدا مذکور شوند در این هنگام آنان شادمان گردنـد، بگـو: خداونـدا، ای پدید آورنـده آسـمانها و زمین، دانـای نهـان و آشکارا، تو خود در میان بندگانت بر سر آنچه [از عقاید و عبادات] اختلاف میکردند، داوری خواهی کرد». در این آیات شـریفه بخـوبی روشن است که شـفاعتی که بتپرسـتان از برای شفعاء خود قائلاند در امور دنیوی است و آنان اصلاً اعتقاد به آخرت نداشتند و آن شفاعت را قرآن نفی کرده می‌فرمایـــد: (زمـــر/44) «بگـــو: شـــفاعت- سراســـر- از آن خداسـت. فرمـانروایی آسـمانها و زمین از آن اوسـت». که معلـوم می‌دارد که ملک و ملکـوت آسـمان و زمین بدست خدا بوده زیـرا او آفریننـده آنهاست و کسی را در ملک او حق فضولی نیست و چیزی از او خواسـتن شـرک است و هر که هر چه بخواهد و انتظـار داشـته باشد باید فقط از خـدا بخوهد اگر هم بتپرسـتان بوجـود ارواح بعد از مـرگ قائل بودند بحساب و کتاب و ثـواب و عقـابی قائل نبودند تا نیازمند شـــفاعت باشـــند. پس شـــفاعت در مـــذهب آنها منحصر بامور دنیوی بوده که خـدا آن را نفی و یا موکـول و موقوف بـاذن خـود می‌فرماید که اگر ملائکه هم دسـتی در تـدبیر امـور دارند بـاذن پروردگـار است که خـدای دو جهان آن امور را به ایشان واگذار کرده است و آنـان تنها بر امر و اذن و حـول و قـوه او تـدبیر پارهای از امـور میکنند.

در قـــرآن مجید هیچ آیه و جملهای یـــافت نمی‌شـــود که شفاعت کسی را در باره کسی دیگر در روز قیـامت قائل باشد! بلکه آیات قرآن عموما نفی شفاعت و کفایت کسی از بـــرای دیگر در عـــذاب اخـــروی می‌نماید چنانکـــه: 1- در

آیه‌ی 41 از سوره دخان می‌فرماید: [illegible] یعنی: «روزی که هیچ دوستی از دوستی چیزی را کفایت نکند و نتوانند ایشان را یاری کنند».

2- در سوره (بقره) 254 می‌فرماید: [illegible] «ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، انفاق کنید از آنچه روزی شما داده‌ایم پیش از آنکه روزی که در آن خرید و فروش نیست و دوستی نمی‌باشد و شفاعتی نیست و کافران (باین حقیقت) ستمگاراننـد». یعنی: در نتیجه مغرور بودن بشفاعت بسا که مرتکب معصیت شوند و به خویشتن ستم کنند، که در این آیه آب پاک بدست آنهائی که تصور می‌کنند نفی شفاعت فقط درباره‌ی کفار و بتپرستان است لیکن مؤمنان را از آن بهره‌ی است ریخته و تو گوئی: می‌فرماید: آنانکه این معنی را باور ندارند و برای خود شفیعی تصور می‌کنند که آنان را از عذاب الهی می‌رهاند به این آیات کافر بوده و بخود ظلم می‌کنند.

در آیه‌ی 51 سوره الانعام می‌فرماید: [illegible] یعنی: «بوسیله‌ی آیات وحی کسانی را که خوف آن دارند که بجانب پروردگار خود محشور می‌شوند بیم ده و بترسان که برای ایشان جز خدا دوستی و شفیعی نیست تا شاید پرهیزگار شوند». و در همین سوره آیه 70 می‌فرماید: [illegible]. «و به آن (قرآن) پند ده تا مبادا کسی به [سزای] آنچه (گناهی) که کرده است از پاداش محروم شود. برایش جز خداوند دوست و شفیعی نیست و اگر هر فدیه‌ای را به جای [رهانیدن] خود دهد، از او

گرفته نمىشود». كه در تمام اين آيات نفى شـفاعت كـرده و جـاى طمع خـام بـراى كسى بـاقى نگذاشـته اسـت. و مخصوصاً مؤمنين را از مسأله‌ى شفاعت مـايوس مى‌كنـد. آرى، چيزى كه دستاويز مدعيان شفاعت است آياتى است كه پس از آنكه قـرآن نفى شـفاعت كـرده است كلمه إلا اسـتثناء در آن آمـده است مانند اين آيه شـريفه كه درسوره مريم است: ﴿...﴾ (مريم/86-87) در حاليكه همين آيه هم نفى شـفاعت مى‌كند زيـرا مى‌فرمايـد: «مجـرمين را بسـوى جهنم مى‌رانيم و مالك شـفاعت نمى‌شـوند مگر كسـيكه در نـزد خـدا پيمـانى گرفته است». و اين عهد و پيمان اشاره به عهده و پيمانى است كه در آيه 80 سوره بقره مى‌فرمايد: هنگامى‌كه يهود را مذمت مى‌كنـد: ﴿...﴾ يعـنى: «يهـود گفتند كه آتش ما را جز ايـامى چند مسـاس نخواهد كـرد بگو (اى محمد) آيا در نزد خدا پيمانى بدان گرفته‌ايـد؟ اگر چنين باشد خدا پيمان خود را خلاف نخواهد كرد. آيا چـيزى كه نمى‌دانيد بر خـدا مى‌گوئيـد؟». يعـنى: اگر با خـدا چـنين پيمانى بسته‌ايد كه هر قدر شما جرم و گنـاه كنيد بـاز هم مـورد شـفاعت و بخشش قـرار مى‌گيريد البته خـدا در آنصورت به پيمان خود وفا خواهد كرد!!. در حقيقت استثناً منقطع اسـت. يعـنى چـنين چـيزى نيست و خـدا با كسى چـنين پيمـانى نـدارد. و شـايد مـراد عهـدى است كه مى‌فرمايـد: ﴿... ....﴾ (يس/60-61) «شـيطان را نپرسـتيد ... و مـرا بپرستيد» اساساً مسأله‌ى شفاعت بقدرى مورد انكار قرآن است كه چنانكه قبلاً هم گفته‌ايم و در سوره يـونس آيه‌ى 18 هنگامى‌كه خـداى متعـال از قـول بتپرسـتان نقل كـرده مفرمايـد: ﴿...﴾ بلا فاصـله

می‌فرمایـــــــد: ﴿[illegible]﴾[1]. یعـنی: «آیا شـما خـدا را خبر می‌دهید بچیزی که نه در آسمانها و نه در زمین بـدان علمی ندارد». یعنی اصلا خدا در ملک خود چنین چـیزی را باور نمی‌کند که شفعائی هم در دربار او باشـد..و این مثل و مانند آن است که کسی بشما خبر دهد که فلان کس یا جامه و خانه شما شریک است یا در خانه شـما فلان چـیز یا فلان شـخص است و شـما با علم کامل از آن اظهـار باطلاعی نمائید و گوینـده آن را بنـادانی فضـولانه ملامت کند. آنگـاه خـدا مسأله شـفاعت گـرفتن را شـرک دانسـته اینگونه شفاعت را فضولی مالکانه و گسـتاخانه در ملک و ملکـوت الهی می‌شـمارد و طـرداً وردا می‌فرمایـد: «مـنزه است و متعـالی از آنچه مشـرکان بـرای خـدا در ملک او شریک قایل می‌شوند» چنانچه غُلات شیعه چـنین شـفاعتی را در بـاره‌ی امامـان قایلانـد. و پاره‌ای از اربـاب مـذهب درباره روساء دینی خود معتقدند.

---

1 (?)- چنان‌که قبلاً گفتیم این نفی علم از باب عدم تعلق علم بمعدوم است.

حقیقت شفاعت

پارهای از آیات شریفه قرآن شفاعت را موکول به اذن خدا کرده است البته دربارهی کسانیکه خدا از ایشان راضی بوده باشد و این دسته تنها مؤمنینند که شفاعت خاصی را دربارهی آنان قائل است:

در آیهی شریفهی 109 سورهی طه میفرماید: [illegible] یعنی: «در آنروز (روز قیامت) شفاعت هیچ نفعی ندارد مگر برای آن کسیکه خدا بدان دستوری قبلاً داده و گفتاری را دربارهی او پسندیده باشد» (کلمهی لا تنفع) مضارع ولی کلمهی اذن ماضی است). و در آیهی شریفه 22 و 23 سورهی سبأ میفرماید: [illegible] که در این آیهی نیز نفی شفاعت مىکند مگر کسیکه خدا برای او دستور شفاعت داده باشد ترجمهی آیه چنین است: «بگو بخوانید کسانی را که مىپندارید جز خدا را (یعنی معبودان پنداری را) آنان مالک سنگینی ذرهای را در آسمانها و نه در زمین نیستند و در آسمان و زمین شرکتی با خدا ندارند و برای خدا از آن معبودان پشتیبانی نیست. و شفاعت به نزد او سود نبخشد مگر برای کسی که برایش اجازه داده باشد. تا وقتی که نگرانی را از دلهایشان دور سازند، گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند: حقّ. و او بلند مرتبه بزرگ است». یا در آیات شریفهی 84 تا 86 سورة الزخرف میفرماید: [illegible] یعنی: «و او خدائی است که در آسمان ودر زمین خدای برآورنده حاجات است و حکیمی پس

داناست و مبارک است آن؛ پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است از اوست و در نزد اوست علم قیامت و بسوی او باز برمیگردید و مالک شفاعت نمیشوند کسانیکه غیر او را بخوانند مگر آنانیکه گواهی بحق داده و دانا بآن بوده باشند». یا در آیه‌ی شریفه‌ی 26 و28 سوره الانبیا که میفرماید: [illegible] یعنی: «بتپرستان گفتند: خدا فرزندی فرا گرفته است. پاک و منزه است خدا از چنین نسبت، بلکه فرشتگان بندگان گرامی‌اند که پیشی بفرمان خدا نمیگیرند (یعنی قبل از دستور خدا کاری انجام نمیدهند) و ایشان بفرمان او بکار میپردازند و میانجیگری و شفاعت نمیکنند جز در باره‌ی کسیکه پسندیده باشد و با اینحال از خوف پروردگار ترسانند». آیه‌ی شریفه شرح صفات و اختصاصات فرشتگان است که در این آیات پس از اینکه پروردگار جهان احاطه‌ی ذات اقدس خود را بملکوت زمین و آسمان یادآور میشود و کسانی غیر او را که مشرکین میخوانند هیچ و پوچ معرفی میکند، آنگاه شفاعت را درباره کسانیکه پسندیده خدا باشند و شهادت بحق داده باشند و در هنگام شفاعت بحدود وظائف شفاعت دانا باشند که از چه کس و در چه مورد شفاعت میکنند حق شفاعت و استفاده از آن میدهد. از این آیات برمیآید که شفاعتی در کار است هر چند از آن پسندیدگان و گواهان بحق و آنانکه همواره از خدا خائف‌اند و بدستور او عمل میکنند برخوردار خواهند شد. در حالیکه در آیات قبل ثابت شد که اصلاً در روز قیامت شفاعتی نیست.. آیا اختلاف و تناقض در این مطلب نیست؟. اینک ما این مطلب را برهنمائی قرآن کریم که مدد بخش عقل و وجدان سلیم است توضیح میدهیم، ان شاءالله.

چنانکه قبلاً هم یادآور شدیم در کتاب مجید آسمانی ما هیچ آیه و اشارهای بشفاعت انسانی برای انسانی اعم از پیغمبر و غیر پیغمبر نیامده و آنرا ثابت نکرده است. و تمام آیاتی که در آن کلمه‌ی شفاعت آمده است اعم از نفی و اثبات درباره‌ی بتان که خدایان مشرکین بودند یا فرشتگان که مدبر و متصرف دربارهای از شئون خلقت و امور مأذونه‌ی آسمان وزمین هستند مباشد و این دوطائفه (بتان و فرشتگان هیچکدام انسان نیستند که درباه‌ی انسان شفاعت کنند پس با دقت و تأمل و تعمق در آیات شریفه معلوم مىشود که هیچ انسانی برای انسانی شفیع نخواهد بود. تنها از آیاتی که میتوان شفاعت انسانی را برای انسانی استنباط نمود آیاتی است که در آن مؤمنی برای مؤمنی استغفار میکند خواه آن مؤمن استغفار کننده پیغمبر باشد یا غیر پیغمبر شفاعت انسانی برای انسانی نیز همین است و بس! و حتی شفاعت فرشتگان هم درباره زمینیان جزء استغفار نیست چنانکه می‌آید.

و این معنی علاوه بر آنکه تشخیص عقل و وجدان و صریح آیات شریفه‌ی قرآن است که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله؛ از متون روایت صحیحه و دقت در احادیث شریفه هم بروشنی بدست میآید. مضمون این معنی در احادیث فریقین است که شفاعت همان استغفار است.

1- چنانکه در حدیث شریفی که در بحار الانوار 19/65 چاپ کمپانی از امالی صدوق آورده است این معنی بصراحت بدست می‌آید: عن ابن علوان عن الصادق عن آبائه لإ قال: قال رسول الله ص: «ما من مؤمن أو مؤمنة من أول الدهر أو هو آت إلى يوم القيامة إلا وهم شفعاء لمن يقول في دعائه اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات». یعنی: هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنهای نیست از اول روز زندگی بشر یا اینکه بعد از این بیاید تا روز قیامت که آنان همان شفیعانند که در دعا میگوید: اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات پس شفاعت مؤمنان در حق یکدیگر همان استغفاری است که در باره‌ی یکدیگر میکنند.

استغفار برای چهل مؤمن در نماز شب یعنی شفاعت برای چهل مؤمن.

2- ایضا در بحار الانوار 18/285 چاپ کمپانی از علل الشرایع وعیون اخبار الرضا عن فضل بن شادان فیما رواه من العلل عن الرضا ؛ قال: «إنما أمروا بالصلوة على الميت ليشفعوا له ويدعوا له بالمغفرة لأنه لم يكن في وقت من الأوقات أحوج إلى الشفاعة فيه والطلب والاستغفار من تلك الساعة... وأريد بها الشفاعة لهذا العبد الذي قد تخلى عما خلف واحتاج إلى ما قدم».

یعنی: حضرت رضا ؛ فرمود مؤمنین مأمور شدهاند بنماز خواندن بر میت تا برای او شفاعت کنند و بمغفرت و آمرزش دعا نمایند زیرا در هیچ وقتی از اوقات این مؤمن مرده بشفاعت و استغفار و طلب آمرزش از این ساعت محتاجتر نیست و مقصود از نماز، شفاعت است برای این بندهای که از آنچه گذاشت دستش خالی مانده و اکنون محتاج است بدانچه از پیش فرستاده است.

آری، چون آخرین روز از عمر دنیا و اولین روز او از عمر آخرت است و روزی است که مؤمنین زنده بخوبی متوانند حسن اعمال و اخلاق او را در نظر بیاورند و برای او طلب آمرزش نمایند مقصود حضرت هم همین است. یعنی حسن اعمال او انگیزه‌ی استغفار مؤمنین است برای او.

3- طریحی در مجمع البحرین در ذیل کلمه شفع فرموده است: «المراد بالشفاعة الحسنة الدعاء للمؤمنين والشفاعة السيئة الدعاء عليهم، وفي حديث الصلوة على الميت وإن كان المستضعف لسبيل منك فاستغفر له على وجه الشفاعة منك لا على وجه الولاية». یعنی: مراد از شفاعت حسنه دعا کردن در حق مؤمنین است و شفاعت سیئه نفرین کردن بر ایشان است. و در احادیث نماز بر میت آمده است که اگر آن میت مستضعف بود یعنی شیعه‌ی کامل نبود در آنطریقی که تو هستی پس برای او استغفار کن بعنوان شفاعت نه بعنوان

ولایت. یعنی اگر شیعه نبود چون مسلمان است پس بعنوان مسلمان بودن از او شفاعت کن.

4- در تفســیر صــافی ذیل آیه‌ی شــریفه: [illegible] (نساء/85). حـدیثی از کـافی از حضـرت زین العابـدین علی بن الحســین ؛ آورده است که موید این معــنی است که شفاعت همان استغفار است.

5- در من لا یحضره الفقیه باب الصلوة علی المیت از حضرت صادق ؛ همان حدیث طریحی را آورده است که شفاعت همان دعائی است که مؤمینان برای یک دیگر میکنند.

6- در کتاب شریف کافی باب الصلوة علی المؤمنین در التکبیر والدعاء در روایت از اسماعیل بن عبدالخالق بن عبدالله از حضرت صادق ؛ که فرمود: در نماز بر جنائز می‌گوئی: «اللهم أنت خلقت هذه النفس وأنت أمتها تعلم سرها وعلانيتها أتيناك شافعين فيها فشفعنا». یعنی: خدایا تو این نفس را آفریدی و تو خود آنرا می‌رانیدی و تو اعمال نهان و آشکار او را می‌دانی ما بسوی تو بعنوان شفاعت آمدهایم پس شفاعت ما را بپذیر:

7- و نیز در همین باب الصلاة علی المستضعف در روایت از ثابت بن ابی القدام از حضرت باقر ؛ آمده است که آن حضرت بر جنازهای نماز خواند و در آخر دعا این جمله را بخدا عرض کرد: «وقد جئناك شافعين له بعد موته فإن كان مستوجبا فشفعنا فيه واحشر مع من كان يتولاه». یعنی: خدایا ما بعد از مرگ این شخص بعنوان شفاعت بجانب تو آمدهایم پس اگر او مستوجب شفاعت است ما را در باره او شفیع قرار بده و او را با آن کسی که دوست دارد محشور فرما.

8- در کتاب الصلوة جواهر الکلام از من لا یحضره الفقیه باب الصلاَة علی المیت از حضرت باقر ؛ روایت کرده است که فرمود: «من تبع جنازة إمرء مسلم أعطي يوم القيامة أربع شفاعات»... علاوه بر اینکه شفاعت او در دنیا است دلالت بر تجسیم شفاعت او در آخرت است.

9- علامه حلی رحمة الله علیه در تذکرة الفقها ص 45 می‌فرماید: «و الصلوة علی المیت استغفار وشفاعة». که نماز خواند بر میت همان استغفار است و استغفار همان شفاعت است که در دنیا انجام می‌شود و حدیثی که مرحوم شهید اول در الذکری از حضرت رضا ؛ آورده است مؤید این حقیقت است که فرمود: «إمامك شفیعك إلی الله عز وجل فلا تجعل شفیعك سفیها ولا فاسقا». زیرا امام نماز از زبان تو با خدا مناجات می‌کند.

10- در کتاب مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نوری 1/118 از کتاب المغازی محمد بن علی حسین از ابوالملیح بن اسامة قال: سمعت رسول اللهص یقول: «لا یصلي علی رجل أربعون رجلا فیشفعون له إلا غفر الله له». یعنی: از رسول الله ص شنیدم که می‌فرمود: بر جنازه هیچ مردی چهل مرد نماز نخواند که درباره او شفاعت کنند مگر اینکه خدا او را می‌آمرزد. احادیث در این باب که مشعر آن است که شفاعت مؤمنین در حق یکدیگر و شفاعت پیغمبر به درباره امت همان استغفار است که در همین دنیا صورت می‌گردد، در آخرت مجسم و مشفوع له از آن منتفع می‌شود بسیار است که ما به همین ده مورد اکتفا کردیم و اتفاقا در کتب عامه هم اینگونه احادیث موجود است و ما برای نمونه چند حدیث می‌آوریم تا یقین شود که شفاعتی که در آخرت نفع می‌بخشد همین شفاعتی است که در دنیا در باره شخصی انجام می‌شود که مستحق آن است چنانکه بباید.

اینک احادیثی که در این معنی در کتب عامه است

1- در صحیح مسلم 3/53 از ابن عباس م از پیغمبر خدا ص آورده است که آنحضرت فرمود: «ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته أربعون رجلا لا یشرکون بالله شیئا إلا شفعهم الله فیه». یعنی: هیچ مرد مسلمانی نیست که بمیرد و آنگاه بر جنازه‌ی او چهل نفر مردیکه چیزی را با خدا شریک

نگرفته‌اند بایستند جز اینکه خدا ایشانرا در باره‌ی آن میت شفیع می‌گرداند.

2- در سنن نسائی 4/262 باب فضل من صلى عليه مائة . از عائشه ام المؤمنين ك روایت کرده است که رسول الله ص فرمود: «ما من ميت يصلي عليه أمة من الناس يبلغون أن يكونوا مائة إلا شفعوا فيه».

یعنی: هیچ مرده‌ای نیست که بر او در حدود صد نفر نماز گذارند که شفاعت نمایند جز اینکه شفاعت ایشان درباره‌ی او پذیرفته است.

3- در صحیح مسلم 3/53 و در سنن نسائی 4/62. پیغمبرخدا فرمود: «لا يموت أحد من المسلمين فيصلي عليه أمة من الناس فيلغوا أن يكونوا مائة إلا شفعوا فيه». معنی همان مضمون حدیث فوق است.

4- ایضا در سنن نسائی از ابو بکار حکم بن فروخ روایت است که گفت: «صلى بنا أبو المليح على جنازة فظننا أنه كبر فأقبل علينا بوجهه فقال: أقيموا صفوفكم ولتحسن شفاعتكم، قال أبو المليح: حدثني عبد الله وهو ابن سليط عن إحدى أمهات المؤمنين وهي ميمونة زوج النبي ص قالت: أخبرني النبي ص قال: ما من ميت يصلي عليه أمة من الناس إلا شفعوا فيه فسألت أبو المليح عن الأمة فقال: أربعون». این حدیث در مسند احمد ص 6/331 نیز آمده است.

5- در سنن ابن ماجه ص 477 و در مسند احمد 1/277 و همچنین در صفحات 266 و 32 و 40 و 97 و 231 جلد ششم «عن كريب ابن عباس قال هلك ابن لعبد الله بن عباس قال: فأخرجوا بابني فأشهد أني سمعت رسول الله ص يقول: ما من مؤمن يشفعون لمؤمن إلا شفعهم الله تعالى فيه». این احادیث پنجگانه که مضمون آن مورد اتفاق جمیع ائمه‌ی محدثین اهل اسلام است حاکی است که شفاعت عبارت از همان استغفاری است که مؤمنین در همه حال خصوصاً در هنگام نماز میت برای یکدیگر می‌کنند که در دنیا شاهد اعمال یکدیگرند و نیکوکار و بدکار را تا حدی می‌شناسند و آنرا که

لایق دیدند بـرای او طلب مغفـرت یعـنی شـفاعت می‌کننـد. شفاعتی که در اسـلام آمـده که انسـانی بـرای انسـانی انجـام می‌دهد همان دعا و استغفار است که پیغمبر بـرای مؤمـنین یا مؤمـنین بـرای یکـدیگر در دنیا بعنـوان اطـاعت و عبـادت خـدا انجـام می‌دهند و بر این معـنی شـرع و عقل و وجـدان و لغت گـــواهی می‌دهند چنانکه از علمـــای لغت خاصه فخر الـــدین طریحی چنانکه گذشت در مجمع البحرین گفته است: «المراد بالشفاعة الحسـنة الـدعاء للمؤمـنين». و از علامه فخر الـدین رازی در تفسیر کبیر خود 1/35 چـاپ قـدیم مصر بـاین معـنی متفطن است که می‌فرمایـد: «إن اللـه لمـا أمـر محمـدا ص بالاستغفار..... ولا معنى للشفاعة إلا هذا». که آنجـائی که خـدا پیغمبر خود محمد ص را امر باسـتغفار بـرای امت کـرد همـان شـفاعت است و معنـائی بـرای شـفاعت جز همین اسـتغفار نیست. پس شفاعت پیغمبر هم همان اســتغفار است که طبق فرمـــــان پروردگـــــار: (محمـد/19) یعـنی: «بـرای گناهـان خـود و برای مؤمنین و مؤمنات اسـتغفار کن» شـفاعت می‌کنـد. و روایــات وارده از ائمه‌ی اســلام نــیز مــبین و مؤید همین حقیقت است:

مرحوم شیخ طوسی در تفسـیر گرانقـدر خـود (التبیـان) 1/443 چــاپ تهــران در ذیل تفســیر آیه‌ی شــریف 64 از سـوره النسـاء که می‌فرمایـد: یعـــــنی: «اگر آنانکه بعلت گنـــــاه بخویشتن سـتم کردند بسـوی تو آمـده از خـدا بـرای خـود طلب آمرزش کرده و پیغمبر نیز برای ایشان اسـتغفار کند خـدا را توبه پـذیر و مهربـان می‌یافتنـد». عبـارتی دارد که مضمون آن اینست که دوازده نفر از منافقین که بر امـری از نفاق اجتماع و همـاهنگی داشـتند که آنـرا انجـام دهنـد، خـدای متعال آنرا برسول خـود خـبر داد آنـان بر رسـول الله ص وارد شدند آنحضرت فرمود که دوازده نفر از منـافقین بر امـری از

نفاق هماهنگی و اتفاق نموده‌اند پس این گروه برخیزند و از خدای خود طلب آمرزش و استغفار کرده بگناهان خویش اقرار کنند تا من نیز برای ایشان شفاعت نمایم «**حتى أشفع لهم**» اما هیچیک از آنان بر نخاستند! رسول خدا چند مرتبه فرمود: آیا بر نمی‌خیزید؟ آنگاه حضرتش هر یک را نام برده فرمود: بر خیز ای فلان و تو ای فلان.. پس آنان عرض کردند ما استغفار کرده و بسوی خدا باز گشت می‌نمائیم تو نیز (ای رسول خدا) برای ما شفاعت کن، حضرت فرمود: آیا اینک؟!. حال اینکه من در اول امر شما نفسم برای شفاعت خشنود و آماده‌تر بود و خدا نیز برای اجابت سریعتر «أطيب نفسا بالشفاعة». از نزد من بیرون بروید لذا آنان از نزد آنحضرت خارج شدند.

این قضیه خود بروشنی دلیل است که شفاعت استغفار است و آن هم در دنیاست چنانکه در احادیث شریفه نیز در این باب اشارت بلکه صراحت دارد که شفاعت پیغمبر برای مؤمنین از کسانیکه خدا از ایشان راضی و یا آنانرا پسندیده است در دنیاست نه در قیامت هر چند نتیجه‌ی آن در روز قیامت عائد مشفوع له شود. از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم قمی استاد کلینی صاحب کافی امام ؛ می‌فرماید: «إن الله قد أذن له ص في الشفاعة قبل يوم القيامة». یعنی: همانا خدا به پیغمبر ص اذن در شفاعت داده قبل از روز قیامت. و این مطلب با توضیحاتی که بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی روشن‌تر خواهد شد که شفاعت برای هر که از طرف هر که فقط در دنیاست در قرآن کریم دو نوع شفاعت وجود دارد که هر دو نوع به اذن پرودرگار انجام می‌گیرد.

1- شفاعت در امور طبیعی و شؤون آفرینش که بوسیله‌ی قوای مدبره‌ی عالم کون چون تولید و فوت و باد و باران و قحطی و فراوانی و مرض و سلامت صورت می‌گیرد و این همان شفاعتی است که بت‌پرستان و ثنویان اعتقاد داشتند و از بتان و امشاسپندان و فرشتگان و موجودات روحانی و

آسمانی می‌خواستند که از خدای خدایان بخواهند تا در امور فوق الذکر ایشانرا یاری دهد و بهر صورت شفاعت شوند و این قبیل تصرف از فرشتگان و قوای روحانی هر چند در امور عالم امکان محقق و محرز است اما بهر صورت تصرف و تدبیر این قوا در شؤون کاینات جز باذن و دستور خالق البریات نیست چنانکه آیات آن قبلا گذشت.

2- شفاعت در امر آخرت و آمـرزش گناهـان و رفع درجـات در قیامت، قرآن منکر چنین شـفاعتی است که در روز محشر که [illegible] است صــورت گــیرد و آیات آن نیز قبلا یادآوری شد که اصلاً در روز قیـامت شـفاعت از جانب هیچکس نیست.

بلی شفاعتی را که قرآن حاکی است که ممکن است در روز قیامت نافع بحال پاره‌ای از مؤمنین گردد که مرضی و پسندیده خدا باشند و خدا اذن بشفاعت ایشان داده باشد و پیغمبر یا فرشتگان یا مؤمنین در دنیا برای ایشان استغفار کرده باشند و آن شفاعت بجا بوده و مشفوع له لائق و مستحق آن باشد شاید چنین شفاعتی در آخرت مفید افتد و مشفوع له را باعث نجات از عذاب یا موجب ترفیع درجات در بهشت گردد. اما اینگونه شفاعت هم مشروط به سه شرط و متصل به سه اصل است:

اصل یا شرط اول: اینکه مشـفوع له از جمله مؤمـنین باشد پس شفاعت که همان اسـتغفار است بـرای غـیر مؤمـنین هیچ فائــده‌ای نــدارد چنانکه در آیه‌ی 80 ســوره التوبه در عــدم آمرزش منافقین می‌فرمایـد: [illegible] یعــــــــــنی: «می‌خواهی برای ایشان استغفار کن و یا می‌خواهی اسـتغفار مکن اگر برای ایشان هفتاد مرتبه هم استغفار کنی خـدا هرگز ایشانرا نخواهد آمرزید».

و نـــــیز می‌فرمایـــــد: [illegible] (توبــه/113) «ســزاوار پیغمــبر و مؤمنین نیست که برای مشرکین استغفار (و شـفاعت) کنند».

[illegible] (توبـه/ 84). «و هرگز بر هیچ کس از آنان چون بمیرد نمـاز مگـزار و بر قبرش مایست».

اصل یا شـرط دوم: اینکه علاوه بر اینکه مسـلمان و مـؤمن است مسـتحق و لائق شـفاعت باشد و مرضی خـدا و رسـول نیز باشد: [illegible] (انبیاء/28) «و شفاعت نمکنند مگر برای کسی که [خداوند] بپسندد»

[illegible] (طـه/109) «آن روز شـفاعت سـود نبخشد مگر کسی را که [خداوند] رحمان برایش اجازه داده است و سخن او را پسندیده است».

اصل یا شرط سوم: شفاعت در هر صورت موکول و موقـوف باذن پروردگار عـالم است چنانکه تمـام آیـاتی که در این بـاره است اذن خدا را اصل اصیل گرفته است: چـون آیه‌ی شـریفه 109 طــــــه: [illegible] یعنی: «آن روزی که شفاعت نفعی نبخشد مگر کسی را که خــــدا بــــرای شــــفاعت او اذن داده باشد و گفته‌ای او را پســـندیده باشد» و آیه‌ی 23 ســـوره‌ی ســـبا که می‌فرمایــد: [illegible] (ســبأ/ 23) «و شـفاعت به نـزد او سـود نبخشد مگر بـرای کسی که بـرایش اجـازه داده باشد». پس شـفاعت در روز قیـامت تنها بحـال کسـانی ممکن است نفع بخشد که شـفاعت دربـاره‌ی ایشان جائز به این سه شرط باشد.

گفتیم شفاعتی که پیغمبر برای افراد امت یا مؤمنین برای یکدیگر می‌کنند دارای سه اصل یا سه شرط است: مؤمن و مأذون برای شفاعت و مورد شفاعت.

اصل اول: که مـؤمن باشد چنانکه آیه‌ی شـریفه 19 سـوره‌ی محمد می‌فرماید: [illegible]. و آیه‌ی 159 سوره‌ی آل عمران: [illegible] و آیه 62 ســــورة نور: [illegible] و آیه‌ی 12 سوره‌ی

ممتحنـــــه: [illegible] و آیه‌ی 103 سورة توبه: [illegible] که در این آیات به پیغمـبر اذن بلکه امر شـده که دربـاره مؤمـنین استغفار نمایـد. و در مقابل از اسـتغفار بر مشـرکین و کفـار و منــــافقین نهی شــــده و چنانکه در آیه‌ی 113 ســــورة توبه می‌فرمایـــــــــد: [illegible] و آیه‌ی 84 همین سـوره که می‌فرمایـد: [illegible].

و اصل دوم و سوم را نیز همین آیات شامل است. زیرا اذن پروردگار همان امری است که خدا به پیغمبر خود و مؤمنین دستور استغفار داده و چون مؤمن باشند مرضی و پسندیده خدا و قابل لائق شفاعت‌اند.

در اینجا اشـاره به یک نکته‌ی روشن لازم است و آن اینست که در هر کجا موضـوع شـفاعت موکـول به اذن شـده کلمه‌ی اذن ماضی است هر چند کلمه‌ی نفع شـــفاعت مضـــارع است چـون: [illegible] (طــه/109). [illegible] (سبأ/23). که مضــمون هر دو آیه‌ی شـــریفه آن است که شـــفاعت نفع نمی‌بخشد مگر بـرای کسـیکه قبلا بـرای شـفاعت او خـدا اذن داده است و این همــان حقیقـتی است که شـفاعت را خـدای متعال در دنیا اذن و دستور داده و پیغمبر و مؤمنین آنرا انجـام می‌دهند و در آینــده قیـامت نفع آن ظـاهر می‌شــود وگرنه در قیامت شفاعت به آنصورتی که مغروران ضال آورده‌اند وجــود نـدارد و بسا باشد که چـنین شـفاعتی در دنیا بــرای کسـانیکه استحقاق و لیاقت را ندارند از جانب پیغمبر یا مؤمـنین و حـتی فرشتگان صورت گرفته باشد لیکن در قیامت نفعی نبخشد.

چنانکه آیت شــــــریفه‌ی: [illegible] (مدثر/48). [illegible] (بقره/123). حــاکی است بمــوجب آیــاتی که فرمــود: [illegible] (توبه/80).

[illegible] (منافقین/6). پس ممکن است که پیغمبر و یا مؤمـنین، کفـار و منـافقین را نشـناخته و بتصـور اینکه از مؤمنینند در باره‌ی آنها استغفار و شفاعت کرده باشـند اما آن اسـتغفار و شـفاعت در بـاره‌ی آنـان نفعی نبخشـد. چنانکه شفاعت نوح در باره پسرش، و شفاعت ابراهیم بـرای پـدرش و برای قـوم او، و شـفاعت رسـول خـدا بـرای خویشـاوندانش نفعی نبخشـید. نکته‌ی دیگـر. چنانکه قبلا هم آرودیم شـفاعت انسانی برای انسـانی با این کلمه هرگز در کتـاب خـدا نیامـده است اما این کلمه درباره‌ی فرشتگان بسیار است و هر جا که کلمه‌ی شـفاعت است نـاظر بهمـان ملائکه و فرشـتگان است حال یا در امـور دنیـوی و شـئون خلقت است و یا در موضـوع شفاعت در قیامت است و توضیح این مطلب بدینصورت بیـان می‌شود ان شاء الله.

در قرآن کریم آیاتی که در آن اثبـات شـفاعت و میـانجیگری در امـور خلقت بـرای فرشـتگان شـده است قبلا آرودیم اما شفاعت آنـان را در امـور معـادی و آخـرت نـیز قـرآن تصـدیق نموده خود خبر می‌دهد چنانکه در آیات 26 – 28 سوره‌ی انبیا می‌فرمایـد: [illegible] (یعـنی: بت پرسـتان و مشـرکان «گفتند: که خدای رحمن فرزنـدی فراگرفته است مـنزه است خـدا از چـنین نسـبت بلکه آن فرشـتگان بنـدگان گرامیاند که پیشی بگفته‌ی خـدا نمی‌گیرند و آنـان بفرمـان او عمل می‌کنند خدا می‌داند آنچه در جلوی آنها است و آنچه در پشت سر آنان است و ایشان شـفاعت نمی‌کنند مگر بـرای کسـیکه پسـندیده خدا باشد در حالیکه آن فرشتگان از خوف خدا بیمناکند».

و در سـوره‌ی نجم آیه‌ی 26 می‌فرمایـد: [illegible] یعنی: «چه بسیارند از فرشـتگان در آسـمان که شفاعت ایشان کفایت نکند چیزی را (فایده نداشته باشـد)

مگر پس از اینکه اذن دهد خدا بـرای کسـیکه بخواهد و راضی باشد».

پس چنانکه قبلا هم گفـتیم کلمه‌ی شـفاعت در قـرآن کـریم جز بـرای فرشـتگان نیامـده است چه در امـور خلقت و چه در امر قیــامت هر چند هر دوی آن با اذن و اجــازه‌ی پروردگــار عــالم اســت. اما شــفاعت فرشــتگان در امر آخــرت هم جز اسـتغفار نیست و آن همـان که مشـرکان یا غالیـان می‌پندارند نمی‌باشد، چنانکه در آیه‌ی 7 سوره‌ی غافر می‌فرماید: ﴿...﴾ یعـنی: «آن فرشــتگانی که عــرش خـدا را حمل می‌کنند و فرشـتگانی که در پـیرامون و اطـراف عرشـند (یعـنی ملائکه‌ی مقـربین) بحمد پروردگارشـان تسـبیح کرده و به او ایمان می‌آورند و بـرای کسـانیکه ایمـان آورده‌اند استغفار و طلب آمرزش می‌کنند».

و در ســـورة شـــوری آیه‌ی 5 می‌فرمایـــد: ﴿...﴾ یعــــــنی: «و فرشتگان بحمد پروردگارشان تسبیح می‌کنند و برای کســانیکه در زمینند استغفار می‌نماینـد». پس معلـوم شد که فرشـتگان نــیز بعنــوان شــفاعت اســتغفار می‌کنند هر چند آن هم بــاذن پروردگا است یعـنی نـافع بـودن شـفاعت در اینجا نـیز دو نکته بنظر می‌رسد:

نکته‌ی 1- اینکه شفاعت فرشتگان برای مردم روی زمین روی فطرت خیر است از آنکه وجود آنان خیر محض است و برای جهانیان جز خیر و خوبی نمی‌خواهند چنانکه پاره‌ای از روایات این معنی را تأیید می‌کند.

نکته‌ی 2- اینکه فرشتگان مقرب الهی چون حاملین عرش و فرشتگانی که در پیرامون عرشند فقط برای مؤمنین استغفار می‌کنند اما فرشتگان دیگر برای عموم مردم روی زمین استغفار می‌کنند هر چند آن استغفار و شفاعت مفید فائده‌ای نشود جز برای کسانیکه خدا از ایشان راضی باشد و این همان معنائی است که از آیه‌ی 26 سورة نجم استنباط می‌شود که چه بسیار فرشتگانی در آسمانند که شفاعت

ایشان چیزی را کفایت نکند و فائده نبخشد جز برای کسانیکه خدا بخواهد و راضی باشد و همین حقیقت است که در آیه‌ی 48 سوره‌ی مدثر می‌فرماید: ﴿[illegible]﴾ با این توضیح چند مطلب بدست می‌آید:

1- شفاعت بآن معنائی که مشرکان و غالیان معتقدند که در روز قیامت پیغمبر یا امامی دامن همت بکمر زند یا بعبارت واضحتر پای گستاخی در صحرای محشر نهد و از مجرمان و گناهگاران شفاعت نماید و مستحقان عذاب جهنم را از کیفر الهی نجات بخشد هرگز وجود ندارد و حتی شفاعت نیکان هم در چنین روزی واقع نمی‌شود اگر قبلا نشده باشد! و آنچه در این باره یافته‌اند و در کتب و رسائل باقی مانده است جز اغوای شیاطین جن و انس نیست تا مجرمان و مترفان را بمعصیت خدا و تجاوز از مقررات شریعت گستاخی و جرأت دهد و ملت اسلام را بذلت و زبونی سوق نماید چنانکه این منظور شیاطین بنحو کامل حاصل شده است!

2- کلمه شفاعت در قرآن چه معادی و چه معاشی جز در باره فرشتگان استعمال نشده است اما در باره‌ی معاش همان است که فرشتگان بفرمان و اذن پروردگار جهان متصدی و مدبر پاره‌ای از امور خلقت و طبیعتند. و آن بدون اجازه و اذن و حول و قوت الهی بکاری که بدانها محول است نمی‌توانند بپردازند و در هیچ امری از امور استقلال ندارند که بمیل و اراده‌ی خویش آنرا انجام دهند.

و اما شفاعت آنها در امر آخرت و قمات هان استغفار است که برای مؤمنین یا برای عموم اهل زمین می‌کنند حال پذیرفته و قبول دربار پروردگار بشود یا نشود! و این عمل استغفار هم در همین حیات دنیا واقع می‌شود.

3- در خصوص شفاعت انسانی برای انسانی اعم از اینکه شفیع پیغمبری یا امامی و یا مؤمنی باشد هیچ آیه‌ای در قرآن وجود ندارد علی الخصوص در روز قیامت که تمام آیات کتاب آسمانی منکر و مخالف آن است که در آن روز کسی برای کسی نافع و مفید و شفیع باشد و بلکه هر نفسی در گرو

عمل خویش می‌باشد، و اگر بخواهیم خیرخواهی و شفاعت انسانی را برای انسانی از قرآن استنباط و استخراج نمائیم فقط همان استغفار است که پیغمبر برای پاره‌ای از افراد امت بدستور و امر پرودگار انجام می‌دهد یا مؤمنین برای یکدیگر از خدا طلب آمرزش می‌کنند و این هم در دنیا است که در عمل و محل عبادت و طاعت است، و گرنه در آخرت هیچ کسی را جرأت و همت آن نیست که کوچکترین نفعی و شفاعتی برای احدی بکند و هر که بخود مشغول است.

4- شفاعت و اسـتغفاری که فرشـتگان یا پیغمـبر و مؤمنـان برای افراد می‌کنند پذیرفتند از طرف خدا حتم و مسلم نیست جز برای مؤمنین و آنانکه مرضی خـدا باشـد، چه نه فرشـتگان جز حـاملین عـرش و نه پیغمـبر و مؤمـنین بطـور حتم و یقین نمی‌دانند که برای کسانیکه استغفار می‌کنند مؤمنین مرضی و مرتضی خدایند و فرشتگان بر حسب فطـرت که الهـام بخیرند برای اهل زمین خیر و خوبی را می‌خواهند چنانکه شیاطین که الهام بشرند برای مـردم بـدیها را خواهانـد. پس اسـتغفار این فرشـتگان چـون بـاران رحمـتی است که در محل لایق و قابل اثر خود را خواهد بخشـید و گرنه در بـاغ لاله روید و در شـوره زار خس. و پیغمــبر هم بنص قــرآن علم بغیب نــدارد و حــتی منـــــافقین اهل مدینه را نمی‌شناسد چنانکه آیه‌ی 101 توبه می‌فرمایـد: [illegible] بنابر این ممکن است برای پاره‌ای از منـافقین ناشناخته و امثالهم استغفار نماید لیکن مرضی خـدا نباشد لـذا شفاعت آنحضرت و همچنین مؤمنین برای چنین افرادی هرگز نافع نشود. پس بهر صورت شـفاعتی انجـام شـده حـال یا نفع بخشد یا نبخشد؟!

5- شفاعت باین کیفیت مستلزم آن است که هر مؤمنی که به نجات خود علاقمند است در دنیا آنچنان به اعمال صالحه بپردازد و اخلاق فاضله را پیشه کند تا فرشتگان مؤمنین او را مستحق و لایق استغفار و بعبارت دیگر لایق شفاعت خود تشخیص دهند و در حق او دعا و طلب آمرزش کنند تا خدا

استغفار و شفاعت ایشانرا در حق او بپذیرد و وی را مورد رحمت و مغفرت خویش قرار دهد!

6- اینگونه شفاعت در حقیقت نتیجه‌ی عمل خود شخص است که با انجام و تکرار عمل صالح و مداومت به اخلاق فاضله خود را مستحق چنین فیضی کرده است که ملائکه و مؤمنین در حق او و دعای خیر کنند، خلاف آن شفاعت غرور انگیز شیطانی که مغروران می‌پندارند که اعمال صالحه و تقرب فوق‌العاده پیغمبر یا امامی موجب آن می‌شود که آن پیغمبر یا امام بجزای اعمال صالحه‌ی خود شفاعت گناهگاران و مجرمان و گستاخان در معصیت الهی را که خود هیزم جهنمند از خدا بخواهد! اینگونه پندار جز اغوای شیطان و هوس دیوانه‌گان نیست.

7- همین استغفار و شفاعت دنیائی فرشتگان یا پیغمبر و مؤمنین است که در روز قیامت که تجسم اعمال است مجسم شده و شفیعان شفاعت‌شدگان در عرصه قیامت نمایان می‌شوند چه آنانکه شفاعت ایشان قبول شده و چه آنانیکه پذیرفته نشده‌اند و در همین حال که منافقان و مجرمانی که شفاعت پیغمبر و مؤمنین درباره آن مقبول نیفتاده است از شفاعتی که درباره‌ی آنان قبول نشده است متحسر و معذب می‌شوند که آیه‌ی شریفه‌ی 48 – سوره مدثر می‌فرماید: [illegible] یعنی: شفاعت شافعان در حق ایشان نفعی نمی‌بخشد.

با این تبیین و توضیح معلوم شد که شفاعتی که در السنه و افواه رایج است هیچ مایه‌ای از حقیقت ندارد و همان غرور شیطانی است که قبل از اسلام در مذاهب باطله و منسوخه چون یهودیت و مسیحیت و غیره رایج بوده، و شیطان برای گمراهی آن ملتها آنرا ترویج و تبلیغ نموده است، و سرایت آن باین معنی در اسلام از همان منابع آب می‌خورد و نتیجه‌ی آن هم چنانکه معلوم و مشهود است جز ذلت و زبون که از اجرای شهوات و گستاخی و تجاوز از حدود و مقررات الهی

عائد مسلمین نمی‌شود، مخصوصا ملت شیعه که از این قبیل مطالب غرور انگیز فراوان دارند!!.

شفاعتی که در اسلام است و قرآن حاوی آن است نه تنها کسی را بغرور آن بمعصیت جرأت نمی‌دهد بلکه خود بهترین محرک و مؤثرترین وسیله و انگیزه برای نیکوکاری و اعمال صالحه است چه مؤمن را تشویق و ترغیب می‌نماید که با انجام اعمال نیک و تخلق باخلاق فاضله جلب نیات حسنه‌ی مؤمنین را نموده خود را بستر طلب مغفرت و دعای خیر برادران مؤمن خود قرار دهد تا اگر اعمال صالحه‌ی خودش کافی به نجات از عذاب نباشد و دعای خیر برادران مؤمنش او را در این منظور کمک دهد و یا موجب ترفیع درجات او در بهشت گردد.

نکته دیگر که فوق‌العـــــاده قابل دقت است و باید مطالعه کنندگان را پیش از پیش به آن توجه دهد آن است که معروض شد: که در آیات شفاعت در روز قیـامت هرجا که هست کلمه «اذن» ماضی است یعـنی باید اذن بشـفاعت قبلاً داده شـده باشد و کلمه «تنفع» بصـیغه‌ی مضـارع اسـت، یعـنی شـفاعت انجام شـده بعد از اذن نفع می‌بخشد و شـرط اذن هم بصـیغه ماضی است ﴿[illegible]﴾ یعنی: آنگاه اذن شفاعت درباره کسی داده شده است که در باره اسـتحقاق گفته‌ای مقبـول و پسندیده باشد.

بدیهی است نفع شفاعت در روز قیامت مـورد انتظـار است نه وقـوع شـفاعت و آیـات شـریفه هم ملهم بلکه مفهم همین معنی است، و هیچ آیه و حتی اشاره‌ای در قــرآن نیست که در قیامت شفاعتی واقع خواهد شد بلکه صـراحت آیـات است که در آن روز اصلا شـفاعتی نیست و بر فـرض محـال شـفاعتی باشد قبول نخواهد شد، اینکه می‌گوئیم بر فـرض محـال بـرای آنست که آیات قـرآن حـتی وقـوع محـالات را هم غـیر نـافع و نامقبول شمرده است، چـون دادن فدیه و قربـانی و فـداکاری دوستانه و نفع بخشیدن اولاد و مال در آیات شریفه مانند: ﴿[illegible]﴾ (بقـره/48) ﴿[illegible]

[illegible] (بقره/123). و [illegible] (انعــام/70). بــديهی است در قیامت فدیه و عدلی نیست که قبول بشود یا نشود و همچـنین آیه 88 ســوره‌ی شــعراء که می‌فرمایــد: [illegible] در آن روز مــالی نیست که نفعی بخشد یا نبخشــد، پس همچنانکه بر فــرض محــال عــدلی باشد یا مــالی باشد یا بیعی باشد نفعی نخواهد بخشــید همچنــان بر فــرض محــال شفاعتی باشد نفعی نخواهد بخشید و یا قبول نخواهد شد،

تنها آن شفاعتی نافع و مقبول است که خدا در دنیا از بنده‌اش اعمالی دیده باشد که مرضی و پسندیده او باشد و بفر شتگان و پیغمبران و مؤمنین اجازه داده باشد که برای او استغفار که همان شفاعت است کرده باشند آنگاه چنین شفاعتی که در حقیقت یک نوع مزد عمل خود این شخص است نافع بوده در قیامت موجب آمرزش سیئات یا رفع درجات او خواهد شد، سخن در این است که ماضی بودن کلمه اذن خود بهترین دلیل است که اذن شفاعت در دنیا بشفیعان داده شده بلکه امر شده است که در باره پسندیدگان شفاعت یعنی استغفار و نفع آن هم در روز قیامت خواهد بود،

در اینجا این ســوال به پیش می‌آید که در آیــات قــرآنی کلماتی در اذن شفاعت است که بصیغه مضـارع آمـده اسـت. چـون آیه‌ی 26 سـوره‌ی نجم: [illegible] و یا چون آیه‌ی 28 سوره‌ی انبیا که می‌فرمایــد: [illegible] که در این آیــات اذن و وقــوع شــفاعت مضــارع است؟ در اینجا می‌گوئیم:

چنانکه قبلاً بعرض رسید و بعدا هم خواهد آمد، این شفاعتها مخصــوص فرشــتگان است که در همین دنیا باســتمرار توالد وتناسل آدمیـان علی الـدوام انجـام می‌گـیرد چنانکه اسـتغفار فرشتگان که همان شـفاعت است بصـیغه مضـارع است زیـرا همواره تا انسـانی در روی زمین است در جریـان است و هیچ

مربــوط بشــفاعت در روز قیــامت نیست با دقت در آیــات حقیقت واضح است. و خلاف و تناقضی در قـرآن نیست که از یکطرف می‌گوید در قیامت شـفاعتی نیست و از طـرفی دیگر وقوع آنرا موکول باذن نماید.

با دقت در مراتب معروضه می‌بینیم که در قـرآن کـریم هیچ خلاف و تناقضی نه تنها وجــود نــدارد بلکه تمــام مطــالب و مضــامین آن معاضد و مؤید یکدیگرند و چـــون بنـــای رفیع و منیعی است که با هندسه‌ی کارگاه آفرینش از قدرت و مشیت مهندس آفریدگاری بنیان یافته است، و تماشای دستگاه هوش ربای عقل افزایش هر دم مؤمن آگـاه را بفریـاد «تبـارک اللـه رب العالیمن» وا می‌دارد. شفاعت او نیز چون رسـالتش همه انـذار و تبشـیر اسـت. [illegible] (فـاطر/ 31).

پاره‌ای از کسانیکه خواسته‌اند شفاعت شفیعان روز قیـامت را ثـابت نمایند متمسک به آیـاتی شــده‌اند که در آن کفــار و مجرمین در روز قیامت از نداشتن شفیع متحسرند مانند آیـات 100 و 101 سوره شعراء که در آن بت‌پرستان می‌گویند: [illegible] یعــنی: «بــرای ما از شفیعان کسی نیست و دوستان مهربانی نداریم». یا آیه‌ی 48 ســوره‌ی مــدثر که در آن مجرمــان در جــواب خــزنه‌ی جهنم چیزهای می‌گویند سرانجام در سرنوشت آنها می‌فرماید: [illegible] (مـــدثر/48) یعـــنی «شـــفاعت شفیعان بحال مجرمان نفعی نمی‌بخشد». یا در آیه 18 سـوره غـافر بعد از آنکه سـختی روز قیـامت شـرحی می‌دهد آنگـاه می‌فرمایــد: [illegible] یعــنی: بــرای ستمگاران خویشاوندی و شـفاعتگری که اطـاعت کـرده شـود نخواهد بــود. یا در ســوره اعــراف آیه 53 می‌فرمایــد: [illegible] (یعنی: «آیا انتظـار می‌برند جز تأویل آنـــرا روزی که تاویل قیـــامت بیاید آنانکه آنـــرا از پیش

فرامـــوش کرده‌اند خواهند گفت: فرســـتادگان خـــدا بحق و راستی آمدندند پس آیا برای ما شفیعانی است تا در باره‌ی ما شفاعت کنند یا اینکه برگردانیده شویم، پس عمل کنیم غیر از آنچه در دنیا عمل می‌کـردیم اینـان خـود را زیان‌کـار کرده‌اند و آنچه را که بـــدورغ بافته‌اند از آنها گم شـــده اســـت». مثبـــتین شفاعت می‌خواهند از مفهوم مخالف این آیات اسـتناد باثبـات شفاعت کنند در حالیکه هرگز این آیات چـنین مفهـومی ندارند که بتوان از مخالف آن اثبـات شـفاعت نمـود. اینکه کفـار آرزو می‌کنند که کاش آنانرا شفیعی بود یا دوست مهربانی بود، این آرزو مانند سایر آرزوها است که اصلاً در روز قیـامت مصـداق آن یـافت نمی‌شـود چـون آرزوی برگشت بـدنیا چنانکه گفـتیم آرزوهـــای محـــالی است که تحقیق آن بـــرای هیچکس ممکن نیست.

چنانکه گفتنـــد: یعـــنی: «برگـــردیم و تلافی اعمال فوت شده را کـنیم» یا اینکه می‌گوینـد: (مؤمنـــــون/99-100) یعـــــنی: «پروردگار من مـرا بر گـردان تا شـاید عمل صـالح کنم» مگر صدیق حمیم که در ردیف شفیع است برای دیگــران هست که برای اینان نیسـت؟. مگر نه می‌بیـنی خـدای متعـال در سـوره معارج پس از آنکه شرح روز قیامت را می‌دهد که: (سـوره‌ی معـارج/8-9-10) یعـنی: «همـان روز که آسمان همچون فلز گداخته مشود . و کوهها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود. و هیچ دوست صمیمی سـراغ دوسـتش را نمیگیرد!».

مگر در دنبـــال همین آیه شـــریفه نمی‌فرمایـــد: (معارج/11-12-13-14) «آنها را نشانشان مدهند (ولی هر کس گرفتار کـار خویشـتن اسـت)، چنـان است که گنهکـار دوست مدارد فرزنـدان خـود را در برابر عـذاب آن روز فـدا کند. و همسر و بـــــرادرش را . و قبیلهاش را که همیشه از او

حمــایت میکــرد. و همه مــردم روی زمین را تا مایه نجــاتش گــردن». آیا این حــالت مخصــوص مجــرم اســت؟ این همــان آرزوهای محال نیست؟ مگر خدای متعــال در ســوره عبس آیه 33 نمی‌فرمایـــد: ﴿ ﴾ (عبس/33- 37).

که این حالت برای همه است پس اینگونه آرزوها آروزهای محال است که در آن روز هریک از گناهگاران دارند خصوصا کسانیکه بامید شفاعت شافعان مرتکب گناهان شده‌اند بیش از دیگران بدنبال شفیعان می‌گردند اما از آنها خبری نیست!! زیرا در روز قیامت شفیعی نیست چنانکه حمیمی نیست. چنانکه برگشتی نیست. چنانکه فدیه‌ای نیست. ووو...و..

با بیــانی که شد در مســأله‌ی شــفاعت بروشــنی واضح شد حکه مطلب آن چنـــان نیست که غالیـــان و دشـــمنان دین به دست و دهـــان جـــاهلان و فاســـقان انداخته‌اند و کـــار دین را ساخته بلکه حقیقت این مطلب را باید از قرآن کــریم خواست نه از هــوی و هــوس این و آن چنانکه گفــتیم در قــرآن کــریم بکرات نفی شفاعت را در روز قیامت کرده است که: ﴿ ﴾ (بقــره/48) یعــنی: «و از آن روز بترســـید که کسی مجـــازات دیگـــری را نمیپـــذیرد و نه از او شفاعت پذیرفته میشود و نه غــرامت از او قبــول خواهد شد و نه یاری میشوند». و باز در همین ســوره می‌فرمایــد: ﴿ ﴾ (بقـــــره/123) (یعـــــنی: «بپرهیزید روزی را که هیچ شخصی از شخص دیگر چیزی را کفــایت نکند و از او قربانی قبول نگــردد و شــفاعتی نفع ندهــد». در این دو آیه‌ی شریفه تصریح می‌کند که در روز قیامت شــفاعتی قبــول نمی‌شــود یا شــفاعتی نفع نمی‌دهــد، ممکن است طمع‌کــاران بهــانه‌جو و جــاهلان لجــوج از قبــول این حقیقت دست و پا زده بگویند: پس شفاعتی هست غایت امر اینکه پذیرفته نمی‌شــود یا فائــده نــدارد به اینــان باید گفت که در این آیــات هم چنانکه

تصریح بنا قبولی و بی‌فائدگی شفاعت شده است همچنان بناقبولی و بی‌فائدگی عدل (فدیه) تصریح شده است و حال اینکه هر دوی اینها در روز قیامت نخواهند بود. مگر در روز قیامت فدیه و قربانی هست که شفاعت هم باشد هر چند پذیرفته نشوند؟ بلکه آیات شریفه از آرزوهای مجرمان در روز قیامت خبر می‌دهد که آنان آرزو می‌کنند که کاش کسی دیگر بجای آنها فدیه می‌شد و بجهنم می‌رفت تا آنها آزاد باشند چنانکه در آیه 11 سوره معارج آوردیم که فرموده: یعنی: «مجرم دوست دارد که از عذاب آنروز پسرانش را فدیه دهد» و در سوره حدید آیه 15 می‌فرماید: یعنی: «امروز نه از شما منافقان و نه از کسانیکه کافر شدند فدیه گرفته نمی‌شود جای بود باش شما جهنم است» آیا در آن روز فدیه‌ای هست که خدا از منافقین و کافران نمی‌گیرد و مثلا از مؤمنان می‌گیرد یا آن روز مجرم دسترسی بفدیه دادن فرزندان و همسران و برادران خود دارد لکن از او پذیرفته نمی‌شود؟ هرگز نه، بلکه این فقط آرزوئی است چنانکه در آیات شریفه این آرزو را به کرات از کفار و مجرمان آورده است که آنان آرزومند فدیه دادن هستند لکن بدان دسترسی نداشته و اگر هم داشتند از ایشان پذیرفته نمی‌شد. چنانکه در آیه 54 سوره یونس می‌فرماید: یعنی: «اگر برای هر نفسی که بخود ظلم کرده است آنچه که در روی زمین است از او بود هر آینه آنرا فدیه می‌داد...» .

و در آیه 18 سوره رعد می‌فرماید: یعنی: «کسانیکه اجابت فرمان الهی نکرده‌اند و از اطاعت سر باز زده‌اند اگر همه آنچه در روی زمین است از ایشان بوده و مثل آن با او بود هر آینه فدیه می‌دادند تا از عذاب نجات یابند...».

و در ســوره زمر آیه 47 نــیز می‌فرمایــد: «یعــنی کســانیکه ظلم کرده‌اند اگر همه مــال جهــان را داشته باشند و مانند آنرا نیز مالک باشند آنگاه همه را از برای رهای از شدت عذاب روز قیـامت می‌دهنـد(نجـات بیابنـد) و از جانب خدا چیزهـای برایشـان آشـکار شـود که آنها را بحسـاب نمی‌آوردنـد». و در سـوره‌ی مائـده آیه‌ی 36 می‌فرمایـد: (یعنی: «کسـانیکه کـافر شـدند اگر همه امـوال روی زمین و مانند آن را بعلاوه ما فی الارض بــرای رهــای از عذاب روز قیامت فدیه دهند از آنان قبـول نشـود..». در تمـام این آیات از آرزوهـای محـال مجرمـان و کفـار بیـان می‌کند که اگر فرضا همه اموال روی زمین از آنان بـود بلکه زمیـنی دیگر مانند آن نــیز از ایشــان بــود آن را بفدیه می‌دادند لکن بهر صورت از ایشان پذیرفته نمی‌شد و بهره‌ی ایشان همان عذاب دردنـاک خواهد بـود پس کلمه شـفاعت هم که در آیـات است همانند کلمه فدیه اســت، همانند کلمه صـدیق و حمیم اســت، چنانکه فدیه وجــود نــدارد و صــدیق و حمیم و جــود نــدراد، شــفاعت هم وجــود نــدراد: خصوصا که این حقیقت را قــرآن کریم در آیه 254 بقـره خطـاب بمؤمـنین تصـریح کـرده است کـــــه: یعــنی: «ای مؤمنــان، از آنچه روزی شــما کــرده‌ایم انفــاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن بیع و دوستی و شـفاعتی نیسـت». که آب پـاک بدست همه ریخته است که اصــلاً در روز قیــامت شــفاعتی نیســت. چنانکه خلـتی نیست چنانکه بیعی نیســت. و در تمـام آیات قرآن کوچکترین اشاره‌ای بوجود شفاعت در روز قیـامت نیست بلکه تماماً نفی است. بلی شفاعتی که در قرآن هست شــفاعتی است که مؤمــنین یا فرشــتگان یا پیغمــبر در دنیا بوسـیله اسـتغفار از یکـدیگر می‌کنند و از خـدا طلب رحمت و آمرزش بوسیله عبـادت می‌نمایند زیـرا دنیا دار عمل و عبـادت

است که: «الیوم عمل ولا حساب وغدا الحساب ولا عمل».
آن هم به اذن پروردگار که فقط درباره مؤمنین است که
(محمد/19)
(آل عمران/159). چنانکه شرح آن
گذشت.

با این بیان است که هیچگونه تناقضی در آیات قرآن دیده نمی‌شود و مسأله شفاعت بر طبق عقل و نقل صحیح و درست می‌آید. زیرا با بیانی که شفاعت‌جویان کرده‌اند از یکطرف قرآن صریحاً اظهار می‌دارد که در قیامت شفاعتی نیست و از طرف دیگر آن را موکول به اذن خدا کرده است و از طرف دیگر مجرمان آرزوی شفیع می‌کنند از طرف دیگر بازار شفاعت بآن وسعت گشایش می‌یابد!؟ آری مجرمان طمع‌کار این آیات و تناقض با یکدیگر می‌بینند و چون روح طمع در انسان قوی است و غرور و فریب شیطان و دسیسه غالیان و دشمنان دین مطلب را بصورتی در آورده است که گوئی خدا و پیغمبر العیاذ بالله هذیان می‌گویند! از یکطرف گناهگاران و مجرمان را از عذاب شدید جهنم بعلت ارتکاب معصیت و نافرمانی از خدا می‌ترسانند، و از طرف دیگر باب شفاعت را با آن وسعت بروی آنان باز می‌کند! یعنی بنای محکمی که از دین و قوانین آن پی می‌افکنند و آنرا با بهترین هندسه بنیاد می‌کنند، یا مسأله شفاعت از بیخ و بن ویران می‌کنند! چنانکه ویران شده است و اثری از آن باقی نیست! در حالیکه اصلاً قرآن از موهومات و مزخرفات آنان چیزی را تصدیق نمی‌کند بلکه بهمان حکمت کامله خود شفاعت را در دنیا باذن پروردگار برای مؤمنین که همان استغفار است می‌پذیرد و در روز قیامت نفع آن که آمرزش سیئات یا رفع درجات باشد عاید مؤمنین می‌شود و از این شفاعت ساختگی خبری در روز قیامت نیست و فقط آرزوی است که به غرور شیطانی در گمراهان است و چون فردای قیامت از آن اثری نبیند فریاد: «فما لنا من شافعین» برآورند و به ایشان گفته خواهد شد:

[illegible] (انعــام/94). یعــنی شــفیعانی که خیــال می‌کردنــد، کجایند که دیـــــده نمی‌شـــــود؟ [illegible] (انعام/94). یعنی: «آنچه در خیال خود می‌پنداشتید از شما گم شد». و جز حسرت باقی نماند!

ائمۀ معصومين لإ نفی شفاعت از خود نموده‌اند و نجات را بتقوی و بعمل و ورع منوط داشته‌اند بر طبق قرآن مجيد

تمام استناد و اتكای شفاعت طلبان و شفيع‌تراشان به احاديث ضعيفه و مجهوله و دروغی است كه نسبت آنرا به پيغمبر خدا ص يا ائمه معصومين لإ داده‌اند و چون آن اخبار كه ما ان شاء الله بزودی صحت و سقم اسناد آن را از كتب رجال و درايه معلوم خواهيم كرد كه همه‌ی آن مخالف كتب الهی است بايد قبل از همه آنها را بسينه ديوار كوبيد. لذا نبايد مورد اعتماد و اتكاء عاقلان صاحب ايمان گردد.

اينكه ما احاديثی كه در آن ائمه اطهار سلام الله عليهم از خود نفی شفاعت كرده‌اند چون از همه بهتر بجهت آنكه موافق آيات قرآن است در اين اوراق بنظر حقيقت‌طلبان می‌رسانيم

1- در امالی شيخ طوسی عليه الرحمه 1/381. «عن أبي جعفر لإ أنه قال لخيثمة: أبلغ شيعتنا إنا لا نغني عنهم من الله شيئا، وأبلغ شيعتنا أنه لا ينال ما عند الله إلا بالعمل، وأبلغ شيعتنا أن أعظم الناس يوم القيامة حسرة من وصف عدلا ثم خالفه إلى غيره، وأبلغ شيعتنا أنهم إذا قاموا بما أمروا إنهم هم الفائزون يوم القيامة».

يعنی: حضرت امام محمد باقر ؛ به خيثمه يكی از اصحاب بزرگوار خود فرمود: بشيعيان ما ابلاغ كن كه ما از جانب خدا هيچ چيزی را از آنان كفايت نكرده و كاری از ما بر نمی‌آيد و نيز بشيعيان ما ابلاغ كن كه در نزد خدا بهيچ مقامی نتوان رسيد جز بعمل و نيز بشيعيان ما ابلاغ كن كه همانا بزرگترين مردم از حيث حسرت در روزِ قيامت آن كسی است كه خود عدالت و انصاف را وصف كند آنگاه در مورد عمل با ديگران خود او آن را مخالفت نمايد و نيز بشيعيان ما ابلاغ كن هر گاه بدانچه مأمور شده‌اند آن را بر پاداشته عمل نمايند آنان در روزِ قيامت بطور حتم رستگار خواهند بود). دقت در حديث

شریف و مطابقت آن با کتاب مجید آسمانی ما بخوبی گواه صحت مطلب است).

2- در مشکوة الانوار طبرسی 18/32 بحار الانوار از دعائم اسلام از فضیل روایت کرده است که گفت: حضرت امام جعفر صادق ؛ بمن فرمود: «یا فضیل، أبلغ من لقیت من شیعتنا السلام وقل لهم: إني أقول: إنا لا نغني عنهم من الله شیئا إلا بورع فاحفظوا ألسنتكم وكفوا أيديكم وعليكم بالصبر والصلوة إن الله مع الصابرين». یعنی: حضرت صادق بمن فرمود: ای فضیل هر کسی که از شیعیان ما را ملاقات کردی سلام برسان و بگو من که جعفر صادقم می‌گویم: ما از جانب خدا هیچ چیزی را از ایشان کفایت ننموده باز نمی‌داریم جز به ورع و پرهیزگاری خود ایشان. پس شما زبان خود را نگاهدارید (از بد گوی مردم و سخنان بیهوده) و دست خود را باز دارید (از ظلم و مال حرام) و بر شما باد بشکیبائی و نماز همانا خدا باصابران است.

3- درروضه کافی ص 342 چاپ اسلامیه... «قال الصادق ؛: إنه لن يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئا، لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك، فمن سره أن تنفعه شفاعة الشافعين فليطلب إلى الله أن يرضى عنه».

یعنی: حضرت صادق ؛ فرمود: هیچکس از عذاب خدا شما را کفایت نکرده و باز نمی‌دارد نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه غیر اینها پس کسیکه مسرور می‌شود و دوست دارد که شفاعت شفیعان بحال او نفعی داشته باشد باید از خدا بخواهد از او راضی شود (یعنی بعمل بپرداز و خود را اصلاح کند) شفاعت شافعین همان دعا و استغفاری است که فرشتگان و مؤمنین می‌کنند.

می‌بیند حدیث شریف چگونه مضمون آیه شـریفه است که ﴿[illegible]﴾ (طه/109).

«در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمـان به او اجـازه داده، و به گفتـار او راضی است».

4- این حدیث از فریقین به صحت پیوسته است که رسول خدا ص بارها به خویشان خود می‌فرمود: «يا فاطمة بنت محمد ويا صفية عمة رسول الله ويا... اعملا لما عند الله فإني لا أغني عنكما من الله شيئا». (یعنی: ای فاطمه دختر محمد، و ای صفیه عمه رسول خدا، عمل کنید برای آنچه از مثوبات که در نزد خداست زیرا من از شما چیزی را کفـایت نمی‌کنم) و این فرمایش آنحضرت در آخرین سال عمر شریف آن بزرگوار ص بود. مضمون آیه شریفه است که درباره زنان پیغمبران (نوح و لوط إ) آمده است که می‌فرماید: ﴿[illegible]﴾ (تحریم/10). یعنی: «چون آن دو زن با آن دو پیغمبر خیانت کردند آن دو پیغمبر چیزی را از عذاب خدا از ایشان نتواستند جلوگیری کنند». و درباره فرزندان یعقوب؛ می‌فرماید از زبان یعقوب ؛: ﴿[illegible]﴾ (یوسف/67) یعنی: «من از جانب خدا نمی‌توانم چیزی را از شما کفایت و جلوگیری کنم همانا حکم جز خدای را نیست». و باریتعالی همین سخن یعقوب را تصدیق فرموده گفت: ﴿[illegible]﴾ (یوسف/68) یعنی: «آری چنین است که یعقوب نمی‌توانست از آنان از جانب خدا چیزی را کفایت و جلوگیری کند».

5- در امالی طوسی ص 302... آمده: عن جابر بن يزيد الجعفي «قال: خدمت سيدنا الإمام أبا جعفر محمد بن علي إ ثمان عشرة سنة فلما أردت الخروج ودعته وقلت أفدني فقال: أبعد ثمانية عشرة سنة يا جابر؟ قلت نعم إنكم بحر لا ينزف ولا يبلغ قعره فقال: يا جابر بلغ شيعتي عني السلام وأعلمهم أنه لا قرابة بيننا وبين الله عز وجل ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة، يا جابر من أطاع الله وأحبنا فهو ولينا، من

عصى الله لم ينفعه حبنا، يا جابر من هذا الذي يسأل الله فلم يطعه أو توكل عليه فلم يكفه أو وثق به فلم ينجه؟».

يعنى: از جابربن يزيد جعفى كه از اصحاب بزگوار و عاليقدر حضرت امام محمد باقر است: روايت شده است كه گفت: من مدت هيجده سال آقاى ما حضرت ابوجعفر امام محمدباقر خدمت كردم همينكه خواستم از خدمت آنحضرت خارج شوم آن حضرت را وداع كرده و عرضه داشتم كه بمن فائده برسان (موعظه كن و چيزى تعليم فرما) حضرت فرمود: اى جابر آيا بعد از هيجده سال باز هم فائده؟ (يعنى آيا از علم لازم بى‌نياز نشده‌اى؟) گفتم: آرى همانا كه شما دريائى هستيد كه بقعر آن نتوان رسيد حضرت فرمود: اى جابر شيعيان ما را از جانب من سلام برسان و به ايشان اعلام كن كه بين ما و خدا هيچ قرابت و خويشاوندى نيست و بحضرت احديت تقرب نتوان يافت مگر بطاعت و فرمانبردارى وى. اى جابر هر كه خدا را فرمان برد و ما را دوست دارد او ولى ماست، و كسيكه خدا را معصيت كند دوستى ما به حال او نفعى نخواهد داشت! اى جابر چه كسى از خدا خواست كه خدا به او نداد يا بر او كفايت نكرد؟ يا به او وثوق و اطمينان نمود و خدا او را نجات نداد؟.

6- در مشكوة الانوار طبرسى ص 56 چاپ نجف.... «عن عمرو بن سعيد بن هلال قال: دخلت على أبي جعفر ؛ ونحن جماعة فقال ؛ كونوا النمرقة الوسطى يرجع إليكم العالي ويلحق بكم التالي واعملوا يا شيعة آل محمد والله ما بيننا وبين الله قرابة ولا لنا على الله حجة ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة، من كان مطيعا لله نفعته ولايتنا ومن كان عاصيا لم تنفعه ولايتنا قال: ثم التفت إلينا وقال: لا تغتروا ولا تقتروا و ما النمرقة الوسطى قال: ألا ترون أفلا تأملون أن تجعلوا للنمط الأوسط فضله؟».

ترجمه: عمرو بن سعيد بن هلال كه از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق إ است گفت وارد شدم بر حضرت ابو جعفر (باقر) ؛ و ما جماعتى بوديم آنحضرت فرمود: فرش و فرد

میانگین باشید تا عالی بسوی شما برگردد و عقب مانده بشما ملحق شود و عمل کنید ای شیعیان آل محمد ص که بخدا تقرب نمی‌توان یافت مگر بوسیله طاعت و فرمانبرداری او هر که مطیع خدا باشد دوستی ما بحال او نفع می‌دهد و هر که عاصی باشد دوستی ما بحال او نفعی نخواهد داشت! آنگاه حضرت بما توجه والتفات فرمود گفت: مغرور نباشید و مأیوس هم نباشبد و خود را کوچک نگیرید، عرض کردم فرش میانگین یعنی چه؟ فرمود مگر نمی‌بینید مگر آرزو نمی‌دارید که برای شخصی معتدل و میانه رو فضل او را قائل باشید؟

7- در روضه کافی ص 26 از صحیفه حضرت علی بن الحسین زین العابدین ؛ که فرمود: «واعلموا أنكم عبيد الله ونحن معكم يحكم علينا وعليكم سيد حاكم غدا وهو يوقفكم ويسألكم فأعدوا للجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض على رب العالمين يومئذ لا تكلم نفس إلا بإذنه واعلموا إن الله لا يصدق يومئذ كاذبا ولا يكذب صادقا ولا يزر عذر مستحق ولا يعذر غير معذور له الحجة على خلقه بالرسل الاوصياً بعد الرسل فاتقوا الله عباد الله واستقبلوا في اصلاح أنفسكم وطاعة من تولونه فيها». یعنی: و بدانید که شما بندگان خدائید و ما نیز چون شما با شمائیم و بر ما و بر شما آقای حاکم، فردا حکومت خواهد کرد و همو شما را باز داشته و پرسش خواهد نمود پس آماده جواب دادن باشید قبل از آنکه بازدارند و پرسش کنند و بر پروردگار عالمیان عرضه شوید، در آن روز هیچ نفسی سخن نگوید مگر به اذن او جل جلاله و بدانید که خدا در آن روز هیچ دروغگوئی را تصدیق نخواهد نمود و هیچ راستگوئی را تکذیب نخواهد کرد و عذر مستحقی را بر نمی‌دارد و عذر نامعذوری را نمی‌پذیرد. او را بر خلق خود بسبب ارسال رسل و اوصیای بعد از رسل حجت است، پس ای بندگان خدا از خدا بترسید و در اصلاح نفوس خود روی آورید و طاعت کسی را که در این باره او را دوست دارید پیش گیرید.

8- در مشکوة الانوار طبرسی ص 63.. «عن عمر يزيد، ثم أقبل علينا (أبوجعفر) فقال: والله ما معنا من الله برائة وما بيننا وبين الله قرابة ولا لنا على الله حجة ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة فمن كان منكم مطيعا نفعته ولايتنا ومن كان منكم عاصيا لم تنفعه ولايتنا». ترجمه این حدیث نیز مضمون احادیثی است که گذشت.

9- در کتاب صفات الشیعه صدوق از جمله فرمایشات رسول الله ص آمده: «إني رسول الله إليكم إني شفيق عليكم لا تقولوا إن محمدا منا فوالله ما أوليائي منكم ولا من غيركم إلا المتقون فلا أعرفكم تأتوني يوم القيامة تحملون الدنيا على رقابكم ويأتون الناس يحملون الآخرة، ألا وإني قد اعذرت فيما بيني وبينكم وأن لي عملي ولكم عملكم». یعنی: رسول الله ص به اصحاب خود و خویشان خود فرمود: من فرستاده خدا هستم بجانب شما همانا من خیلی دلسوز و غمخوار نسبت بشما هستم مگوئید (مغرور نشوید) که محمد ص از ماست زیرا بخدا سوگند که دوستان من از شما و غیر شما نیستند مگر پرهیزگاران پس نه بینم شما را در روز قیامت که بیائید در حالیکه وبال دنیا در گردنهای شماست و مردم دیگر بیایند در حالیکه توشه‌ی آخرت را حمل می‌کنند. آگاه باشید من عذر خود را در آنچه بین من و شما بود و بین خدا و بین شماست آوردم، عمل و کردار من فقط برای خود من است و عمل شما برای خود شماست).

در اینجا مناسب است که فرمایش آنحضرت را که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه2/863 چاپ بیروت در این مورد آورده است نقل کنیم: قال ص: «أيها الناس! ليس بين الله وبين أحد نسب ولا أمر يؤتيه به خيرا ويصرف عنه شرا إلا العمل ألا لا يدعيين مدع ولا يتمنين متمن والذي بعثني بالحق لا ينجي إلا عمل مع رحمة ولو عصيت لهويت». یعنی ایها الناس! میان خدا و احدی نسبت و قرابتی و هیچ امری نیست که بتوان بدان خیری را جذب و شری را بدان دفع نمود مگر عمل. آگاه باشید هیچ مدعی نباید ادعا کند و هیچ آرزومندی

چـیزی را آرزو کند (مگر از طریق عمـل) بـآن خـدائی که مـرا بحق برانگیخته است که هیچ چیز انسان را نجات نمی‌دهد مگر عمل که رحمت خدا ضمیمه‌ی آن شـود و اگر من که پیغمـبرم معصیت کنم هر آینه هلاک خواهم شد. این حدیث چون موافق قــرآن است که فرمــوده: [illegible] (انعـام/15-یـونس/15 زمـر/13) لـذا ضـمیمه احـادیث شیعه کردیم.

10- در کتاب صفات الشیعه مرحوم صدوق رحمه الله علیه ص 53 و مشکوة الانوار طبرسی ص 56 با اندک اختلاف... «عن جابر الجعفي قال أبو جعفر ؛ یا جابر: أ یكتفي من اتخذ التشیع أن یقول یحبنا أهل البیت؟ فوالله ما شیعتنا إلا من اتقی الله وأطاعه وما كانوا یعرفون إلا بالتواضع والتخشع وأداء الأمانة وكثرة ذكر الله والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعهد للجیران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمین والأیتام، وصدق الحدیث وتلاة القرآن وكف الأذی عن الناس إلا من خیر وكانوا أمناء عشائرهم في الأشیاء، قال جابر: یابن رسول الله ما نعرف أحدا بهذه الصفة فقال لي جابر: لا تذهبن بك المذاهب حسبة الرجل أن یقول أحب علیا صلوات الله علیه وأتولاه، فلو قال إني أحب رسول الله ص ورسول الله خیر من علي ثم لا یتبع سیرته ولا یعمل بسنته ما نفعه حبه إیاه شیئا، فاتقوا الله واعملوا لما عند الله، لیس بین الله وبین أحد قرابة، أحب العباد إلی الله وأكرمهم علیه أتقاهم وأعملهم بطاعته، والله ما یتقرب إلی الله عز وجل إلا بالطاعة، ما معنا برائة من النار، ولا علی الله لأحد حجة، فمن كان لله مطیعا فهو لنا ولي، و من كان عاصیا فهو لنا عدو ولا تنال ولایتنا إلا بالعمل والورع».

یعنی: جابر جعفی روایت کرده است که حضرت ابوجعفر امام محمد باقر؛ فرمود: ای جابر آیا کسیکه تشیع را مذهب فرا گفته است او را همین کفایت می‌کند که بگوید او که ما اهل بیت را دوست می‌دارد؟ بخدا سوگند که شیعه‌ی ما نیست مگر آن کسیکه از خدا بترسد و او را اطاعت کند.

شیعیان ما شناخته نمی‌شده و نمی‌شوند جز بتواضع و خشوع و ادا کردن امانت و کثرت ذکر خدا و روزه و نماز و نیکی کردن با پدر و مادر و رسیدگی کردن بحال همسایگان از فقیران و نیازمندان و تاوان‌زدگان (مقروضان) و یتیمان، و راست گفتاری و تلاوت قرآن و بازداشتن اذیت خود از مردم مگر اقدام بخیر و شیعیان ما همواره امینان قبیله‌ها و عشیره‌های خود بودند در تمام امور و اشیاء[1]. جابر عرض کرد: یابن رسول الله ما در میان شیعیان کسی را بچنین صفت نمیشناسیم حضرت بمن فرمود: ای جابر مذاهب و راههای مختلف تو را براه خطا نبرد آیا بس است شخص را که بگوید: من علی را دوست می‌دارم و او را ولی خود می‌دانیم؟ پس اگر بگوید من رسول خدا را دوست می‌دارم در حالیکه رسول خدا از علی بهتر است آنگاه سیرت آنحضرت را پیروی نکرده و بسنت او عمل ننماید، آیا چنین دوستی هیچ نفعی بحال او خواهد بخشید؟. پس از خدا بترسید و برای آن ثوابهائی که در نزد خدا است عمل کنید زیرا بین خدا و احدی خویشاوندی نیست و دوست‌ترین بندگان و گرامی‌ترین آنها بر خدا با تقوی‌ترین آنها نسبت به اوست، و عاملترین آنان بطاعت خداست. ای جابر بخدایتعالی تقرب نمی‌توان یافت مگر بطاعت و فرمانبرداری، و برای ما (امامان) هیچ برائت آزادی از آتش نیست و هیچ یک از شما بر خدا حجتی نیست. کسیکه مطیع خدا بود او دوست و شیعه هست و کسی که به خدا عاصی بود او برای ما دشمن است و بولایت ما دست نتوانی یافت مگر بعمل و پرهیزگاری.

این ده حدیث شریفه است که مضمون آنها منطبق با آیات شریفه قرآن و حکومت عقل و وجدان است و بهمین جهت ما از آوردن رجال و اسناد آن خودداری کردیم که «ما یوافق

[1] (?)- مراد از قبیله و عشیره افراد شیعه است که سنی بوده اند عرض حضرت اینکه رفتار شما با خویشان خود با نهایت رأفت وامانت واحسان و عدالت توأم باشد نه اینکه سخنی بگوئید یا عملی انجام دهید که موجب نفرت یا جدا شدن آنها از شما یا دوری آنها گردد پس یک فرد شیعه که در میان یک قبیله سنی باشد باید رفتارش طوری باشد که امین همه باشد.

القرآن فخذه». و اگر می‌خواستیم خیلی بیش از این احادیث در این معنی و موضوع داشتیم لکن برای ارباب عقول انصاف همین اندازه کافی است و برای جاهل عنود تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داودلإ هم فائده ندارد! پس چقدر خوب است که ملت اسلام مخصوصاً طائفه‌ی شیعه هر چه زودتر بخود آید و از شر دجالان و شیاطین غالین که موجب این همه خسران و زیان دنیا و آخرت مسلمانان شده‌اند خود را نجات دهد، و گرنه همچنان که معلوم و مشهود است «خسر الدنیا والآخرة» است. مسئله شفاعت با وسعت و کیفیتی که بین مردم شایع است بزرگترین علت و آفت عدم اجرای احکام شریعت و قوی‌ترین محرک جرم و معصیت و شدیدترین مشوق کذب و بدعت است در حالیکه چنان که عقل و وجدان گواهی می‌دهد و آیات قرآن صریحا بیان می‌کند و اهل بیت قرآن بروشنی اذعان دارند هیچ مایه‌ای از عقل و پایه‌ای از شرع ندارد. [illegible] (بقره/ 213). «و هر که را خدا بخواهد براه راست هدایت می‌کند».

احادیث شفاعت از حیث سند عموماً ضعیفند

کسانی که از دسیسه‌ی جعالان بلکه دجالان بی‌خبرند خواهند گفت که پس شفاعت بدان بی‌بام و دری که روضه‌خوانان و خطیبان و مداحان و تعزیه‌خوانان و معرکه‌گیران در هر محفل و مجلس بلکه در هر قصیده و شعری از آن دم می‌زنند تا جائی که شمشیر و سنان را هم قابل آمرزش و غفران در نتیجه شفاعت امامان می‌دانند چیست؟ اینک ما اخبار شفاعت را از مفصلترین و مهمترین کتاب شیعه یعنی بحار الانوار مجلسی را از جلد سوم آن که مخصوص معاد است و باب خاصی برای شفاعت دارد در این اوراق از نظر خوانندگان عاقل و با انصاف می‌گذرانیم تا به بینند محرفین کتاب و مخربین دین سید المرسلین ص تا چه حد در این میدان تاخت و تاز کرده و چه بر سر حقایق اسلام آورده‌اند باب شفاعت در جلد سوم بحار الانوار چاپ تبریز از

صفحه 262 شروع و بصفحه 272 خاتمه می‌یابد. احـادیثی که در این باب است اکثراً از کتاب تفسیر عیاشی است که علماء رجال عموماً درباره او گفته‌اند: «یـروي عن الضـعفاء کثـیراً». او از اصحاب علی بن الحسن بن فضال است که ما هــویت او را در کتاب زکات آورده‌ایم که وی از بـدنامترین رجـال حـدیث است. او قبلاً فطحی مذهب بوده اخیراً قائل به امـامت جعفر کــذاب شــده است و در تخــریب شــریعت ســهمی وافر دارد کســیکه بخواهد ترجمه حــال نکبت بــار او را بداند باید بکتـاب زکات ما مراجعه نمایـد. در اینجا همینقـدر اشـاره می‌کـنیم که محمد بن ادریس صاحب السرائر که از بزرگان علمـای شـیعه است در کتــاب (الســرائر) دربــاره او می‌گویــد: که علی بن فضال و پدرش از رووٴساء ضـلال بـوده و کـذاب و ملعوننـد. با صـرف نظر از آن اصـلاً در تفسـیر عیاشی مطـالبی است که هرگز مسلمان معتقد بقرآن و شیعه‌ی امیرمؤمنان آنها را باور نمی‌کند مثلاً در 3/267 بحار از خیثمه یعـنی از همـان کسـیکه در ص 38 همین کتاب حضرت باقر ؛ به او فرمود:

«أبلغ شيعتنا إنا لا نغني عنهم من الله شيئا». و روایتی آورده است که خیثمه گفته است: من و مفضل بن عمر شبی خدمت صادق ؛ بودم و کسی جز ما در نزد آنحضرت نبود (یعنی حدیث محرمانه است!) مفضل عرض کرد: فدایت شوم حدیث برای ما بگو که بدان مسرور شویم. حضرت داستان روز قیامت و گرفتاری مردم و رفتن‌شان را خدمت حضرت آدم ؛ و طلب شفاعت از او و مأیوسی از وی و رفتن خدمت نوح ؛ و مأیوسی از آن حضرت. و هم چنین انبیاء دیگر لإ تا خدمت حضرت خاتم ؛ را گفت: تا اینکه پیغمبر می‌آید به درب خانه خدا «و يأتي باب الرحمن... فيحرك حلقة من الحلق». حلقه‌های در خانه خدا را حرکت می‌دهد! خدا می‌گوید: این شخص کیست؟ در حالیکه خودش بدان داناتر است «فيقال من هذا؟ وهو أعلم به». رسول خدا خود را معرفی می‌کند و می‌گوید من محمدم! آنگاه گفته می‌شود: در را بروی او باز کنید. پس در را بروی من (پیغمبر) باز می‌کنند. همینکه نظر

می‌کنم بخدای خودم «فإذا نظرت إلی ربي». اورا چنان تمجید می‌کنم که نه احدی قبل و نه بعد از من چنان نکرده است! پس بسجده می‌افتم و این کارسه مرتبه انجام می‌شود ودر هرسه مرتبه خدا می‌فرماید: هر چه می‌خواهی بگو و بخواه. که قول تو مسموع و شفاعت تو مقبول است... آنگاه ناقه‌ای می‌آورند از یاقوت سرخ که افسار آن از زمرد است!.. تا آنجا که می‌گوید: «فیجلس علی العرش ربنا و یؤتی بما کتب» یعنی: آنگاه پروردگار ما روی عرش (تخت) می‌نشیند و نامه‌ها و دفترها را بحضور او می‌آورند.. این حدیث تا آخر از این موهومات است و آخر شفاعت بی‌حساب و کتاب....

راوی گفته است: آنگاه خوشبختانه یا بدبختانه کنیزی خدمت حضرت صادق آمده و گفت: فلان قرشی بر در خانه است. حضرت فرمود به او اجازه دهید بیاید و بما فرمود: ساکت باشید!) می‌بینید که در این حدیث عیاشی چه چیزهائی است که مخالف مذهب شیعه بلکه ضروریات اسلام است بافته است. خانه‌ای که خدا در آن نشسته است و در دارد که دارای چند حلقه است پیغمبر وقتی وارد می‌شود خدا را می‌بیند و آنگونه گفتگوها بین آن دو رد و بدل می‌شود! خدا روی عرش می‌نشیند و دفترها را می‌خواند! و این قبیل موهومات. عیاشی چون در اول عمر از عامه بوده و بعدا شیعه شده است در احادیث او آثاری از عامی‌بودن او بسیار است.

پاره‌ای از احادیث شفاعت از تفسیر امام معروف بتفسیر امام حسن عسکری نقل شده است و چنانکه مطلعین می‌دانند و قبلا هم گفته‌ایم کتابی بی‌اعتبارتر از این کتاب و مطالبی چرندتر از آنچه که در این کتاب آمده است در بین مؤلفات شیعه نیست!.

پاره‌ای از این احادیث از کتبی دیگر مانند کـنز کـراجکی نقل شـده است مانند حـدیث سـؤال از: [illegible] (غاشیه/25 ـ 26). که مهمترین تکیه‌گاه غالیان این حدیث است چنانکه آیت الله العظمی نیز در کتـاب (امـراء هسـتی) ص 480. در حسـاب قیـامت و نظـارت امـام

آورده است که امـام فرمـود: «إلینـا إیـاب هـذا الخلـق وعلینـا حسابهم...». تا آخر که شفاعت همه مردم را متضـمن اسـت. زیـرا امـام فرمـوده اسـت: بازگشت این مـردم بجـانب ما و حساب‌شـان بر ماست پس آن گناهـانی را که از نظر حق الله مرتکب شده‌اند از خدا می‌خواهیم که آن را بما واگذار نماید و خدا خواسته ما را اجابت می‌کند و هرگناهی را که از نظر حق النــاس ارتکــاب کرده‌اند از مــردم خــواهش می‌کــنیم که بما ببخشند و مردم نیز می‌پذیرند و خدا به آنان عوض خواهد داد.

این حدیث که مضمون آن بر خلاف کتاب خدا و دین اسلام و مخالف عقل و وجدان است و یکباره ریشه دین و احکام آن را از بیخ می‌کند و مردم را به هرج و مرج و وحشت تشویق می‌کند و سوق می‌دهد و در بار پاپ و گناه بخشی او صد بار بر آن فضیلت دارد؟ زیرا لا اقل کشیش در مقابل آن بخشش جرائمی از مرتکبان گناه دریافت می‌کند اما در اینجا بدون هیچ زحمت جرم و جریمه درب بهشت بروی همه باز است!!

بدترین حدیثی است که در این باب است. این حدیث اگر حدیث صحیح هم بود یعنی از حیث سند و رجال درست بود بازهم می‌بایست آنرا بسینه دیوار کوبید. اما خوشتبختانه یا بدبختانه از حیث سند و رجال نیز مخدوش است زیرا این حدیث را آیت الله العظمی در بحار از کافی نقل کرده است: بدین عبارت است «العدة عن سهل عن ابن سنان عن سعدان عن سماعة قال كنت قاعدا مع أبي الحسن ؛ والناس في الطواف في جوف الليل فقال يا سماعة: إن إلينا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم فما كان لهم من ذنب بينهم وبين الله عز وجل حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك وما كان بينهم وبين الناس استوهبناه منهم و أجابوا إلى ذلك وعوضهم الله عز وجل». ترجمه حدیث همان است که آیت الله العظمی در ص 480 (امراءِ هستی) آورده است و ما در صفحه قبل ج 1 . آن را عیناً نقل کردیم جز اینکه در کلمه «حتمنا على الله في تركه لنا» یک نوع تهکمی است که گستاخی بر خدا در آن بر اهل ادب مخفی نیست. «حتمنا علی

الله» یعنی ما این واگذاریدن حقوق خدا را بر ما بر خدا حتم و واجب کرده و خواه و ناخواه او را وادار می‌کنیم که آن حقوق را بما واگذار کند (حتم در لغت یعنی واجبی است که اسقاط آن ممکن نیست. امر محتوم. مجمع البحرین).

پس هر گونه حقوقی که از خدا تضییع شده چون نماز روزه و حج و جهاد و عبادات دیگر و ارتکاب هر گونه معصیت از شرب خمر و زنا و لواط و آنگونه معاصی که در آن حق الناس نباشد خدا را وادار می‌کنیم که خواه ناخواه آن را بما واگذار کند و حقوق مردم را از مردم خواهش می‌کنیم که آنها را بما ببخشد آنها هم همه آنها را بما می‌بخشند. آنگاه هر که را خواستیم به بهشت می‌بریم یا همه را. این حساب روز قیامت.. اگرکسی مرگ هم می‌خواهد برود گیلان!! بسی جای حیرت و تعجب است! آیا ممکن است کسانیکه بمنظور هدایت و اصلاح مردم قیام کرده مروج دین پیغمبر اسلام باشند چنین سخنانی بگویند که تمام زحمات پیغمبر را نقش بر آب نمایند؟ آیا هیچ عاقلی باور می‌کند؟ با کجای کتاب خدا وفق می‌دهد؟ آیا عرض حدیث بر کتاب چه معنی دارد؟ کدام کتاب و کدام عقل و چه وجدانی آن را باور می‌کند؟

آیا این حدیث و نظائرش با کتاب خدا بالصراحه مضاد و مخالف نیست؟ این مضمون آن حدیث خیلی شریف!! است و احادیث دیگر از این قبیل! ما اینک بسند این حدیث رسیدگی می‌کنیم تا ارزش آن از این جهت هم معلوم باشد.

این حدیث از کتاب کافی یعنی اولین محاج شیعه است یعنی همان کتابی که از شانزده هزار حدیث آن به تشخیص علامه مجلسی در کتاب مرآة العقول بیش از نه دهم آن از درجه‌ی صحت ساقط است. بهر صورت سند این حدیث از کتاب رجال بشرح زیر است: اولین راوی این حدیث سهل است. و آن سهل بن زیاد الادمی الرازی ابو سعید است ارباب رجال او را از اصحاب حضرت جواد شمرده‌اند نجاشی او را در رجال خود ص 140 چاپ تهران چنین معرفی می‌کند:

«سهل بن زياد ابو علي الأدمي كان ضعيفا في الحديث غير

معتمد فيه وكان أحمد بن محمد بن عيسى يشهد عليه بالغلو والكذب وأخرجه من قم إلى الري». او در حديث ضعيف بوده و بدان اعتمادى نبوده است واحمد بن محمد بن عيسى كه از دانشمندان بزرگ شيعه در قم بوده او را از قم بيرون كرده زيرا او را غالى و دروغگو مى‌دانسته است.

شيخ طوسى عليه الرحمه او را در استبصار چنين معرفى مى‌كند: «إن أبا سعيد الآدمي ضعيف جدا عند نقاد الأخبار». ابو سعيد كنيه‌ى سهل است او در نزد ناقدان اخبار خيلى ضعيف است).

جناب ابن الفضائرى رحمت الله عليه او را چنين وصف مى‌كند بنقل تنقيح المقال در 2/75. «سهل بن زياد الأدمي الرازي كان ضعيفا جدا فاسد الرواية والدين وكان أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري أخرجه من قم وأظهر البرائة منه والرواية عنه و يروي المراسل ويعتمد المجاهيل». كه او را هم خيلى ضعيف دانسته و هم فاسد الروايه و الدين مى‌شمارد كه احمد بن عيسى از او اظهار برائت كرده و از روايت او جلوگيرى مى‌نموده است. زيرا او مراسيل را روايت و به مجاهيل اعتماد داشته است. (مراسيل احاديث بدون سند و مجاهيل احاديث مجهول است).

فضل بن شاذان نيز او را احمق مى‌شمرده است: كه «**إنه أحمق**». در شان او گفته است. ابن داود در رجال خود ص 460 او را ضعيف و فاسد الروايه دانسته است و غلو و كذب او را نقل كرده است. در رجال مير مصطفى (نقد الرجال) نيز در ص 163 او را بهمين اوصاف زشت نكوهيده است. اين اولين راوى اين حديث خيلى شريف است!

سهل آن را از محمد بن سنان روايت كرده است. اينك محمد بن سنان را بشناسيم نجاشى در رجال خود ص 252 فرموده است: «هو رجل ضعيف جدا لا يعول عليه ولا يلتفت إلى ما تفرد به». و گفته است كه فضل بن شاذان مى‌فرمود: من جايز نمى‌دانم كه احاديث محمد بن سنان را روايت كنيد. او خيلى ضعيف است كه نمى‌توان بدو اعتماد و التفات نمود.

و ابن الفضائرى در باره‌ى او فرموده است: «محمد بن سنان غال لا يلتفت إليه». او یک شخص غالی است و نباید بگفتارش اعتنائی نمود.

شیخ ابو عمرکشی در رجال خود ص 332 از ایوب بن نوح آورده است که او می‌فرمود: «لا أستحل أن أروي أحاديث محمد بن سنان». حلال نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم.

و در ص 427 نوشته است حمدویه بن نصیر از ایوب بن نوح نقل کرده است که محمد بن سنان در هنگام مرگ گفته است: هر چه حدیث که برای شما گفتم هیچگدام را از کسی نشنیده‌ام و سماعی نبوده است و روایت نیست بلکه چنین یافتم.

ابن داود در رجال خود ص 505 او را در قسم ضعفاء آورده و نوشته است که محمد بن سنان می‌گفت: «لا ترووا عني مما حدثت شيئا فإنما هي كتب اشتريته من السوق».

از من حدیثی روایت نکنید آن حدیثها که گفتم فقط کتابهائی بود که از بازار می‌خریدم و هر چه در آنها بود گفتم. آنگاه گفته است: «والغالب على حديثه الفساد». و علمای رجال متفق‌اند وی از کذابین است. و فساد بر احادیث او غالب است.

محمد بن سنان این حدیث بسیار شریف!! را از سعدان روایت کرده است. شرح حال سعدان در تنقیح المقال ص 23 می‌نویسد: «أهمله في الخلاصة والذخيرة والبلغة وغيرها ولم يتعرضوا له أصلا وفي موضع من الذخيرة إنه ضعيف وفي موضع آخر منه غير موثق في كتب الرجال ». سعدان که مهمل و مجهول و ضعیف و غیر وثوق است این حدیث را از سماعه بن مروان روایت کرده است و سماعه در«من لا يحضره الفقيه» باب ما یجب علی من افطر او جامع فی شهر رمضان. واقفی دانسته است و فرموده است: من خبری که از سماعه روایت شده فتوای نمی‌دهم زیرا او واقفی است و پاره‌ای از علمای رجال او را فطحی فاسد المذاهب

دانسته‌اند. ابن داود نیز او را در رجال خود ص 460 ضمن ضعفاء و مجروحین آورده است و ابن الغضائری و نجاشی معتقدند که او در زمان حیات حضرت صادق ؛ در سال 145 در گذشته است. پس روایت او از حضرت امام موسی کاظم که این حدیث چرند را بآن حضرت نسبت می‌دهند به کلی بی‌اساس و دروغ است. یعنی دروغ اندر دروغ است!!

آری با چنین احادیثی این آیت الله العظمی و نظر وی بجنگ قرآن آمده‌اند و بابی به آن معنای کذائی: تصرف در کون و مکان و تدبیر عالم امکان در ولایت امامان و بابی به این وسعت برای شفاعت در گستاخی فساق و فجار در معصیت پروردگار عالمیان گشوده‌اند. و امامان شیعه را که خالصترین و متواضعترین عباد الله صالحین بوده‌اند خدایانی (والعیاذ بالله) حاکم و مسلط برخدای جهان معرفی کرده و مذهب شیعه را یک مذهب مملو از شرک بجهانیان معرفی کرده و می‌کنند، و از این که این موهومات و خرافات جهانگیر نشده گله و شکایت دارند، شاید شما خواننده عزیز تصور کنید که تنها این حدیث یا حدیث ما قبل آن (ورود رسول خدا بر خدا) آنقدر چرند و بی‌اعتبار است و شاید سایر احادیث شفاعت دارای صحت و اعتباری باشد لذا ما ناچاریم که یک یک آن احادیث را از همان جلد سوم (بحار الانوار) که مخصوص موضوع معاد است آورده و از حیث سند بررسی کنیم تا معلوم شود که تمام آن احادیث از حیث سند مخدوش بوده قابل اعتنای نیست. هر چند اگر در صحت سند تا آن حد بود که فی المثل مستقیما از معصوم شنیده شده بود چون مخالف با آیات صریحه قرآن است بر طبق دستور و فرموده خود ایشان سلام الله علیهم باید آنها را بدیوار کوبید. علاوه بر آیات قرآن، عقل و وجدان هم خود بهترین مصدق این معنی است: اینک ما تمام آن احادیث را باکثرت آن که در باب شفاعت است و در حدود شصت حدیث است یکایک از لحاظ سند نظرخوانندگان محترم می‌گذاریم تا خود انصاف داده به ببنید گمراهان بچه دستاویزی متمسک‌اند.؟ در شمارش

احادیث اهتمام تامی شده است زیرا پاره‌ای حدیث نبوده و پاره‌ای مکرر.

حدیث اول: از کتاب خصال صدوق از روات عامه آورده است چون ابو الحسن طاهربن محمد بن یونس از محمد بن عثمان هروی تا انس بن مالک که در کتاب رجال شیعه نامی از هیچکدام نیست.

حدیث دوم: اصلاً مربوط بشفاعت نیست لذا از آوردن سند آن بی‌نیازیم.

حدیث سوم: مضمونش آن است که امیر المؤمنین فرموده است: ما را برای شفاعت خود بزحمت نیندازید لیکن چون در روایت آن سندی نیاروده است لذا نمی‌دانیم از چه کس و از کجا نقل کرده است. این حدیث از شما صدوق و راویان آن محمد بن عیسی یقطینی و قاسم ین یحیی، و هر دو ضعیف و غلطاند.

حدیث چهارم: از ابراهیم هاشم است که در کتب رجال از او توثیق نشده است وی این حدیث را از علی بن معبد روایت کرده است در تنقیح المقال 2/309 درباره‌اش گفته‌اند: «لم ینص فیه بالتوثیق ولا مدح». از او مدح و توثیقی نشده است و در ص 110 او را امامی مجهول دانسته است. پس حدیث مجهول است.

حدیث پنجم: نظریه صدوق است و حدیث نیست.

حدیث ششم: از امالی صدوق از ابی قلابه عبد الملک بن محمد روایت شده است چنین شخصی در کتب رجال نام و نشانی ندارد و از غانم بن الحسین السعدی روایت کرده است او نیز اسمی‌بی‌مسمی است. وی از مسلم بن خالد المکی روایت کرده است در ص 214 و ص 149 تنقیح المقال او نیز از مجاهیل است. مضمون حدیث آنستکه حضرت فاطمه م به پیغمبر خدا گفت: در روز قیامت من تو را در کجا ملاقات کنم پیغمبر مقامات و مواقف روز قیامت را گفت: تا اینکه فرمود: مرا در شفیر جهنم ملاقات کن که مانع شراره‌های آن از امت خود می‌شوم.

حدیث هفتم: از تفسیر قمی از ابن محبوب از زرعه و او از سماعه روایت کرده است. زرعه طبق تصریح در رجال خود ص 350 واقفی مذهب است و ابن داود نیز او را در رجال خود ص 453 جزو مجروحین و ضعفاء آورده است. علامه حلی نیز او را در خلاصه خود در قسم ثانی 224 جزو ضعفاء آورده است زرعه از سماعه روایت کرده است و ما هویت سماعه را در حدیث منتخب آیت الله العظمی در صفحات قبل آوردیم که او نیز واقفی بوده است و بهر حال این حدیث از درجه صحت ساقط است، مضمون این حدیث مضمون همان حدیث عیاشی است که در همین کتاب گذشت خلاصه (حدیث آمدن پیغمبر در قیامت به در خانه خدا و حرکت دادن حلقه....).

حدیث هشتم: مربوط بشفاعت پیغمبر نسبت به پدر و مادر و عمو و برادرش در جاهلیت است و آرزوئی است که بآن حضرت نسبت داده‌اند که فرمود: اگر در مقام محمود ایستادم در حق ایشان شفاعت خواهم نمود و چون با مطلب ما مناسبتی ندارد لذا بسند او نمی‌پردازیم.

حدیث نهم: از ابن البطائنی روایت شده است: چون ابن البطائنی در کتب رجال علی بن حمزه بطائنی است و یا پسرش حسن بن علی بن حمزه است. اگر علی بن حمزه است ابن الغضائری در باره او فرمود است: «علي بن أبي حمزة لعنه الله أصل الوقف وأشد الخلق عدوا للمولي». (یعنی الرضا ؛) و ده‌ها حدیث از مذمت در تنقیح المقال 2/261 و سایر کتب رجال آمده است. و ظن مقرون بیقین است که پسر علی بن حمزه حسن بن علی است و اگر پسرش حسن بن علی بن ابی حمزه است ابن الغضائری درباره او نیز فرموده است: «الحسن بن علی ابن أبي حمزه البطائني مولی الأنصار أبو محمد واقفي بن واقفي ضعيف في نفسه». و شیخ کشی درباره او فرموده است: «الحسن بن علي بن أبي حمزه کذاب». و شرح حال نکبت مآل او در

تنقیح المقال 1/290 و سایر کتب رجال مذکور است. پس حدیث چنین ملعونی قابل استماع نیست.

مضمون حـدیث نهم تفسـیر آیه شـریفه: ﴿[illegible]﴾ (مـــریم/87). می‌باشد که مراد از اخذ عهد اذن دادن بولایت امیر المؤمنین علیه السـلام و امامان بعد از اوست.

حدیث دهم: از امالی صدوق و بشارت المصطفی از سلمه بن الخطاب از حسین بن سعید از ابو اسحق بن ابراهیم از عبد الصباح از ابو بصیر از حضرت صادق ؛ است سلمه بن الخطاب را نجاشی در رجال خود ص 142 فرموده است: «كان ضعيفاً في حديثه». و ابن الغضائری در باره او فرموده است: «سلمة بن الخطاب أبو محمد من سواد الرق، ضعيف». علامه حلی نیز او را در خلاصه خود در قسم دوم جزو ضعفاء آورده است: ص 104 و ابن داود نیز او را در رجال خود ص 458 در قسم ضعفاء و مجروحین آورده و نوشته است: «كان ضعيفاً في حديثه». و در نقد الرجال ص 157 نیز او را ضعیف شمرده است. و در تحریر طاووسی نیز او را واقفی مذهب دانسته است. بقیه روات او از مجاهیل‌اند لذا بچنین حدیثی نباید اعتنا داشت. مضمون حدیث آن است که در روز قیامت که ظلمت مردم را گرفته است گروهی که نور آنان زمینی قیامت را روشن کرده است بر می‌خیزند، مردم می‌گویند که اینان پیغمبران یا فرشتگانند یا شهیدانند آنان می‌گویند ما علوی و ذریه رسول الله ص ایم پس به آنها گفته می‌شود که در باره محبان خود شفاعت کنید.

حدیث یازدهم: از محمد عطار از جعفر بن محمد بن مالک از احمد بن مدین از محمد بن عمار روایت شده است:

اما جعفر بن محمد بن مالک نجاشی رحمت الله علیه در باره او فرموده است: «كان ضعيفاً في الحديث». و گفته است: که احمد بن الحسین درباره او می‌فرمود: «كان يضع الحديث وضعاً و يروي عن المجاهيل وسمعت من قال كان أيضاً فاسد المذهب والرواية». او هم وضع حدیث می‌کرده

است و هم از مجهولان روایت می‌نموده و هم فاسد المذهب و الروایه بوده است. ص 94 رجال نجاشی و از احمد بن مدین روایت می‌کند و از او نامی در رجال نیست و محمد بن عمار نیز از مجهولات است (تنقیح المقال 3/162).
مضمون حدیث آن است که حضرت صادق فرموده است: شیعیان ما از نور خدا آفریده شده‌اند و در روز قیامت بما ملحق می‌شوند و ما شفاعت می‌کنیم و شما هم شفاعت می‌کنید و هیچکس از شما نیست مگر اینکه دوستان خود را ببهشت و دشمنان خود را بجهنم می‌برد.

حدیث دوازدهم: از ابن ابی الخطاب از نضر بن شعیب از قلاسی روایت شده است نضر بن شعیب طبق ص 3/272 تنقیح المقال مجهول است و شهید ثانی نیز او را مجهول دانسته است و بالاخره تمام راویان این حدیث مجهولند و روایت بی‌اعتبار.

مضمون حدیث آن است که پیغمبر خدا فرمود: اگر در مقام شفاعت ایستادم درباره اصحاب کبایر شفاعت خواهم کرد. اما در باره آزارکننده ذریه خود شفاعت نخواهم کرد.

حدیث سیزدهم: قطان از سکری و او از جوهری و او از محمد بن عطار و او از پدرش روایت کرده است: احمد بن القطان را در تنفیح المقال 1/56 از قول سید صدر الدین صاحب وافی و حواشی او در منتهی المقال عامی شمرده است. از سکری اسمی در کتب رجال نیست و محمد بن عماره در 3/164 پدرش عماره در 2/322 حالشان مجهول است و چنین حدیث مجهول و از درجه اعتبار ساقط است.
مضمون حدیث: هر کس سه چیز را منکر شود از شیعیان ما نیست معراج و سؤال قبر و قیامت را. (مضمون حدیث ربطی بشفاعت ندارد و کسی منکر این سه چیز نیست). بعد از این حدیث بی‌سندی از ابوذر و سلمان است.

حدیث چهاردهم: از ابی اسامه روایت شده است و باقی راویان نامشان نیامده است، ابی اسامه نامش زید الشحام است: ابن الغضائری و اسحق بن علی بن عمان و غیر او وی

را ضعیف شمرده‌اند. و ابن داود در ص 164 رجال خود اشاره بواقفی بودن وی کرده است. چون نام تمام رجال حدیث نیامده است، فرضاً که ابی اسامه ثقه باشد حدیث مرسل است و از درجه صحت ساقط. مضمون حدیث آنست که حضرت صادق و حضرت باقر إ فرموده‌اند: بخدا قسم آنقدر از شیعیان خود شفاعت می‌کنیم که دشمنان ما بگویند: «فما لمنا من شافعين ولا صديقٍ حَميمٍ» برای ما شفیعی و دوست مهربانی نیست.

حدیث پانزدهم: از تفسیر قمی از معاویه بن عمار از ابی العباس مکتبر روایت شده است معاویه بن عمار در تنقیح المقال 3/324 مختل العقل شمرده شده است. و علی بن احمد المقیقی از علمای بزرگ رجال درباره او فرموده است: «لم يكن معاويه بن عمار عند أصحابنا مستقيما كان ضعيف العقل متهماً في حديثه». یعنی: معاویه بن عمار در نزد علمای شیعه مرد درستی نبوده، بیهوده عقلش ضعیف و در حدیث‌اش متهم است بدروغ (قاموس الرجال 9/42) و چون او یکصد و هفتاد و پنجسال بر طبق تصریح ابن داود در رجال خود ص 350 عمر کرده است و در سال 175 فوت نموده است و او از ابی العباس مکتبر که معلوم نیست چه کس است و بهر صورت وی در سنین پیری این حدیث را روایت کرده است شکی نیست که او در حال اختلاف حواس بوده است. مضمون حدیث: حضرت باقر ؛ به ابوایمن فرموده است: که همه کس بشفاعت پیغمبر محتاج است و ما درباره شیعیان خود شفاعت می‌کنیم.

حدیث شانزدهم: از محمد بن سنان غالی و کذاب مشهور است که ما احوال او را قبلاً آوردیم. خلاصه مضمون حدیث آنست که پیغمبر خدا فرمود: خدا بمن پنج چیز عطا کرده است که از آن جمله شفاعت است و از جمله حلیت غنائم که ما کذب مضمون آن را در کتاب خمس آورده‌ایم.

حدیث هفدهم: از علی بن حکم و او از ابان از محمد بن الفضیل الرزقی روایت کرده است. علی بن حکم در کتب رجال حالش مجهول هم چنین ابان.

اما محمد بن الفضیل الازدی الازرق: شیخ طوسی در رجال خود ص 360 او را ضعیف شمرده است و در ص 389 او را بغلو متهم کرده و در خلاصه علامه ص 250 او را ضعیف شمرده است. در نقد الرجال 327 نیز او را ضعیف و غالی دانسته است. مضمون حدیث آنست که امیر المومنین فرمود: بهشت هشت در دارد از یک در پیغمبران و محبان وارد می‌شوند و من در کنار صراط ایستاده به شیعیان دعا می‌کنم و، و، و، و.

حدیث هجدهم: از فخام از منصوری روایت شده است و از هیچ کدام نامی در کتب رجال بعنوان وثاقت یا ضعیف نیامده است. بنابر این حدیث مجهول است. به تنفیح المقال 1/310 مراجعه شود. خلاصه مضمون حدیث آنست که در روز قیامت بر رسول خدا گفته می‌شود: که تو را در پاداش محبان اهل بیت قدرت است.

حدیث نوزدهم: از اسمعیل بن علی الدعبل از محمد ابراهیم بن کثیر روایت شده است که از هیچ کدام نامی در کتب رجال نیست که اینان بر ابونواس شاعر هرزه سرای هزار و یکشب که در شعر خود سرود: صلی الله علی لوط و شیعته). در مرض موت او وارد شدند و عیسی بن موسی الهاشمی‌به او گفته است: یا ابا علی تو در آخرین روز عمر خود در دنیا و اولین روز خود در آخرت هستی و بین تو و خدا گناهانی است پس توبه کن بسوی خدا (ابونواس در شرب خمر و لواط معروف زمان خود بوده است). ابونواس گفت: مرا تکیه دهید پس همینکه نشست گفت: مرا از خدا می‌ترسانید همانا حماد بن سلمه از ثابت بنانی از انس مالک از رسول خدا ص روایت کرده است که آن حضرت فرمود: برای هر پیغمبر شفاعتی است و من شفاعت خود را برای مرتکبین کبایر از امت پنهان کرده‌ام آیا شما خیال می‌کنید من

از آنها نیستم؟ (پس چرا از خدا بترسم). آری باید چنین حدیثی را راویانی چون ابونواس روایت کنند! راویان این روایت هیچکدام امامی نیستند هر چند حماد بن سلمه ممدوح میزان الاعتدال است، و ثابت نبانی نیز مشترک است در بین چند شخصیت. اما اولین راوی آن خود ابونواس است که شرب خمر و لواط معروف است و همین روایت نیز حاوی این معنی است. و مضمون روایت نیز بر خلاف قرآن مجید و روح اسلام و تعلیم جمیع انبیاء و اولیا است. اگر بنا باشد که مرتکبین کبایر هر گونه گناهی را مرتکب شدند، شفاعت پیغمبر برای آنها ذخیره شده باشد پس دین و شریعت یعنی چه؟ در خباثت ابونواس که حتی بقیامت هم عقیده نداشته است ما ان شاء الله در جای دیگر از این کتاب سخن خواهیم گفت. در مذمت او همین بس که حضرت هادی ؛ او را ابونواس باطل می‌خواند (الکنی والالقاب)

حدیث بیستم: از عیون اخبار الرضا از احمد بن ابی جعفر البیهقی از علی بن جعفر البیهقی از علی بن جعفر المدنی از علی بن محمد بن مهرویه القزوینی از داود بن سلیمان از حضرت رضا إ از پدرانش روایت شده است که رسول خدا ص فرموده است: چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان خود می‌شویم و مظلمه‌ای که بین آنها و مردم است از آنها خواهش می‌کنیم بما بخشیده می‌شود و حقوقی که بین ما و شیعیان ماست ما بعفو و بخشش سزاوارتریم. یعنی دستگاه آفرینش مسخر، و مسخره اراده‌ی رفیق‌بازان مخصوصی است!!

مضمون این حدیث مضمون همان حدیث آیت الله العظمی است. با این تفاوت که این از رسول خدا است و آن از حضرت کاظم و راویان این حدیث از حضرت رضا تا امیر المؤمنین از معصومین‌اند واقعاً چه حدیث خوبی است برای مغرورین و مخربین دین اسلام زیرا باب هر گونه جرأت و معصیت را باز می‌کند و برای خرابی دین از صد هزار سپاه مؤثرتر است.

اما از رجال سند این حدیث از احمد بن ابی جعفر البیهقی و علی بن جعفر البیهقی. و علی بن جعفر المدنی اصلاً نامی در کتب رجال نیست و فقط نام علی بن مهرویه القزوینی در 2/130 تنقیح المقال آمده است حال او مجهول است و داود بن سلیمان را نیز در 1/410 وحید بهبهانی عامی دانسته است. وی یکی از عامیان است و علی بن مهرویه القزوینی نیز از روات عامه است شاید آنها نیز از عامه باشند در میزان الاعتدال 2/8 گفته است: داود بن سلیمان الجرجانی الغازی از حضرت علی بن موسی الرضا ؛ و غیر او روایت می‌کند. یحیی بن معین او را تکذیب کرده و ابو حاتم او را نمی‌شناسد، و بهر حال او شیخی بسیار دروغگو است. کتابی دارد که آن را بر حضرت رضا ؛ بدروغ وضع کرده است. از این نسخه علی بن محمّد بن مهرویه قزوینی روایت می‌کند و صدوق از او نقل و روایت می‌کند. معلوم می‌شود این هم از احادیثی است که صدوق و کذابین برای شیعیان هدیه آورده است و چون داود بن سلیمان مسلماً از مخالفان است چنین رساله‌ای مشحون به کذب و کفر ساخته و آن را به حضرت رضا ؛ نسبت داده است. و گرنه هر گاه چنین حدیثی راست باشد. پس دیگر بعث رسل و انزال کتب یعنی چه؟ آنگه چه قرابت و نسبتی بین خدا و شیعیان است که با بندگان دیگر خدا نیست آیا ضلالت از این واضحتر؟ و چه بسا که مذهب نصرانیت را در جعل این حدیث دستی پنهان یا آشکارا باشد.

حدیث بیست ویکم: اصلاً سند ندارد و مضمون آن مضمون حدیث چهارم است که گذشت.

حدیث بیست و دوم: از ابی ولاد (حفص بن یونس) روایت شده است و او از میسر نقل کرده است و هر دوی آنها حالشان مجهول است. به تنقیح المقال 1/356 و 3/262 مراجعه شود. مضمون آن هم مربوط بشفاعت نیست بلکه بحقوقی است که مردی بمومنی دارد و آن حقوق موجب نجات او می‌شود. این حدیث در چاپ جدید بحار الانوار بشماره 26 می‌باشد.

حدیث بیست و سوم: از محمد بن خالد و او از نصر و او از یحیی خلبی و او از ابی المعزا از ابی بصیر از علی صانع روایت کرده است. و ابن الغضائری درباره او فرموده است: «محمد بن خالد البرقي حديثه يعرف وينكر ويرون من الضعفاء ويعتمد على المراسيل». تنقیح المقال 3/113 و در رجال ابن داود ص 503 او را در ردیف مجروحین و مجهولین آورده است و وی را از ضعفا در قسم دوم شمرد است.

مضمون حدیث آن است که مؤمن برای دوست خود شفیع می‌شود مگر اینکه ناصبی باشد که شفاعت پیغمبر هم درباره او فائده ندارد. اگر این شفاعت در دنیا باشد صحیح است اما درآخرت شفاعت نیست.

حدیث بیست و چهارم: از سعدان بن مسلم است که ما هویت او را در حدیث منتخب آیت الله آوردیم که او را مهمل شمرده‌اند و گفته‌اند او ضعیف است و موثق نیست و سعدان آن را از معاویه بن وهب روایت کرده است و معاویه حالش مجهول است تنفیح المقال 3/226. مضمون حدیث: آن است که حضرت صادق فرمود: شفاعت ما در حق شیعیان ما رد نمی‌شود.

حدیث بیست و پنجم: نیز از سعدان است و مضمون حدیث نیز همان حدیث بیست و چهارم است چنانکه بارها گفته‌ایم شفاعت یعنی استغفار برای مؤمن از طرف فرشتگان و پیغمبران و اولیاء در دنیا صحیح است.

حدیث بیست و ششم: نیز همان حدیث بیست و چهارم است اما روایت آن از محمد بن الفضیل است محمد بن الفضیل همان است که ضعف و غلو او در ذیل حدیث هفدهم گذشت.

حـدیث بیست و هفتم: نـیز از همین محمد بن الفضـیل است و مضـمون حـدیث تفسـیر [illegible] است که حضـرت صـادق؛ فرمـوده اسـت: ما آن شفیعانیم.

حدیث بیست و هشتم: از قاسم بن محمد و از علی بن ابی‌حمزه روایت کرده است مضمون حدیث مضمون حدیث پانزدهم است. قاسم بن محمد طبق تصریح ارباب رجال واقفی بوده است و هیچیک او را توثیق نکرده‌اند و جمیع فقهاء روایت او را رد کرده‌اند و بر او طعن زده‌اند. تنقیح المقال 3/24 قسم دوم قاسم بن محمد از علی بن ابی‌حمزه روایت می‌کند.

و علی بن ابی حمزه همان ملعونی است که ما در ذیل حدیث هشتم شرح حال نکبت مآل او را آوردیم.

حدیث بیست و نهم: از حمزه بن عبدالله روایت شده که شرحی از آن در کتب رجال نیست او از ابو عمیره روایت کرده است ابو عمیره کنیه رشید بن مالک السعدی است و وی از اصحاب رسول خدا ص است و چنین کسی از حضرت باقر روایت نمی‌کند. فصل الکنی ص 28 می‌نویسد: «لم أعرف اسمه ولا حاله». پس حدیث مجهول است و مضمون آن هم چیزی نیست. «قال أبوجعفر: إن لرسول الله شفاعة». یعنی برای رسول خدا یک نوع شفاعتی هست، نه تنها رسول الله بلکه بسیاری چنین است.

حدیث سی ام: از ابان از اسد بن اسمعیل از جابر بن یزید جعفی روایتی است که حضرت باقر ؛ بجابر فرموده است از دشمنان ما کمک مخواه. اسد بن اسمعیل طبق 1/7 تنقیح المقال مجهول است. و مضمون حدیث چندان ربطی شفاعت کذائی ندارد.

حدیث سی و یکم: از ابو فضاله از حسین بن عثمان از ابو حمزه روایت شده است.

ابو فضاله کنیه ثابت بن اسلم نبانی است که از اصحاب رسول الله ص بوده و در رکاب امیر المؤمنین ؛ در صفین کشته شده است و روایت چنین کسی بواسطه حسین بن عثمان از ابو فضاله دیگری در اصحاب ائمه وجود ندارد اما بر طبق تصریح تنقیح المقال 1/188 صاحب المطاوی ثابت را جزو ضعفاء شمرده است و صاحب ذخیره در ذکر او اهمال

کرده است و روایت بمعصوم نمی‌رسد و قول ابو حمزه است، مضمون حدیث ابو حمزه گفت است: رسول خدا را در امتش شفاعت است. البته رسول خدا ص مأمور بشفاعت امت است که «استغفرلهم واستغفرلذنبک وللمؤمنین».

حدیث سی و سوم و سی و چهارم: از عامه است و مضمون آنهم چیز قابل ذکری نیست.

حدیث سی و پنجم: از تفسیر امام است که ما بی اعتباری و ضعف و کذب و جعل آنرا در این کتاب قبلاً آوردهی‌شایم.

حدیث سی و ششم: همان حدیث چرند تفسیر عیاشی است که رسول خداص در روز قیامت می‌شآید بدرب خانه خدا و حلقه در راه می‌زند و خدا می‌گوید کیست که در را می‌زند؟ تا آخر. و ضعف این تفسیر بر عقلا و مطلعین پوشیده نیست.

حدیث سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم: نیز از تفسیر عیاشی که سند مسلسل ندارد و قابل اعتناء نیست. این حدیث در چاپ جدید حدیث 46 است (الدهستانی).

حدیث چهلم: از یحیی بن محمد بن الحسن الجوابی از جامع بن احمد از علی بن الحسین بن عباس الصدلی از احمد بن محمد بن ابراهیم الثعالبی از یعقوب بن احمد السری است که از هیچکدام نامی در کتب رجال شیعه نیست و یعقوب از محمد بن عبدالله بن محمد روایت می‌کند و این شخص اگر مجهول نباشد محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله است که نجاشی او را ضعیف شمرده است او از احمد بن عامر بتوسط عبدالله روایت کرده است و احمد بن عامر در تنقیح المقال 1/63 مجهول الحال است و احمد از پدرش عامر بن سلیمان بن صالح روایت کرده است و از این شخص نامی در کتب رجال نیست. پس این حدیث از هر جهت مجهول و بی اعتبار است.

مضمون حدیث آنست که حضرت رضا ؛ فرموده است: پیغمبر ص فرمود: چهار نفرند که من شفیع ایشانم گرامی دارندگان ذریه‌ی من...

حدیث چهل و یکم: از محمد بن العباس از احمد بن هوزه از ابراهیم بن اسحاق از عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان. محمد بن العباس در کتب رجال مجهول الحال است 3/135 تنقیح المقال. احمد بن هوزه نیز مانند اوست. تنقیح المقال ص 1/99. ابراهیم بن اسحاق را شیخ طوسی در رجال خود ص 451 ضعیف شمرده است و در الفهرست ص 29 نوشته است: «إبراهيم بن إسحاق أبو الإسحاق النهاوندي كان ضعيفا في حديثه متهما في دينه». علامه در خلاصه ص 198 دوم نوشته است: «ابراهيم بن اسحق.. كان ضعيفاً في دينه وفي مذهبه ارتفاع وأمره مختلط لا أعمل على شيء مما يرويه..». او هم در حدیث ضعیف و هم در دین متهم و هم در مذهبش ارتفاع و غلو است و امر او در هم و برهم است و من بدان چه او روایت می‌کند عمل نمی‌کنم.

ابراهیم از عبدالله بن حماد روایت می‌کند: ابن الغضائری درباره او می‌فرماید: «عبد الله بن حماد أبو محمد الأنصاري نزل قم لم يرو عن أحد من الأئمة وحديثه يعرف تارة وينكر أخرى». یعنی: ابو محمد انصاری بقم نزول کرد از هیچ یک از امامان روایت نمی‌کند و حدیث او گاهی خوب و گاهی زشت است، عبدالله بن حماد از عبدالله بن سنان خزانه‌دار روایت می‌کند وی خزانه‌دار منصور در امتعه است.

مضمون آن حدیث آیت الله العظمی است که روز قیامت حساب شیعیان با ماست در چاپ حدیث 54 است.

حدیث چهل دوم: با همین سند تا عبدالله بن حماد از محمد بن جعفر از حضرت شناختیم و ناشناخته محمد بن جعفر است محمد بن جعفر فرزند حضرت صادق ؛ است شیخ معبد در ارشاد فرموده است: که او نقل به مذهب زیدیه بوده و عقیده داشته است امام زمان کسی است که با شمشیر خروج کند و خود او در زمان مأمون در سنه 199 خروج کرد و

زیدیه او را متابعت کردند او مردم با بخود خواند و ادعای خلافت کرد و در کشف الغمه گفته است: از کسانیکه درباره حضرت موسی بن حعفر شکایت در نزد هارون کرد از خویشان او بود که برادر آنجناب بود. و در عیون اخبار الرضا آمده است که هر گاه در نزد حضرت رضا ؛ نام محمد بن جعفر برده می‌شد حضرت می‌فرمود: من عهد کردم بر خود که در زیر سقفی که بر من و او سایه افگند ننشینم. محمد بن جعفر بر هارون وارد شده و بر او بخلافت سلام داد و گفت: من خیال نمی‌کردم که در زمین دو خلیفه باشد تا اینکه دیدم برادرم موسی بن جعفر را که بر او هم بخلافت سلام می‌دادند.. در کتاب عیون اخبار الرضا آمده است که او خروج کرد و خود را امی المؤمنین خواند حضرت رضا به او فرمود با این عمل تکذیب پدر و برادر خود را مکن، و زشتی داستان خلافت او در تاریخ مسطور است.

حدیث چهل و سوم: از محمد بن سنان و او از ابن مسکان روایت کرده است: چون محمد بن سنان را در ذیل حدیث منتخب آیت الله العظمی معرفی شد که او ضعیف و غالی است بهمان اکتفاء کردیم. مضمون حدیث او آن است که حضرت فاطمه ك. در کنار جهنم می‌ایستد و محبان و دوستان خود را نجات می‌دهد. حدیث 58 چاپ جدید.

حدیث چهل و چهارم: از سهل بن احمد روایت شده است و سهل بن احمد همان است که ابن الغضائری درباره او فرموده است: که «كان يضع الأحاديث و يروي عن المجاهيل». (تنقیح المقال 2/74) و عقیقی نیز او را چنین معرفی کرده است: «كان واقفياً غالياً». او واقفی بوده است یعنی ائمه بعد از او حضرت کاظم را قبول نداشته است و هم غالی بوده است. مضمون حدیث آنست که در روز قیامت چگونه منبرهای نور برای رسول الله و امیر المؤمنین و اولاد پیغمبران و حسنین نصب می‌شود و فاطمه زهرا ك چگونه وارد محشر می‌شود و درب بهشت خدا به او چگونه خطاب می‌کند که چرا معطلی داخل بهشت شو و او می‌خواهد که

محبان خود را داخل بهشت کند و سر انجام خود را داخل بهشت می‌کند. در این روایت در بحار نامی جز از سهل نیست و سهل را در تمام کتب رجال ضعیف و غالی شمرده‌اند. رجال ابن داود ص 460 در قسم ضعفا. نقد الرجال ص 164 او کسی است که تفسیر امامرا نیز وضع کرده است. قاموس الرجال 5/32.

حدیث چهل و پنجم: از تفلیسی از ابو العباس بن الفضل بن عبدالملک روایت شـده اسـت. تفلیسی لقب بشر بن بیـان است و او در تنقیح المقـــال 1/172 مجهـــول و در ص 20 (لاوجود له) است و اگر مراد از تفلیسی بیان بن حموان باشد حال او مجهول است 1/185 تنقیح المقال. و اگر مراد شریف بن سـابق باشد وی بقـول غضـائری ضـعیف و مضـطرب الامر است و بقـول صـاحب تنقیح المقـال 2/84 «کلهم یتسـالمون علی ضعف الرجل». یعنی: همه أئمه‌ی رجال در ضعیف بــودن این مـرد موافق هسـتند). مضـمون حـدیث آنست که دشـمان وقـتی به بینند یکی از شـما شـفاعت می‌کند از دوست خـود و می‌گویند: [illegible].

حدیث چهل و ششم: دارای مضمون صحیح است که موافق قرآن است. و او آن است که حضرت صادق ؛ می‌فرماید: «واعلموا ليس يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئا لا ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا من دون ذلك». چنانکه قبلاً گذشت (یعنی بدانید که هیچکس از مخلوقات الهی شما را از خدا کفایت نمی‌کند نه فرشته مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کس دیگر).

حدیث چهل و هفتم: بدون سند از ابن عباس روایت شده است و چون سابقاً ابن عباس را شناخته‌ایم و این حدیث نیز بدون سند است لذا متروک است.

حدیث چهل و هشتم: از احمد بن ادریس از حنان روایت شده است حنان بن سدیر بر طبق معرفی کتب رجال واقفی مذهب بوده است (رجال کشی ص 465) رجال ابن داود در ردیف مجهولین و مجرحین و ضعفاء ص 450. «إنه واقفي».

در رجال علامه ص 218 او را واقفی شمرده است و از قول شیخ طوسی آورده است که شیخ گفته است: «إنه ثقة وعندي في روايته توقف..». که معلوم نیست این عقیده شیخ است. یا عقیده‌ی خود علامه که در روایت او توقف دارد هر چند ظاهر آن است که این عقیده شیخ طوسی است، نجاشی علیه الرحمه در رجال خود ص 113 او را غیر ثبت خوانده است و بقول تنقیح المقال 1/381 صاحب تنقیح گفته است: «حنان ضعيف لأنه كيساني». و تمام علمای رجال نوشته‌اند که او حضرت باقر ؛ را درک نکرده است معهذا او این حدیث را از آن حضرت روایت کرده است که می‌گوید: (سمعت أبا جعفر؛) که معلوم می‌شود حدیث از بیخ دروغ است.

مضمون حدیث اینست که حضرت باقر؛ فرمود: از مخالفین حاجت مخواهید تا وسیله‌ای شود برای آنها در روز قیامت تا برسول خدا متوسل شوند، یا بما متوسل شوند و ما را بزحمت اندازند.

حدیث چهل و نهم: نیز با همین سند و نزد یک بهمین مضمون است و اعتبار ندارد.

حدیث پنجاهم: از ابن عبدون (احمد بن عبدالواحد است) درباره او در تنقیح المقال 1/66 گفته است: «لم يرد في الرجل توثيق صريح». یعنی: از هیچ یک از علمای رجال در باره او توثیق صریحی صادر نشده است. او از ابن زبیر روایت کرده است که او را وحید بهبهانی غالی خوانده است. او از علی بن فضال روایت کرده است. علی بن فضال از بدنامترین رجال حدیث است که ما قبلاً او را معرفی کرده‌ایم و سایر رجال این حدیث که نامی از آنها در کتب رجال نیست. پس حدیث ازحیث سند از بی اعتبارترین احادیث است.

مضمون حدیث آنست که شیعیان علی را سبک مشمارید که یکی از آنها شفاعت می‌کند بعدد قبیله معد ومضر. و این معنی ممکن است با تأویلی درست آید.

حدیث پنجاه ویکم: از تفسیر قمی است و آن از تفسیر فرات روایت کرده است بدون سند ولی ظاهراً این اشتباه

است و در تفسیر قمی این حدیث سند دارد و در تفسیر فرات بی‌سند است. در تفسیر قمی ص 473 چاپ قدیم این حدیث از ابراهیم بن هاشم از حسن بن محبوب از أبی أسامه از امام جعفر صادق ؛ روایت شده است. در این روایت ابی اسامه زید الشحام است که هر چند در نزد اکثر ارباب رجال ممدوح است لکن غضائری او را در حدیثی که ممدوح شمرده‌اند ضعیف دانسته است و چون این حدیث را علی بن ابراهیم بن هاشم روایت کرده است که در نزد بسیاری از علمای رجال توثیق نشده است.

و مضمون حدیث نیز آن است ابراهیم در نزد بسیاری از علمای رجال توثیق نشده است. و مضمون حدیث نیز آن است که در روز قیامت چون ما و شیعیان ما شفاعت می‌کنند دیگران نیز آرزو می‌کنند: [illegible]. یعنی چرا برای ما کسی از شفاعت کنندگان نیست؟).

حدیث پنجاه و دوم: یکی از رواتش علی بن فضال است که ما او را قبلاً معرفی کرده‌ایم و باقی رواتش نیز مجهول ومهمل‌اند.

مضمون حدیث آنست که محبان ما به بهشت می‌روند و ناصبین بر ما می‌گویند: [illegible]. که با شرحی که در خصوص شفاعت خواهد آمد صحیح است.

حدیث پنجاه سوم: همان حدیث رسوائی است که آیت الله العظمی آنرا انتخاب کرده است و ما در صفحات قبلی سند ضعیف آنرا آوردیم.

حدیث پنچاه و چهارم: از محمد بن القاسم و او معنعناً از بشر بن شریح البصری روایت کرده است. اگر محمد بن القاسم الاسترابادی باشد محمد بن القاسم را بنا بر نقل تنقیح المقال غضائری در رجال خود چنین تعریف کرده است: «ضعیف کذاب». و او همان است که تفسیر امام را وضع و جعل کرده است، اگر نه محمد بن القاسم بن عبید و بشر بن

شریح هیچکدام را در کتب رجال نامی نیست و حدیث مجهول و نامقبول است. در تفسیر فرات نام بشر نشر است. و بهر صورت مجهول است.

مضــمون حــدیث تفســیر آیه شــریفه: ﴿[illegible]﴾ (ضحی/5). که مراد از آن شفاعت است.

حدیث پنجاه و پنجم: از تفسیر امام نقل شده است و ما در صفحات قبل بی‌اعتباری این تفسیر ننگین را آوردیم.

حدیث پنجاه و ششم: عمار ساباطی روایت شده است عمار ساباطی فطحی مذهب است. کاشف الرموز فرمود است: «عمار فطحی لا أعمل علی روایته». (یعنی عمار فطحی مذهب که من بر روایت او عمل نمی‌کنم). و شیخ طوسی در روایت سهو در نماز مغرب فرموده است: «هُو فَطحِي مَلعُونَ مِنَ الِكلاَبِ الممطُورة». یعنی او از سگان باران خورده است.

مضمون حدیث یکی از شیعیان شفاعت می‌کنند. مثل ربیعه و مصر (دو قبیله عرب).

حدیث پنجاه و هفتم: از دعوت راوندی از سماعه بن مهران روایت شده است و شیخ صدوق گفته است من بروایت سماعه فتوا نمی‌دهم و با اینکه او در زمان حضرت صادق فوت نموده در سال 145 ولی وی این روایت را از حضرت کاظم آورده است.

مضمون حدیث آن است که در روز قیامت هیچ ملک مقرب و نبی مرسل و مومن ممتحنی نیست مگر اینکه محتاج شفاعت محمد ص و علی است.

حدیث پنجاه هشتم: از تفسیر امام است که ما بی‌اعتباری آن را کراراً یادآور شدیم. مضمون حدیث نیز چرند است زیرا می‌گویند شیعه علی در روز قیامت می‌آید در حالیکه کفه سیئات او از کوههای بلند و دریاهای سیار بزرگتر است آنگاه گناهان او بخشیده می‌شود به ثواب نفسی از نفسهای علی که در فراش رسول الله ص خوابیده است او

چیزهای دیگر که از چنین تفسیر مجعول و دروغی باید انتظار داشت.

حدیث پنجاه و نهم: از تفسیر عیاشی است که ضعف آن قبلاً مذکور شد.

مضمون آن نیز مربوط به موضوع نیست و سخن از صرف و عدل و نافله و فریضه است که قبول نمی‌شود.

حدیث شصتم: نیز از تفسیر عیاشی است و سندی ندارد.

مضمون آنهم اینست که ابان بن تغلب گفته است از حضرت صادق ؛ شنیدم که مؤمن شفاعت می‌کند در اهل بیت خود حتی در خادم خود. و در بحث حقیقت و شفاعت این معنی روشن خواهد شد که اگر مؤمن در حیات خود درباره کسی استغفار نمود همین استغفار در قیامت شفاعت مجسم خواهد شد.

این شصت حدیث است که علامه مجلسی آن را در بحار الانوار در باب شفاعت جمع آوری کرده است. و چنانکه ملاحظه فرمودید حتی یک حدیث صحیح هم در میان تمام این شصت حدیث نبود هر چند اگر شصت حدیث آن هم صحیح بود چون مضامی‌ن اکثر آنها مخالف قرآن است اصلاً قابل اعتبار نبود معهذا ببینید که مضلین و دجالان به اغوای شیطان در این موضوع چه کرده‌اند؟ و چه حدیثها و بچه حدیثها و داستان‌ها و خواب‌ها و خیال‌ها از آن ساخته‌اند و کتاب خدا و دین خدا را چگونه متروک و مهجور کرده و بیم و انذار رسول الله ص را چگونه بی‌اثر کرده و از کار انداخته‌اند؟ توضیح اینکه در باب شفاعت در چاپ جدید بحار پیش از رقم شصت ردیف کرده‌اند لیکن بعض از آن رقمها حدیث نیست و بعضی حدیث بی‌سند است لذا ما بدین شصت حدیث پرداختیم.

شفاعت و حقیقت آن

قبلاً از نظر مطالعه کننده محترم گذشت که شفاعت به این معنی که شخص مقربی در درِ بزرگی از شخص مجرمی شفاعت کند که در کیفر او تخفیف داده شود یا از گناه او

صرف نظر کنند یک عادتی بوده که از دوران سلاطین جبار و متکبرین روزگار بیادگار مانده است و هرگز با نظام جهان هستی که در تحت اراده و مشیت پروردگار علیم اداره می‌شود مناسب و سازگار نیست. بلکه نسبت بساحت اقدس ربوبی یک نوع جسارت و جهالت و بعبارت ساده‌تر خدانشناسی است، زیرا قیاس آن مع الفارق و نامربوط است. در شفاعت خواستن از پیغمبر و امام به پروردگار علامه یک نوع جسارت و گستاخی است که شریعت مطهره اسلام از آن منع فرمود است چنانکه در کتاب البداية والنهاية أبو الفداء (1/10) چنین آمده است... «**عن جبير بن محمد بن جبير بن مطعم عن أبيه عن جده قال: أتى رسول الله أعرابي فقال:يا رسول الله! جهدت الأنفس وجاعت العيال ونهكت الأموال وهلكت الأنعام فاستق الله بنا فإنا نستشفع بك على الله ونستشفع بالله عليك، قال رسول الله** ص**: ويحك أتدري ما تقول؟ وسبح رسول الله فما زال يسبح حتى عرف ذلك في وجوه أصحابه ثم قال: ويحك أنه لا يستشفع بالله على أحد من خلقه شأن الله أعظم من ذلك».** یعنی: جبير بن محمد بن جبير بن مطعم از پدرش از جدش روایت می‌کند که اعرابی خدمت رسول الله آمد و عرض کرد: یا رسول الله ص جانها بجان آمد و خانواده‌ها گرسنه ماندند و اموال نابود شد و چهارپایان هلاک شدند پس تو از خدا برای ما باران بخواه زیرا ما تو را شفیع بر خدا گرفته و خدا را بتو شفیع می‌کنیم، رسول خدا فرمود: وای بر تو آیا می‌فهمی چه می‌گوی؟ و رسول خدا به بتسبیح پرداخت و همواره خدا را تسبیح می‌گفت تا جائیکه این معنی در چهره‌های اصحاب شناخته می‌شد آنگاه فرمود: وای بر تو خدا را در نزد هیچیک از آفریده‌های او شفیع نتوان آورد شأن خدا خیلی بزرگتر است از این چیزها. شفاعتی که در زمان سلاطین جبار متکبرین روزگار در دربارشان انجام می‌گرفت چند جهت داشت:

1- مجرم عملی که انجام داده بود در عیب آن سلطان علم نداشت و از وقوع آن جرم اطلاعی نداشت.

2- جرم مجرم هرگاه فاش می‌شد و بمحضر سلطان می‌کشید کیفر آن از طرف سلطان بر طبق نظر و دلخواه او تعیین می‌شد و قاعده‌ی صحیحی نداشت و قانون معلومی نبود!

3- مجرم هیچگونه وسیله‌ای برای تبرئه‌ی خود نمی‌یافت زیرا نمی‌توانست خود از خویشتن دفاع کند برای آنکه قدرت و حشمت و غضب سلطان به او اجازه هیچگونه دفاعی نمی‌داد و بسا که بی‌گناهی بجرم متهم می‌شد و چون وسیله‌ی دفاع نداشت محبوس و یا مقتول می‌شد.

4- اگر مجرم بصاحب جاهی که در نزد سلطان مقرب بود دست می‌یافت و آن صاحب جاه در شفاعت او برای خود نفعی تصور می‌کرد که ارزش آن بیش از سنگینی خواهش از سلطان بود در نزد سلطان از مجرم شفاعت می‌کرد و اگر چنین ارزشی نداشت (ارزش مادی یا معنوی) شفاعت نمی‌کرد.

5- شفیع در نزد سلطان متعذر بعذرهائی می‌شد از قبیل اینکه این شخص چنین جرمی را مرتکب نشده و قضیه بر خلاف واقع بعرض سلطان رسیده است یا اینکه مجرم شخص مغرضی نبوده و از روی جهل و نادانی یا بدون اراده این جرم از او صادر شده، یا این که از این مجرم برای شخص سلطان یا مملکت در آینده منافعی انتظار می‌رود، سلطان را قانع و راضی بشفاعت خود می‌نمود.

6- سلطان اگر از شفیع این شفاعت را قبول می‌کرد از جهت آن بود که اطلاع کامل بر قضیه نداشت و احتمال یا یقین داشت که آنچه شفیع در بی‌گناهی مجرم می‌گوید صحیح است و مجرم واقعاً گناهی ندارد یا اینکه تصور می‌کرد که اگر شفاعت شفیع را قبول نکند او را از خود دلخور و ناراضی کرده است و ممکن است نارضایتی او بر سلطان گران تمام شود و در آینده نفعی که از شفیع انتظار دارد بدست نیاید یا

ضرری از طرف او متوجه سلطان شود لذا ناچار شفاعت او را می‌پذیرفت.

7- نتیجه این شفاعت آن می‌شد که مجرم از کیفر نجات میافت و در نتیجه این شفاعت مقوله آن شخص مقرب که شفیع شده بود احترامش در نزد مردم زیادتر می‌شد و به او کرنش بیشتر می‌کردند اما بهمان اندازه عظمت و قدرت سلطان در نزد مردم کاهش می‌یافت زیرا معلوم می‌شد که سلطان در کشور خود مبسوط الید بتمام معنی نیست و قدرت نهائی هم هست که مانع قدرت مستقله او می‌شود...

با این کیفیت مجرمین هم از شفیع بیشتر راضی می‌شدند تا از سلطان و محبت شفیع در قلب‌شان بیش از محبت سلطان جای می‌گرفت. زیرا آنچه مانع کیفر ایشان شد قدرت شفیع بود به قدرت سلطان. شما پیش خود این هفت جهت را در شفاعت با اراده و مشیت و قدرت خالق عالم بسنجید و ببینید آیا ممکن است یکی از آن جهت در دربار خداوندی راه داشته باشد.؟!

آیا خدا از وقوع جرم بی‌خبر است؟ یا دستگاه خلقت بدون حساب و کتاب است یا مجرم و گناهگار خود بدربار پروردگار راه ندارد؟ در حالیکه می‌فرماید: [illegible] (بقره/186). یعنی: «همینکه خواننده‌ای مرا بخواند او را بزودی اجابت می‌کنم».

یا شفاعتی که غالیان و جاهلان برای روز قیامت ساخته‌اند احتیاجی بمجرمین دارند یا آنان نسبت به خلق خدا از خدا مهر بان تراند!؟ در صورتیکه حتی محمد ص و علی که بعقیده اینان بمردم با شیعیان خود علاقه زیادی دارند آن علاقه و محبت نسبت بعلاقه‌ای که خدا به بندگان خود دارد هر چه باشد کمتر از قطره‌ای در مقابل دریائی است یا شفیعانی می‌توانند قضیه را بخدا بر خلاف آنچه خدا می‌داند حالی کنند؟ یا خدا از شفیعان حسابی می‌برد و به آنان احتیاجی دارد!؟ یا از ملولی آنها بخود ضرری متوجه می‌بیند؟ و از آن بیم‌ناک است و ناچار بشفاعت آنها تن در می‌دهد؟ یا در آن حکمتی

است!؟ هر چه در این باره بخدا نسبت داده شود کفر است «تعالی الله عما یقول الجاهلون».

یک اشتباه دیگر در مسأله‌ی شفاعت آن است که تصور کرده‌اند نتیجه شفاعت نجات از عذاب جهنم و دخول در بهشت است مثلاً مانند دنیاست که گاهی مجرمی را که مستحق کیفر گناهی می‌دانند همینکه شفیع صاحب مَنزِلَتی او را در نزد صاحب قدرتی که در صدد اجرای مجازات اوست شفاعت کرد نه تنها از کیفر نجات می‌یابد بلکه گاهی فوق آنچه تصور می‌رود آنقدر عزیز و مقرب می‌شود که بسا باشد که از پای دار داخل قصر سلطنتی شده با مقربان آن صاحب قدرت قرین و همنشین می‌شود. وقوع چنین پیش آمدی هر چند در دنیا کم است ولی ممکن است. گاهی مجرمی‌بدین کیفیت بقصر سلطنتی راه یابد و از نزدیکان و مقربان سلطان گردد و حتی بصدرات و وزارت هم برسد و این بدان جهت است که اگر فرضا آن مجرم گناهی را مرتکب شده است که بنظر سلطان جرم بوده است لکن بهر صورت آن مجرم دارای لیاقت و شخصیت دیگر بوده است که همینکه بدستگاه سلطنت راه یافت و برای ابراز لیاقت و شخصیت خود محل مناسبی پیدا کرد شخصیت خود را بظهور رسانید و لیاقت خود را به سلطان فهمانید ارزش آن را پیدا کرد که تا قصر سلطنتی بلکه تا حرمسرای سلطان راه یابد و خود را تا منصب وزارت و صدرات ارتقاء دهد. اما این تصور در شفاعت شافعان روز محشر هیچگونه راه ندارد زیرا آنجا عذاب و ثواب بر حسب لیاقت و شخصیت محصله هر کس است، یعنی ترقی کمال روحی اگر کسی معذب است برای ملکات خبیثه‌ایست که در نفس او حاصل شده است. فرضاً که او را بباغ بهشت برند از آن هیچ‌گونه لذتی نخواهد یافت و مانند مریضی است که تمام جهاز هاضمه و دستگاه گوارش و مذاق خود را از دست داده باشد، چنین کسی از دیدن غذاهای لذیذ و مطبوخ که برای تندرستان سالم لذت بخش است چه لذتی خواهد برد!؟ و مرد غمگین و پیری که تمام قوای جنسی

خود را از دست داده، حتی لمس و بصری هم برای او باقی نمانده است چه لذتی از دیدن چیزهای قشنگ به حاصل می‌شود؟ در قیامت سنت خداوند هیچ کمالی آنی و خلق الساعه بکسی نمی‌بخشد که مجرمی را که گناه تمام مذاق معنوی او را از بین برده است و بجای آن ملکاتی زشت جانشین شده است فوراً او را تبدیل به یک شخص متقی دارای کمالات معنوی کند که در طی سالیان دراز با عبادت و ریاضت جهاز هاضمه‌ی روحش برای بلعیدین غذاهای معنوی بهشتی آماده و حریص و پر اشتها است. مثل معروف بابا طاهر شود که می‌گفت: «اَمسیتُ کُردِیًّا وَ اَصبَحتُ عَرَبِیا». یعنی: شبانه کُرد بودم و صبح کردم در حالیکه عرب بودم)! نه خیر: چنین طفره‌ای در طبیعت عالم نیست. برای درک و حیازت آن مقام عبادت و ریاضت لازم است و تحصیل چنین کمالات فقط دار دنیاست چنانکه امیر المؤمنین ؛ فرمود: «اَلیوَمَ عَمل وَلاحساب وغدا الحساب ولاَ عَمل». یعنی: «امروز در دنیا عمل است و حسابی نیست و فردا (قیامت) حساب است و دیگر جای عمل نیست». خطبه 42 نهج البلاغه). دین اسلام دین بود او برهما نیست که برای تحصیل مقام قرب و عروج بمعارج انسانیت و معنویت قائل به نسخ و عودت باشد که انسان برای رسیدن به آن مقام چندین بار بدنیا بیاید و بر گردد! تا سر انجام لایق مقام قرب بوسیله ریاضتها و مشقتها که در این عالم متحمل می‌شود بگردد. نه خیر چنین نیست زندگی در دنیا همین یکدفعه و تحصیل کمالات در همین چند روزه است. هر چه شدی، شد.

چه رفتی از جهان یکباره رفتی   دگر هرگز بعالم در نیفتی

روزی است که انسان آرزو می‌کند اما افسوس که دیگری جای حسرت است و کار تمام: [illegible] (مریم/39). یعنی: «(ای محمد)، این مردم را از روز حسرت بترسان از آن وقتی که دیگر کار از کار گذشته است».

(مؤمنــون/98-99) یعــنی: «وقتیکه به یکی آنها مــوت آید [آن شخص مقصر] خواهد گفت: پروردگار من مـرا برگـردان بـدنیا شـاید کـار خـوبی کنم! نه چـنین اسـت، این سـخنی است که فقط او می‌گویـد». مقامـات اخـروی به همـان درجه‌ایست که انسان در این عالم تحصیل کـرده است و خلق الساعه نیست که بشفاعت حاصل شود.

آری نیل مقامات و درجات اخروی خیلی مشکلتر از وصول بمقامات و مناصب دینوی است. همچون مقامات و ترقیات علمی که آن را نمی‌توان آناً و بغتةً به کسی تفویض کرد بلکه باید سالها زحمت کشید و خون دل خورد تا بدان نائل شد.

آری درجات اخروی چنین است که با سالها عبادت و ریاضت می‌توان بمعرفت و مقامات معنوی ارتقا یافت.

چنانکه می‌فرماید: (انعام/132). یعنی: «برای هر کسی همان درجه‌ایست که بوسیله عمل نایل شده است کند». (نجم/39) یعنی: «و اینکه انســان را نیست جز آنچه کوشش کنــد».

(اســراء/19–ــ 21). «و آن کس که سرای آخـرت را بطلبـد، و بـرای آن سـعی و کوشش کنـد- در حالی که ایمان داشته باشد- سعی و تلاش او، (از سـوی خـدا) پـاداش داده خواهد شـد. هر یك از این دو گـروه را از عطـای پروردگارت، بهـره و کمك میدهیم و عطـای پروردگـارت هرگز (از کســی) منع نشــده است. بــبین چگونه بعضی را (در دنیا بخاطر تلاششـان) بر بعضی دیگر برتـری بخشـیدهایم درجـات آخرت و برتریهایش، از این هم بیشتر اســت!». (احقاف/19) (یعنی: «و همه را برای اعمال که کردند درجاتی است و [خـدا پـاداش] کارهـای آنـان را تمـام دهـد». (مجادله/11).

(طه/75-76). یعنی: «کسیکه در محضر عدل الهی حاضر می‌شود درحالیکه مؤمن باشد و کارهای خوب انجام داده باشد چنین کسانی برای ایشان درجاتی بسیار عالی است بهشتانی که از زیر قصرها و درختهای آن نهرهای جاری است که در آن همیشه جاویدانند اینگونه کرامتها پاداش کسانی است که خود را پاکیزه و شایسته کرده باشد».

و آیات دیگری که مفهوم این معنی است که درجات بهشت و درک لذات آن بقدر استعدادات و کمالاتی است که انسان آن را در دنیا کسب کرده است. این آیات بروشنی می‌رساند که در دستگاه آفرینش گزاف و طفره نیست و حساب آخرت خیلی دقیقتر از حساب دنیاست. اگر در این دنیا تقسیم روزی بتقدیر خدا است اما در آن دنیا هر کس در گرو اعمال خود است. (طور/21). یعنی: «هر شخصی در خور وگرو کار کرد خود است». (مدثر/38) یعنی: «هر نفسی بدانچه کسب کرده مرهون است». فرضا که شفاعتی باشد بوسیله‌ی شفاعت نمی‌توان بدرجات عالی جنّت که فقط بطّی مقامات انسانیت بوسیله‌ی عبادت است راه یافت. این کمال باید در نفس انسان بوسیله‌ی علم و عرفان و عبادت و احسان حاصل شده باشد و خلق الساعه نیست. واقعاً جای تعجب است که چگونه شخص عاقل از خود و هدف خلقت خود غافل باشد با اینکه در دنیا بهر مقامی که می‌رسد به آن قانع نشده در صدد احراز مقام دیگر و بالاتر است. با اینکه مقامات دنیا هر چه باشد فانی و هیچ است اما در کسب مقامات اخروی که ابدی و جاوید است مغرور بشفاعت آنچنانی شود که هیچ اصل و پایه‌ای از نظر عقل و شرع ندارد و ساخته و پرداخته اوهام و خیالات غافلان با مکر و شیطنت دشمنان اسلام است که مسلمین را به چنین روز سیاهی بنشانند چنانکه مشهود است که امروز هیچیک از احکام حیات بخش اسلام در بین مسلمین نه تنها عملی نیست بلکه از آن حتی نامی در میان مسلمین

نیست. چون احکام دفاع، و جهاد، و حکومت، و اتحـاد، و اکـثر آنچه بنـام دین صـورت می‌گـیرد سـاخته و پرداخته غالیـان و دجالان است و با انجام آنگونه بدعتها تصـور می‌بیننـد: [illegible] (کهــــــف/103-104). یعــنی: «بگــو: [ای محمــد] آیا شــما را خــبر بــدهیم برزیانکارترین کسان؟ کسانیکه کارهای انجـام می‌دهنـد؟ آنـان کســانیند که نتیجه اعمالشــان در همین زنــدگی دنیا هم هیچ و بی‌فائــده است و معهــذا می‌پندارند که بهــترین کارها انجــام می‌دهند»!!

حقیت شـفاعت همـان است که قبلاً عـرض شد که فرشـتگان مجـول بخـیر بـرای مؤمـنین و پـاره‌ای بـرای تمـام اهل زمین می‌کشد و در ســوره‌ی غــافر می‌فرمایــد: [illegible] (غافر/7) و در سوره‌ی شوری می‌فرماید: [illegible] (شــوری/5).

اما این اسـتغفار و شـفاعت آنـان در حق تمـام مـردم جهـان نفعی نخواهد داشت جز برای کسانی که پروردگـار مهربـان از ایشــان راضی باشد چنانکه آیه‌ی شــریفه 26 ســوره‌ی نجم می‌فرمایـد: [illegible] یعنی: «چه بسـیار از فرشـتگان که در آسـمانند که شفاعت‌شـان سـودی نمی‌بخشد مگر پس از آنکه خــدا اذن دهد بــرای کســیکه بخواهد و از او راضی باشــد». و این شــفاعت حــتی شــامل پیغمــبران هم می‌شود زیرا آنان نیز [illegible] اند. و خود آن حضـرت از امت چـنین خـواهش داشت که می‌فرمـود: **«إن ربي قـد وعدني درجة لا تنـال إلا بـدعاء أمـتي»**. و چـون چنانکه دیـدیم و قبلا هم آوردیم فرشـتگان آسـمان بـرای عمـوم اهل زمین خـــیر خـــواهی و اســـتغفار می‌کنند چنانکه در آیه‌ی 5 سوره‌ی شوری می‌فرماید: [illegible] (شــورای/5). خــبر حمله عــرش که فقط برای مؤمنین استغفار می‌کنند چنانکه در سـوره‌ی غـافر آیه‌ی 7 و8 می‌فرمایـــــــد: [illegible]

(غافر/7-8). یعنی: «فرشـتگان که عـرش خــدا را حمل می‌کنند و فرشــتگانی که در پــیرامون عــرش هستند طلب آمرزش می‌کنند از برای کسانیکه ایمان آورده‌اند [بدین بیان که] پروردگار تو هر چـیزی را از حیث علم وسـعت بخشیدی و همچنین از حیث رحمت، خدایا بیامرز کسانی را که توبه کردند و پـیروی راه [دین] تو را کردند و آنـانرا از عـذاب دوزخ نجـات بخش و نگاهـدار، پروردگـارا! آنـانرا به بهشـتهای بی‌زوال که به ایشـان وعـده فرمـوده‌ای در آور و نـیز هر کس که راه اصلاح گرفت از پدران ایشان و ذریات ایشان، همانا که تو قدرتمند و حکمت مداری».

پس شفاعت و خیر خواهی و دعای فرشتگان غیر حمله عرش که برای عموم اهل زمین است موقوف به اجازه امر بعد الحضر نیست وقتی شامل کسانی از اهل زمین می‌شود که آن کس خود قابل و مستحق و لایق آن شفاعت و استغفار عمومی کرده باشد. و چون این کیفیت با پیدایش وجود آمدن افراد وطی آن مقامات بتدریج و تناوب صورت می‌گیرد و علی الدوام در وقوع انجام است بهمین جهت است که آن شفاعت هنگامی نافع می‌شود که پروردگار جهان به آن وعد که یکی بعد از دیگری طی آن مقام می‌کنند اجازه انتفاع و استفاده می‌دهد لذا کلمه‌ی (یستغفرون) بصورت مضارع آمده است که تدریج و توالی را می‌سازد.

حقیقت شـفاعت همـان است که در صـفحات قبل بعـرض رسید که همان اسـتغفار و طلب آمرزشی است که فرشـتگان و پیغمبران یا مؤمنین درباره‌ی یکدیگرمی‌کنند[1]. و چون انجام شـفاعت بـاذن پروردگـار است که خـدا می‌فرماید:

---

[1] (?)-یادآوری این نکته لازم است که چنانچه که پیغمبر ص مأمور بشفاعت برای امت است. امت نیز مأمور بشفاعت برای پیغمبر ص است، که به پیغمبر خود هم طلب شفاعت کند. زیرا خود رسول الله ص فرموده اند: «إن ربي قد وعدني درجة لا تنال إلا بدعاء أمتي».

(طه/109). پس شرط مهم آن این است که خدا قبلاً یعـنی در دنیا به فرشـته یا پیغمـبر یا مـؤمن اذن شـفاعت (طلب آمـرزش) داده باشد و گرنه شفاعت در روز قیامت نفع نخواهد داد لذا با صیغه‌ی ماضی می‌فرماید: خدا چـنین اذنی را به فرشتگان داده است چنانکه در سوره غافر می‌فرماید: و به پیغمـبران خـود نـیر چـنین اذن و اجـــازه‌ای داده است چنانکه در ســــوره‌ی محمد آیه‌ی 19 می‌فرمایــــــد: یعـــنی: «پس بـــدان که جز ذات احـدیت خـدا نیست و بـرای گناهـان خـود و بـرای مؤمـنین و مؤمنات آمرزش بخواه». این همـان اذن بلکه امـری است که پروردگار برای شفاعت به پیغمبرش داده است.

و در سوره‌ی نـور آیه‌ی 62 می‌فرماید: یعنی: «برای ایشـان [مومـنین] آمـرزش بخواه از خدا زیرا خداوند غفور و رحیم اسـت». و در سـوره‌ی آل عمـران آیه‌ی 159 می‌فرمایـد: یعـــنی: «از ایشـــان عفو کن و بـــرای ایشـــان آمـــرزش بخـواه». و در سـوره ممتحنه آیه‌ی 12 می‌فرمایـد: «با زنـــان مؤمنه بیعت کن و بـــرای ایشـان آمـرزش بخـواه از خـدا». و حضـرت ابـراهیم بخداوند عـرض می‌کنـد: (ابراهیم/41) یعنی: «پروردگار مـا: مـرا و پـدر و مــادر مــرا و مؤمــنین را در روزی که حســاب بر پا می‌شــود بیامرز»!

و حضرت نوح ؛ برای خود و پدر و مادر و مؤمنیـنی که جـزو خانواده‌ی او بوده و بر جمیع مؤمنین و مؤمنات دعا کرده بخدا عـرض می‌کنـد: (نوح/28).

پس همچنانکه در صفحات قبل توضیـح دادیم اسـتغفار و طلب آمرزش که همان شفاعت است پس از اذن خـدا جز دربـاره‌ی

مؤمنینی که مرضی خدا باشند و بتوان گفته‌ای در بـاره‌ی آنـان پذیرفت سودی ندارد. چنانکه همین استغفاری که فرشـتگان و پیغمبران در باره‌ی مؤمـنین مأذونند بر فـرض انجـام دربـاره‌ی کفار و منافقین و کسانیکه با معصیت زیاد دربـاره‌ی خـود ظلم کرده‌اند هیچ سودی ندارد و دعای پیغمبران و شـفاعت ایشـان هیچ نفعی نمی‌بخشد چنانکه در آخر همین آیه‌ی شـــــریفه 28 سوره‌ی نوح می‌فرماید: و بر رســـول خـــدا می‌فرماید: (منـافقون/6). و نـیز می‌فرماید: (توبه/80). «اگر آمزرش خواهی برای آنها هفتاد مرتبه هم هرگز خداوند آمرزش نمی‌کند برای آنها». پس شـفاعت جز در بـاره‌ی مؤمـنین که مرضی خـدا باشـند و خدا قبلاً بر رسول خود و فرشـتگان و مؤمـنین اذن داده باشد که در باره‌ی آنان استغفار نمایند سودی نـدارد و این شـفاعت بی‌بام و دری که گشوده شده است جز غرور شـیطانی نیست که: (نســاء/120). پــاره‌ای از مثبــتین شــفاعت از تنگی قافیه و نبــودن دلیل روشــنی در قـرآن مجید در موضـوع شـفاعت متثبت شـده‌اند، بپـاره‌ای از توهمات از مفاهیم آیاتی مانند این آیه‌ی شریفه‌ی 48 سـوره‌ی مـــدثر که می‌فرمایـــد: «آن روز شفاعت شـافعین [کـافران] را سـودی نمی‌دهـد» یا آیه‌ی شریفه‌ی (100-101 سوره‌ی شعراء). . یعنی: «برای ما از شـفاعت‌کنندگان کسی نیست و دوست گرمی نداریم».

که از آنها استدلال می‌کنند باینکه پس شفاعتی در روز قیامت هست لکن برای کفار از آن نفعی نیست با اینکه جواب اینگونه پندارها را در صفحات گذشته دادیم که در آن روز صدیق و حمیمی نیست نه برای غیر آنها که همچنین شفاعتی نه برای کفار نه برای غیر آنها که: (بقره/254). یعنی «روزی که نه خلتی دوستی و نه شفاعتی هست». باید توجه داشت که کلمه

شفاعت در آیه‌ی شریفه‌ی نکره در سیاق نفی است که شامل
تعمیم جمیع انواع شفاعت است یعنی در روز قیامت هیچگونه
شفاعتی نیست. و در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن اثبات شفاعت
حتی بطور کنایه هم در روز قیامت برای هیچکس نشده است.
اما چون عاشقان کذائی می‌خواهند از مفهوم مخالف این
آیات اثبات شفاعت نمایند می‌گوئیم. مگر آنجا که خدا در
وصف قیامت می‌فرماید:
(شعراء/88). «روز قیامت روزی است که در آن روز هیچ
مال و فرزندانی نفع نداشته و نمی‌دهند». مگر در آن روز
مالی یا فرزندانی هست که نفع نمی‌دهند؟ مالی وجود ندارد
که نفعی بدهد یا ندهد یا در آنجا که می‌فرماید:
(بقره/48). یعنی [در روز قیامت از هیچکس]
«فدیه و قربانی و عوض قبول نمی‌کنند». مگر در آن روز
فدیه‌ای یا قربانی یا عوضی هست که قبول کنند یا نکنند؟ یا
اینکه می‌فرماید:
(معارج/11). یعنی: روز قیامت روزی است که
«گناهگار دوست می‌دارد که برای نجات از عذاب آن پسران
خود را بفدیه بپردازد». مگر در آنروز برای کسی پسرانی
هست که می‌توان بفدیه داد؟ و مگر از کسی فدیه می‌پذیرند
که از مجرم نمی‌پذیرند؟ پس در حقیقت سالبه‌ی بانتفاء
موضوع است. شفاعتی نیست که نفع بدهد یا ندهد چنانکه
مالی نیست تا اینکه نفعی بدهد یا ندهد. فرزندی در اختیار
کسی نیست که آنرا فدیه کند تا اینکه فدیه قبول کنند یا نکنند.
صدیق حمیمی‌برای هیچکس نیست. نه تنها برای کفار نیست.
همچنین شافع برای هیچکس نیست تا برای کفار و گناهگار
باشد یا نباشد. اما از آنجا که روح طمع در انسان قوی است
از داغ کردن خر بوی کباب می‌شنود.. و از شنیدن نام شفیع
بطمع شفاعت آن هم آن چنان شفاعت بی‌بام و در می‌افتند.
خصوصا که شیطان هم کمک می‌کند پس اینگونه آیات در بیان
شدت عذاب روز قیامت و بیچارگی انسان است نه اثبات
شفاعت.

در قرآن مجید هیچ آیه‌ی و اشاره‌ای در خصوصی شفاعت در دنیا و آخرت برای انبیاء جز استغفار برای مؤمنین نیست.

مگر آنچه در باره‌ی ابراهیم ؛ و شفاعت برای قوم لوط یا آن چه در باره‌ی نوح و پسرش در سوره‌ی هود آمده است که می‌فرماید از آیه‌ی 36 ببعد: ﴿[illegible]﴾ (هود/36-37). یعنی: «بنوح وحی شد که دیگر از قوم تو هیچکس ایمان نخواهد آورد جز کسانی که قبلاً ایمان آورده‌اند. پس اندوهگین مباش بدانچه آنان می‌کنند [از تکذیب رسالت و اهانت و اذیت تو] و در تحت نظارت و مراقبت ما و دستور ما کشتی بساز و در باره کسانی که ظلم کرده‌اند مرا مورد مخاطبه [و تضرع و التماس شفاعت] مکن زیرا اینان غرق شده گانند». یعنی حجت خدا بر اینان تمام است و دیگر شفاعت و دعا و استغفار در باره‌ی آنان مؤثر نخواهد بود. آنگاه داستان ساختن کشتی و مسخره و استهزاء قوم نوح؛ را بیان می‌کند در آیه‌ی 42 می‌فرماید: ﴿[illegible]﴾ (هود/42-44) یعنی: «و آن کشتی با جمیعتی که در آن بود در جریان است در امواجی که مانند کوهها بود در اینحال نوح ؛ پسر خود را صدا زد در حالیکه او در کناره‌ای بود که: ای پسرک من بیا با ما سوار کشتی شو و با کفار مباش گفت: بزودی جای در کوهی می‌گیرم که مرا از آب نگهداری کند نوح؛ گفت: امروز نگهدارنده‌ای از امر الهی نیست مگر آنکه را که خدا رحم کند و موج بین ایشان [کشتی نشستگان و آنانکه بیرون بودند] حائل شد و آن پسر از غرق شدگان گردید. و بزمین گفته شد: که آبهای خود را ببلع و بر آسمان گفته شد: که باران را قطع کن و آب در زمین فرو رفت و کشتی در کوه جودی قرار گرفت و گفته شد: [از مصدر جلال] دوری و هلاکت سزای

گروه ستمگاران است. در آیه‌ی 45.

(هود/45-47). یعنی: «نوح ؛ پروردگار خود را ندا داده عرض کرد پروردگارا! من همانا پسر من از خانواده‌ی من است [که مستحق نجـات اسـت] و همانا وعـده‌ی تو [در نجـات خـانواده‌ی من] حق است و تو بهـترین حکم کننـدگانی [خـدا] گفت: ای نـوح او از اهل تو نیست او بد کردار است پس در چـیزی که تو را بـدان علمی نیست از من درخواست مکن من تو را مـوعظه‌ی می‌کـنیم تا جاهل نباشی [نـوح ؛] گفت: پروردگـارا من بتو پنـاه می‌بـرم از اینکه از تو درخواست کنم چـیزی را که بـدان مـرا علمی نیست و اگر تو مرا نیامرزی و رحم نکنی همانا من از زیانکارانم»!

این حقیقت قرآنی بخوبی می‌رساند که: اولاد در دربار عزت و جلال الهی هیچ قربت و قرابـتی جز ایمـان و تقـوی نیست و اصل و نسب و پیغمر زادگی هرگـــاه تقـــوای نباشد کمـــترین ارزشی را نـــدارد، ثانیـــا: شـــفاعت هیچ پیغمـــبری در بـــاره‌ی مجـرمی یا کـافری کمـترین فائـده را نخواهد داشت چنانکه در باره‌ی شفاعت ابـراهیم ؛ بـرای قـومی لـوط در سـوره‌ی هـود آیه‌ی **75ـ**

(هـود/74 76). که شـفاعت ابـراهیم ؛ دربـاره‌ی آنـان پـذیر رفته نشد بلکه اصـلاً در هیچ پیغمبری شفاعت باین معنی وجود ندارد. و اگر اسـتغفار و دعا را شـفاعت بـدانیم جز دربـاره‌ی افـراد شایسـته اثـری نخواهد بخشید.

ثالثـــا: اســـتغفار که همـــان شـــفاعت است باید دربـــاره‌ی اشخاصی باشد که علم به ایمـان و عمل صـالح او فی الجمله داشته باشد و گرنه دعا و شفاعت درباره‌ی کسانی که علم به نیکی ایشان نداریم یا ببدی آنان تا حدی واقفیم عمل خطاست و مـــورد ملامت پروردگـــار عـــالم است و چنانکه می‌دانیم

شفیعانی که مغرورین می‌پندارند هیچکدام با احوال امت خـود علم ندارند تا روز قیـــامت از آنـــان شـــفاعت کنند چنانکه در سـوره‌ی مائـده آیه‌ی 109 می‌فرمایـد: یعنی: «در روز قیـامت که خـدا پیغمـبران را جمع می‌کند می‌فرمایـد: شـما پیغمـبران به چه نحو و به چه کیفیت اجـابت شـدید [و امتثـان از شـما تبعیت کردنـد]؟ می‌گوینـد: ما هیچ علمی‌بدان نداریم همانا تنها تو دانـای غیبها هسـتی». و در دنیا نیز باعمال امت خود اطلاعی نداشته چنانکه در سوره‌ی شعرا آیه‌ی 111 در داســتان نــوح؛ می‌فرماید: (شعراء/111-113). و در سوره‌ی انعام آیه‌ی 50 نیز نـوح ؛ می‌گوید: . پس او از خـــــود نفی علم می‌کند از اعمال امت. و خدائی متعـال در سـوره‌ی توبه آیه‌ی 102 به پیغمبر اســلام می‌فرماید: پس پیغمـبر به منـافقین مدینه علم ندارد و صالح و طالح را نمی‌شناسد و خدا نیز به او می‌فرمایـــد: (الاســـراء/36). با این کیفیت چگونه ممکن است کســــانی را که نمی‌شناسد از ایشـان شـفاعت کنـد؟ با صـرف نظر از اینکه اصـلاً شـفاعتی نیست و اگر هست دربـــاره‌ی پیغمـــبر و امـــامی از هیچ آیه از آیات الهی صراحت حتی کنایه‌ای نیست و اگر شـفاعت همـان اســتغفار است آن هم دربـــاره‌ی مؤمـــنین است نه فاســقین چنانکه شرح آن گذاشت!

خلاصه‌ی بحث شفاعت

1- مسئله شفاعت که در امت اسلام عموماً و در مذهب شیعه خصوصاً بشرحی که رایج است هیچ مایه‌ای از عقل و پایه‌ای از شرع ندارد و یقیناً بدینصورت از امم و ملل منسوخه و باطله‌ی ادیان قبل از اسلام داخل شده است و یا دشمنان اسلام جعل کرده‌اند چنانکه شرح آن گذشت کتب ملل و نحل

و تحقیق در مذهب و کیشهای خاموش و فراموش ضامن بیان حقیقت این مطلب است.

2- شفاعت بدین‌صورت و کیفیت از طرز شفاعت مقربان سلاطین جبار که امر و اراده‌ی مستبدانه‌شان دائر مدار خود خواهی و اجرای خشم و شهوت ظالمانه و جاهلانه آنان بود کپیه شده است و هرگز با اراده‌ی حکیمانه و مشیت عالمانه پروردگار جهان و آفریننده‌ی عالم امکان و سنت عادلانه آن موافق نیست و چنین تصور و نسبتی بخالق و صانع حکیم منتهای جهل و خدانشناسی است بتوضیح و تفصیلی که قبلاً آورده‌ایم.

3- اکثر آیات شفاعتی که در قرآن کریم است رد و دفع عقائد جاهلانه‌ایست که قبل از اسلام در بین مردم مخصوصاً بت‌پرستان جاهلیت شایع بود زیرا مشرکین و مجوس و تابعیون فلاسفه‌ی یونان و هند قائل به ارباب انواعی بودند که در دستگاه خلقت دارای قدرت و مشیتی هستند و خدایان باد و باران و جنگ و صلح و قطحی و فراوانی و مرض و صحت و امشاسپندان هر یک را در پست مخصوص خود دارای حکومت و استقلالی و عزت و احترامی می‌دانستند که از طرف خدای بزرگ به جهت تقرب و احترامی که دارند می‌توانند از خدا بخواهند که نفعی برای عبد خود جلب و یا ضرری را دفع کند لذا این فرق ضاله از معبودان خود می‌خواستند که نفعی را بشفاعت برای ایشان و ضرری دفع نمایند و خصوصاً مشرکین محبط نزول قرآن که اصلاً به آخرت ایمان نداشتند هرگز شفاعت اخروی را از شافعان نمی‌خواستند بلکه منظورشان منافع دنیا بود. دقت در آیات شریفه قرآن این معنی را بطور روشن بر طالبان واضح می‌کند چنانکه پاره از آن اشارت رفت.

4- آیات شفاعتی که در آن اشاره بنافع بودن آن در روز قیامت است شفاعتی است که فرشتگان آسمان و پیغمبر و مؤمنان بوسیله‌ی استغفار درباره‌ی مستحقین آن انجام می‌دهند و این گونه شفاعت چنانکه قبلاً شرح داده‌ایم دارای

اصول و شرائطی است که اولا شخص مشفوع له لیاقت و استحقاق شفاعت و استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان را داشته باشد، یعنی مؤمن و مرضی خدا باشد.

ثانیاً: خدای متعال اذن و اجازه برای استغفار و شفاعت او بدهد چون: [illegible] و یا [illegible].

ثالثاً: این شفاعت و استغفار در همین عـالم صـورت گـیرد وگرنه در قیــامت شــفاعتی نیست [illegible] (بقره/254). و شفاعت و استغفار فرشتگان و پیغمـبر و مؤمــنین در دنیاست که در روز قیــامت بحــال آن کســیکه دربــــاره‌ی او اســــتغفار شـــده است نفع می‌بخشد و آیه‌ی شـــــــریفه‌ی: [illegible] (طــه/109). متضــمن این حقیقت است و در آیـات شـریفه اصـلاً اشـاره‌ای بوقـوع شـفاعت در قیـامت نیست بلکه سخن از نافع بودند و نبودن آن است.

5- احادیثی که در کتب اخبار در باب شفاعت آمده است جمیعا از درجه اعتبار و صحت خالی است چنانکه شرح آن گذشت.

6- انگیزه‌ی وسعت و گسترش موضوع شفاعت بدین کیفیت که رایج است بطور حتم از ناحیه غالیان و دشمنان اسلام است تا بدین وسیله مسلمانان را از توجه بقرآن و اِنذارات آن غافل کرده و در فسق و فجور و اجرای شهوات مُنهمِک نموده از فعالیت و فداکاری و اجتناب و احتیاط از معاصی باز دارند تا از جهاد و جانبازی باز داشته از یکطرف آنان را از ترویج دین مبین متوقف کرده و از طرف دیگر به تنبلی و تباهی و غرور به فساد و اضمحلال تشویق نمایند چنانکه این مقصود برای ایشان حاصل است!

7- مبلغین سوء از طرف دشمنان اسلام دانسته یا ندانسته از شفاعت چنینی تبلیغ و تائید کرده و روح طمع و طبیعت حیوانی از آن استقبال و بهره‌وری می‌کند و گرنه اندک تعقل و تفکر و تدبر در آیات قرآنی مراتب معروضه را تصدیق می‌کند.

شفاعتی در قرآن است

شفاعتی که قرآن کریم ضامن بیان آن است نه تنها چون شفاعت مشهور غرور انگیز نیست بلکه خود بهترین وسیله‌ی تربیت و تعالی و خشیت خیز است و موجب و مشوق حسن اعمال و صالح افعال است بدین شرح:

در کتـاب مجید آسـمانی دین توحید همه‌ی حـول و قـوت و اراده‌ی و مشیت علی الخصوص در روز قیـامت خـاص خـدای رب العالمین مالک یـوم الـدین است و هیچیک از آفریـدگان از ملائکه‌ی مقربین و انبیای مرسلین و اولیـای صـالحین را در آن روز آن نیرو و توان نیست که کلمه‌ای بزبان آورند: (نبـأ/38). «روزی است که روح و فرشـتگان بحالت صف برخیزند و سخن نگویند مگر آنکه خدای رحمن باو قبلاً اجـازه داده و او سـخن بصـواب گفته باشـد»! (یس/65). «روزی که بر دهانهای‌شـــان مهر زنیم و دستهایشــان با ما سـخن گویند و پاهایشــان بدانچه که کرده‌اند گواهی دهند».

در منطق قرآن به هیچیک از بندگان خدا از پیغمبران و پیشوایان و صالحان وعده‌ی شفاعت داده نشده است سهل است بلکه شفاعت پاره‌ای از انبیا حتی برای نزدیکان و اقربای ایشان رد شده است چون شفاعت نوح ؛ برای پسرش و شفاعت ابراهیم ؛ برای پدرش و نیز شفاعت آن‌حضرت ؛ برای قوم لوط و شفاعت رسول اکرم برای پاره‌ای از اقوام و یارانش.

شـفاعتی که قـرآن بـدان صـراحت دارد عبـارت است از اموری که به پاره‌ای از فرشتگان و قوای مدبره‌ی عـالم بـاذن پروردگار داده شده است که نظام طـبیعت را تـدبیر و کارگـاه خلقت را بدستور رب قدیر تقدیر می‌کنند و همین قوای خـیره هستند که پاره‌ای از آنـان چـون حمله‌ی عـرش بـرای مؤمـنین خیر خواهی کرده و برای ایشان اسـتغفار می‌کنند و فرشـتگان دیگر که برای عموم اهل زمین بوسـیله‌ی اسـتغفار و شـفاعت می‌کنند هر چند آنان در این عـالم روی طـبیعت ملکـوتی خـود

خـیر و خـوبی و شـفاعت و آمـرزش بـرای همه‌ی اهل زمین بخصـوص بـرای مؤمـنین می‌خواهند و حـتی انبیـاء واولیـاء هم شامل است. اما آن استغفار و شفاعت فقط خاص مستحقان و صـاحبان لیـاقت از بنـدگان خـدا می‌شـود: ﴿[illegible]﴾ (نجم/26). یعـــنی: «و ای چه بســـیار از جنس فرشته که در آسمانها [برای اهل زمین] شفاعت می‌کند، لکن شفاعت آن فرشـتگان چـیزی را کفـایت نکند فائـده‌ی نداشـته باشد مگر پس از آنکه خد اجازه دهد بـرای کسـانیکه بخواهد و بپسندد».

شفاعتی که قرآن برای آدمیان قائل است همان اسـتغفاری است که فرشتگان و پیغمبر برای مؤمنین امت خـود، مؤمـنین بـــرای یکـــدیگر می‌کنند آن چنانکه شـــرح آن گذشت بدســـتور خدای رحمن و باذن پروردگار عالمیان است. چُون: ﴿[illegible]﴾ (محمـد/19). ﴿[illegible]﴾ (ممتحنه/12). ﴿[illegible]﴾ (حشر/10).

و اینگونه شفاعت و استغفار که بدستور پروردگار است فقط در دنیا که دار عمل است انجام می‌شود و نتیجه‌اش در قیامت عائد مستحق آن می‌گردد. نتیجه اینگونه شفاعت آنست که مؤمنین بقرآن در زمان حیات و زندگی در دنیا سعی می‌کنند تا با اعمال حسنه و اخلاق فاضله خود را مستحق استغفار پیغمبر و مؤمنین کنند تا مرضی خداوند جهان و مشمول استغفار ملائکه و پیغمبر و مؤمنان گردند، نه اینکه بغرور شفاعت کذائی در وادی فسق و فجور و اجرای شهوات ارتکاب محرمات خود را مستحق عذاب ابدی الهی گردانند و آن همه نکبت و ذلت در دنیا و آخرت نصیب خود و ملت نمایند چنانکه مشهود است!

نتیجه‌ی اینگونه شفاعت آن است که در عالم وجود و جهان بود و سجود جز به یک معبود که پروردگاری و آمرزگاری خاص اوست روی نیاورند و انداد و شرکائی خیالی همچون بت‌پرستان برای خود و خدا نتراشند و موحد حقیقی باشند.

نتیجه اینگونه شفاعت آنست که هر فردی سعی کند که اوامر شرع را چنانکه باید رعایت کند و با مردم آنچنان رفتار نماید که پیغمبر و مؤمنین از صمیم قلب برای او طلب آمرزش کرده در معاشرت و معاملت از او راضی بوده در حیات و ممات او را بخیر و خوبی یاد نمایند. باشد که مشمول شفاعت و استغفار ایشان شود و نتیجه همین شفاعت است که در آخرت موجب نجات و تخفیف عذاب و رفع درجات او می‌شود و باز همین شفاعت است که شامل حال مجرمین و کفار نمی‌شود. و در روز قیامت آن همه استغفار فرشتگان و شاید آدمیان نافع نیفتد □□□□□ □□□□□□□□□□□□ □□□□□□□□□ □□□□□□□□□□□□□□ □□□□□□□□□□□ □□□□□□ (مدثر/48).

آری، اینگونه شفاعت است که موجب ترقی نفس و علو روح مؤمن شده او را لایق همنشینی مؤمنان و صالحان می‌کند و با منطق قرآن و عقل و وجدان سازگار است و بغیر آن جز القائات شیطان و فریب دشمنان نیست.

و الحمد الله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله والسلام علینا وعلی عباد الله الصالحین ورحمة الله وبرکاته.

خوانندگان آثار ما این کیفیت را درک کرده‌اند که مطالبی که در تألیفات ما می‌آید غالبا برخلاف مشهور چون مسئله‌ی زکات و خمس و حکومت و شفاعت و زیارت و ولایت و امثال آن وهمین مسائل است که مخالفین آن از عهده‌ی مقابله و دفاع از عادات و اعتیادات خود که بر خلاف حق است و اینان آنها را اعتقادات خود قرار داده‌اند بر نمی‌آیند لذا در مخالفت تا سرحد سب و تهمت و ضرب و قتل ما بر می‌آیند. برای روشن شدن حقیقت بر خوانندگان خود که بر این مطالب اطلاع و تسلط کامل ندارند می‌گویم: کسانیکه دچار چنین شبهاتی می‌شوند و شهرت را بجای حقیقت می‌پذیرند باید پاسخ آن را از فرمایش حضرت متولی الموحدین امیر المؤمنین علی □ در یابند که در جواب کسیکه به آن حضرت در

خصوص جنگ و قتال با طلحه و زبیر اشکال کرد که چگونه با این دو شخصیت که حیث شهرت و فضیلت در آن زمان‌شان حضرت ادعای برابری و شاید حتی ادعای برتری داشته‌اند به جدال پرداخت؟ فرمود: حق به رجال شناخته نمی‌شود بلکه رجال را باید بوسیله‌ی حق شناخت، حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی «اعرف الحق تعرف أهله». اگر حق را با میزانی که در اختیار دارید (عقل و قرآن) بشناسید آنگاه اهل حق را خواهید شناخت. در آن صورت عادت و شهرت بر شما حکومت نخواهد کرد

مثلا در همین مسأله‌ی شفاعت شما می‌بینید چنین برداشتی که از آن معمول و مشهور است بر خلاف نظام جهان و حکمت آفریننده‌ی حکیم و مهربان است و در آیات شریفه قرآن حتی اشاره‌ای به وقوع شفاعت در قیامت نیامده است. بلکه کلمه‌ی لا شفاعة آمده در صورت نکره در سیاق نفی است که تعمیم در عدم انواع شفاعت است و تنها مسئله‌ی که قرآن باین موضوع عنایت دارد عدم نفع شفاعت در قیامت برای کسانیست که از طرف خدا بدان قبلا اذن داده نشده است و مشفوع له مرضی خدا نیست. و این حقیقت است که صفحات قبل حاوی شرح وتوضیح آن است.

با مطالعه و دقت در این مسئله و خالی داشتن ذهن از مشهورات و خرافات رایجه و سلطه‌ی حکومت عقل و وجدان در روشنایی هدایت قرآن حقیقت مطلب چون آفتاب در نصف النهار بر خواننده و جوینده حق آشکار خواهد شد. همچنین سایر مطالبی که فوق به آنها اشاره شد که ما بتوفیق و هدایت الهی بتشریح و توضیح آن پرداختیم.

«وما توفیقی إلا بالله علیه توکلت وإلیه أنیب».

احذروا على شبابكم الغلاة لا يفسدوهم لا يعلمون فإن الغلاة أشر من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا.

الإمام الصادق ؑ- أمالي طوسي

راه نجات از شرّ غُلات

قسمت پنجم

بحث غُلات

راه نجات از غُلات

بسمه العلي الأعلى

(مائده/77).

(نساء/171).

با مطالعه‌ی مختصری در تاریخ ادیان بروشنی معلوم می‌شود که بدترین آفتی که حقایق دینی را هر زمان تهدید می‌کند مبتلی شدن به آفت غلو و خرافات است و این آفت از چند جهت و به چند علت متوجه هر دین حقی است:

اول: علت آن از جهت توجه شدید پیروان هر دینی است که با تمام خلوص و صفا و قدرت خود متوجه‌ی آن می‌شوند و بالمآل قدرتی عجیب و مهم و بالآخره بقول برنادشاو فیلسوف و شاعر انگلیسی: بزرگترین نیرو را تشکیل می‌دهند و همین پیش آمد سبب می‌شود که هر دینی از دو جهت مورد هجوم غلو و خرافات می‌شود.

جهت اول از ناحیه‌ی پیروان و دوستان آن دین که چون می‌خواهند عزت و عظمت آن دین را با اقوال و افکار خود بیشتر کنند لذا بر آن دین و اولیای آن پیرایه‌هائی از افسانه‌ها و خرافات می‌بندند تا بدینوسیله بزرگی و ارجمندی آن دین را که بالمآل ببزرگی و ارجمندی خودشان تمام می‌شود بچشم دیگران و مخالفین خود بکشند. جهت دوم از ناحیه‌ی دشمنان بزرگ و محیل آن دین که می‌خواهند با توسعه‌ی خرافات و ارتفاع غلو پیروان جدی و فداکار آن دین را از فعالیت و فداکاری درباره‌ی آن دین بازداشته به اعمال و افعالی که مخالف و مضرّ و ضد آن دین بوده وادارند. تا از یکطرف آن حمیت و جدیت پیروان را از اثر انداخته و از طرف دیگر به غرور آن غلو و پشت‌گرمی بموهامات تابعین آن دین را که معمولاً احکام و قواعدش بر خلاف مقتضیات نفسانی و هواهای شیطانی است به معصیت و فسق و فجور که هلاک و

فنای هر ملت و امتی در اینگونه امور است جری گستاخ گردانند.

دومین علت ابتلای ادیان حقه بغلو و خرافات: جهل و کوتاهای فکر اکثریت است که چون در هر جامعه‌ای اکثریت با طبقه نادان و سطحی است و حقایق دین همراه و همدوش حقایق جهان هستی و نظام لا یزال طبیعی است و نزول این معنی و حقیقت در ذهن اکثریت امکان ندارد مگر بممارست تدریجی و تدریب استمراری، و از آنجائیکه اکثریت را آن حوصله و قدرت و اصطبار در انتظار نیست که مراحل کمال را پله پله بپیماند تا به درجات عالیه‌ی حقایق ارتقائ نماید و می‌خواهد هر چه زودتر به مطلوب و مقصود خود دست یابد این است که معبود خود را هر چند بصورت گوساله‌ای در برابرش مجسم کنند بدان می‌گرود! اینست که در تاریخ ادیان می‌بینیم که آن دینی در جلب اکثریت توفیق یافته است که معبود را بصورتی محسوس و ملمسوس در دسترس مردم گذاشته است چنانکه سامری با ساختن گوساله‌ای زرین گوی سبقت را در این توفیق از موسی کلیم ربوده است. و از همین جهت است که افرادی که در صددند که از نیروی لا یزال اعتقادات اکثریت بهره برداری نامشروع و سوء استفاده کنند. با ساختن معبودانی چنین همواره موفق و مظفر بوده‌اند. و انبیای بزرگ و اولیای عالیمقدار که از روی اخلاص در صدد تکمیل و نجات مردم بوده‌اند همیشه مضطرب و مایوس گشته‌اند زیرا اکثریت را قدرت و توان دریافت حقایق عالیه دین نبود.

سومین علت در ظهور غلو و نشر خرافات آنست: که انبیا و برگزیدگان خدا که برای هدایت بشر بر انگیخته می‌شوند دارای مزایای خاص و مرجحاتی بالاختصاص می‌باشند که از حیث قدرت فکری و نیروی علمی بر سایر افراد برتری داشته و از جهت امتیاز و ارتقاء بمقام نبوت و پیغمبری از جانب خدا تصرفاتی در ممکنات از خرق عادات و ظهور معجزات می‌کنند که مردمی که از حیث شناخت جهان هستی در

پائین‌ترین طبقات و نازلترین درکاتند نمی‌توانند تحمل رؤیت این آیات را بنمایند. لذا بجای آنکه بخشنده این قدرت و منعم این نعمت ایمان آورده و تسلیم شوند که بنده‌ای ناتوانرا در مقابل اطاعت و عبادت بچنین رتبه و مقامی ارتقاء داده قادر است که بر مطیعان ثواب بی‌پایان بخشد و بر عاصیان عذاب فراوان وارد آورد و نیز خواست او از ظهور این معجزه آن بوده که بر کردار که بر بندگان الزام حجت و اتمام نعمت نماید. اما متأسفانه اینان مسحور این دیدار و مقهور این کردار گردیده نتیجه غلط گرفته و استنباط بد کرده‌اند بهر صورت اینها علتهای غلو و خرافات و جهشهای غرور انحرافات است.

شاید بهمین نظر و از همین رهگذر است که پروردگار عالم عموم اهل کتاب را که متدین بدین و شریعت و مؤمن بوحی و رسالتند از بین جمیع امم از فرزندان آدم مورد عتاب و شایسته خطاب دانسته می‌فرماید: [illegible] (نساء/171). «ای اهل کتاب، در دینتان غلوّ نکنید و درباره خداوند جز حقّ نگویید». و با مراجعه بتاریخ و مطالعه کتب آسمانی سایر ادیان می‌بینیم که بسیاری از آنان دچار غلو و خرافات گشته‌اند و از آن جمله اولیای هر دینی را بجای متابعت مورد معاشقت قرار داده آنانرا فرزندان خدا و کارفرمایان دستگاه خلقت دانسته‌اند. و با غلو درباره آنان خود را نیز از دیگران برتر دانسته بترتیت و تدریج هر روزی درجه‌ای از آنان به خیالات احمقانه خود بالا برده و خود را نیز بالتبع در مقامی عالیتر ارتقاء داده‌اند تا سر انجام خود جای فرزندان خدا را گرفته ولابد اولیای دین را بجای خدا نشانیده‌اند!! و این غلو در مذهب یهود بشهادت تورات و تلمود مشاهده می‌شود: چنانکه در سفر تکوین باب ششم می‌نویسد: «و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند بزیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردید پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشتن گرفتند... و بعد از

هنگامی‌که پسران خدا بدختران آدمیان در آمدند و آنها برای ایشان اولاد زائیدند». می‌بینید که در این آیات تورات فرزندان خدا که همان مؤمنینند که غیر آدمیان دیگرند که دخترانشان نصیب ایشان شده است. و در باب چهارم از سفر خروج از آیه‌ی 22 خداوند بموسی ؛ گفت:.. «و بفرعون بگو: خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل پسر من نخست زاده من است».

و در باب اول کتاب ایوب آیه‌ی 6 . «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا بحضور خداوند حاضر شوند». و در آیه‌ی 7 «هنگامی‌که ستارگان صبح باهم ترنم می‌نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند». و در مزامیر داود مزمور دوم آیه‌ی 8 «خداوند بمن گفته است: تو پسر منی امروز تولید کردم از من درخواست کن» و در باب چهل و سوم کتاب اشعیای نبی آیه‌ی 6. «مترس زیرا که من با تو هستم.. پسران مرا از جای دور و دختران مرا از کرانه‌های زمین بیاور».

پس چنانکه گفتیم هر چند یهود در ابتدای امر عزیر را پسر خدا دانسته است اما تدریجاً این عقیده راه ارتقاء را گرفته سر انجام القاء کنندگان و مروجین عقیده عزیر ابن الهی خود را فرزندان خدا دانسته‌اند. و چنانکه خواهیم دید هر غالی در هر دین منظورش از غلو درباره هر نبی و ولی آن است که خود را به او چسپانیده مقام او را تدریجاً بگزاف بالا برد تا خود را در جایگاه عالیتر بنشاند و از قید و بند بندگی و عبودیت وارهاند و به اجرای شهوات پردازد.

پس از کیش یهود در کیش مسیح ؛ نیز همین آفت غلو را در هر مورد می‌بینیم خصوصاً در نسبت دادن فرزند بخدا و انسانرا پسر خدای سبحان دانستن رسوخ و شیوع دارد. اگر چه مسیحیان در ابتدا این مقام را تنها برای حضرت عیسی ؛ که دارای امتیازات و مشخصات خاصی از دیگر آدمیان است قائل شدند اما تدریجاً این مقام را برای هر یک از معتقدین باین مذهب جائز شمردند چنانکه آیات اناجیل در این مدعا شاهد و دلیل است.

در انجیل متی باب پنجم آیه‌ی 6 می‌گوید: «همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند».

در آیه‌ی 44 ـ «اما من بشما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت طلبید و بآنانیکه از شما نفرت کنند احسان کنید و بهر که بشما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید».

و در باب ششم همین انجیل 1 - «زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا نیاورید تا شما را به بینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است اجری ندارید». در آیه‌ی 6 . «لیکن تو چون عبادت کنی بحجره خود داخل شو و در را بسته پدر خود را که در نهان است عبادت نما و پدر نهان بین تو را آشکارا جزا خوهد داد».

و در آیه‌ی 9 . «پس شما باینطور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد».

و در آیه‌ی 14. «زیرا هر گاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید».

در آیه‌ی 15. «اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید».

پس معلوم شد که اگر در مذهب مسیح ؛ عقیده پسر بودن عیسی ؛ بخدا از باب غلو آمده هر چند مختصات وضع آنجناب از جهاتی ظهور چنین عقیده سخیفه‌ای را ایجاب می‌کرده است اما علت اصلی در غلو در باره آنحضرت هم همین بوده است که آورندگان چنین خرافه‌ای جای خود را در میان مردم با چنان امتیازی باز کنند که آنان نیز فرزندان خدایند و سزاوار هر گونه احترام!

در دین مبین اسلام با صراحت آیاتی زهره گداز چـون آیـات شـــریفه ســـوره مـــریم: ﴿[illegible]﴾ (مـــــریم/88-92). «و گفتنـــــد:

[خداوند] رحمان فرزندی بر گرفته است. به راستی چیزی [بس] زشت [در میان] آوردید. نزدیك است آسمانها از آن سخن پاره پاره شوند و زمین بشكافد و كوهها درهم شكسته فرو ریزند. [از آن روی] كه برای [خداوند] رحمان فرزندی مدّعی شدند. و [خداوند] رحمان را نسزد كه فرزندی بر گیرد».

و آیه 35 همین سوره كه می‌فرماید: [illegible] «خدا را هرگز نشاید كه فرزندی اتخاذ كند، كه وی منزه از آن است». و ده‌ها آیات دیگر مخصوصا سوره مباركه «قل هو الله أحد» كه مسلمانان در هر روز بیش از ده مرتبه آنرا در نماز واجب خود می‌خوانند مشتی محكم است بر دهان كسانیكه برای خدا فرزند یا فرزندانی قائلند. لذا در این دین مقدس نمی‌توان انبیاء و اولیاء را بفرزندی خدا رسانید. اما غالیان در این دین كه بطور حتم و یقین این گونه عقیده را از یهودیت و مسیحیت گرفته و یا خود یهودی و مسیحی بوده بصورت مسلمان در آمده‌اند نظیر همین عقاید را در دین اسلام وارد كرده‌اند. تا همچنانكه گفتیم بطفیلی غلو درباره‌ی پیشوایان دین خود را بقامی والاتر از دیگران بمردم تحویل كنند. و پروردگار جهان در آیات شریفه قرآن در همانجا كه ما را نیز در ردیف اهل كتاب مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: [illegible] نهی شدید خود را دنبال كرده می‌فرماید: [illegible] (مائده/77). یعنی «در دین خود از راه غیر حق غلو مكنید و هواهای گروهی كه قبل از شما گمراه شدند و مردم بسیاری را نیز گمراه كردند و خود از راه روشن و راست بگمراهی گرائیدند متابعت ننمائید».

به احتمال قوی بلكه یقین حاصل است كه وقوع و شیوع غلو در اسلام از ناحیه یهود و نصاری است چنانكه تاریخ و كتب ملل و نحل چون: (ملل و نحل) شهرستانی متوفای 548هـ و (كتاب المقالات والفرق) سعد بن عبدالله اشعری

متوفای 301هـ و (تاریخ فرق الشیعه) ابو محمد حسن بن موسی نوبختی متوفای 310هـ و (التبصیر فی الدین) ابوالمظفر اسفراینی متوفای 471هـ و کتاب (الفرق بینَ الفِرَق) عبدالقاهر بغدادی متوفای 429هـ تماماً حاکی است که وقوع غلو در اسلام بوسیله عبدالله بن سبا یهودی در باره علی بن ابی طالب ؛ صورت گرفت هر چند در زمان ما کسانی در صددند که وجود عبدالله بن سبا را منکر شوند و آنرا اختراع سیف بن عمر که یکی از روات تاریخ طبری است بشناسانند در حالیکه تاریخ طبری در قرن چهارم هجری نوشته شده است و ما داستان او را در کتبی که در قرنهای قبل از تاریخ طبری نوشته شده دیده‌ایم. و اینک شرح غُلات را از کتاب المقالات والفرق سعد بن عبدالله اشعری متوفای 351 هـ که خود از بزرگان علمای شعیه اثنی عشری است می‌آوریم:

وی در صفحه 20 آن کتاب می‌نویسد: «**و أول من قال فیها بالغلو وهذه الفرقة تسمی السبائیة أصحاب عبدالله بن سبأ**». یعنی اولین طائفه‌ای که در اسلام قائل بغلو شدند فرقه سبائیه است که نامیده می‌شوند باصحاب عبدالله سباء. آنگاه عبدالله بن سباء را معرفی کرده و داستان او را از عقائدی که ابراز داشته شرح می‌دهد. سپس فرقه‌های غالیان را با عقایدشان تفصیل می‌دهد تا در صفحه 41 شرح تحلیل محرمات و تحریم واجبات را از غالیان داده می‌نویسد: «**فکان أول ما شرع لهم تحریم الختان**». اول باری که از دوش غالیان بر داشته شده این بوده که مؤسس این مذهب ختنه را حرام کرده است تا آنجا که می‌نویسد: «**وزعموا أنه أحل لهم المیتة ولحم الخنزیر...**» یعنی: چنین می‌پنداشتند که او نیز مردار و گوشت خوک را نیز حلال کرده است.

همچنین این طوائف از شیعه که غالیانند با عقائد عجیب غالیانه خود ضمن آنکه اعتقادات اسلامی و احکام حلال و حرام را متزلزل و ضایع می‌کنند تا طائفه منصوریه از شیعه

که معتقدند آل محمد آسمانند و شیعه زمینند و اول خلق الله عیسی است آنگاه علی بن ابی طالب که این عقیده بخوبی می‌رساند که مخترع آن مسیحی است می‌نویسد:
«واستحلت جميع ما حرم الله وقالوا لم يحرم الله علينا شيئا تطيب به أنفسنا وتقوى به أجسادنا»
یعنی: آنچه را که خدا در دین اسلام حرام کرده این طائفه از شیعه آنرا بر خود حلال شمردند و گفتند چیزی را که ما خوش داریم وجسدمان بدان نیرومند می‌شود خدا حرام نکرده است!!. آنگاه فرقه غالیه خطابیه را شرح می‌دهد و می‌نویسد: «**فرقة منهم قالت إن جعفر بن محمد هو الله وإن أبا الخطاب نبي مرسل... وأباحوا المحارم كلها من الزنا واللواط والسرقة وشرب الخمور وتركوا الصلوة والزكاة والصوم والحج وأباحوا الشهادات بعضهم لبعض»**. آری، انگیزه غلو برای همین است که معتقد بآن بتواند هرگونه حرام و منکری را مرتکب شود.

سعد بن عبدالله اشعری و همچنین نوبختی که هر دو ازبزرگان علماء شیعه می‌باشد عقائد شیعیان خطابیه را شرع می‌دهند تا در صفحه‌ی 53 می‌نویسد: که طائفه‌ای از اینان معمریند که قائلند معمر خدا است معمر تمام شهوات را حلال کرد و در نزد وی چیزی حرام نیست. و می‌گفت: خدا این چیز را حلال کرده است پس چرا حرام باشد؟! سپس در صفحه 59 علیانیه که تابعین بشار الشعیری هستند معرفی می‌کند که این طائفه از غُلات شیعه در چهار شخص متوقفند که آنان علی و فاطمه و حسن و حسین ن می‌باشند. و اینان نیز در اباحات محرمات و تعطیل احکام و تناسخ با دیگر غُلات همداستانند. و در صفحه 81 عقائد اسماعیلیه خالصه را که از غُلات خطابیه‌اند می‌آورد: که آنان نیز اباحات را ظاهر کردند و همه چیز را برای خود مباح شمردند و در صفحه 85 اعتقاد عمومی اصحاب ابی الخطاب را می‌آورد که: «**استحلوا مع ذلك استعراض الناس بالسيف وسفك دمائهم وأخذ**

أموالهم والشهادة عليهم بالكفر والشرك على مذهب البهيسية والأزارقة في الخوارج». و در صفحه 100 از غالیانی که قائل بامامت حضرت امام علی النقی بوده‌اند مباح بودن محارم چون مادر و خواهر و دختر قائل بوده و لواط با مردان را حلال می‌شمردند و معتقد بودند که این خود تواضع و فروتنی و تذلل است در مفعول به، و بهر صورت فاعل و مفعول هر کدام یکی از شهوات و لذات را در می‌یابند!! و همچنین تمام طوائف غالیان یا اکثر آنها دارای چنین اعتقاداتی بوده‌اند و چنانکه بارها گفته‌ایم مقصودشان از نشر این عقاید اول تخریب اساس اسلام و بعد اباحه و تحلیل هر فعل حرام است و در زمان ما که شیعه امامیه از عقائد زشت این غُلات پرهیز کرده‌اند از طریق دیگر این راهها را بر خود گشوده‌اند و آن باب شفاعت است که بوسعت آسمان و زمین آن را بروی خود باز کرده‌اند و برای وصال بشفاعت اعمالی را چون توسل و زیارت و عزاداری و نذورات و موقوفات بنام اموات و برای قبور ایشان اختراع و ابداع کرده‌اند. و بکلی از کتاب خدا دور و مهجور مانده به ساخته‌ها و پرداخته‌های غُلات قبل از خود خشنود و مسرورند.

شیعیان زمان ما خود را از طوائف شیعیان غالی که از آنان نامهای مخصوصی در تاریخ باقی مانده است جدا دانسته و بزبان از آنان اظهار برائت و بیزاری می‌نمایند. اما متاسفانه همان عقائد غالیان را با عباراتی در خود باقی دارند.

در زمان ما که بعلت پیدایش مرامها و رژیمهای مخالف دین چون کمونیستی و استانسیالیستی اساس ادیان متزلزل و اکثریت سکنه روی زمین بظاهر بنا بر رژیمی که گرفته‌اند بی‌دینند و علت واقعی آن همین تجاوزات و تراوشات غالیانه متدینین است و با این صورت اگر علاج نشود احتمال آن است که بنیان ادیان یکسره ویران شود. معهذا هنوز هم علماء و کسانیکه خود را پاسدار دین می‌دانند بنشر همان خرافات و عقائد غالیانه حریصند چنانکه اکثر کتب دینی که در این زمان نشر می‌شود به پخش همان خرافات می‌پردازند.

چون کتاب (امراء هستی) و (تجلی ولایت) در فارسی و پاره‌ای از کتب عربی و مجالس و منابر برای ترویج و تبلیغ این خرافات تشکیل می‌شود.

یکی از علمای زمان ما کتابی نوشته است بنام «إلزام الناصب في إثبات الحجة الغايب» و خواسته است با مندرجات این کتاب مسئله غیبت و بقاء امام غائب را ثابت کند و چنانکه ناشر کتاب ادعا کرده است برای چاپ و نشر این کتاب بزرگان علماء باین عصر کمك و یاری کرده‌اند که اگر ما نام این بزرگان را در اینجا ببریم مسلما مورد استعجاب و اعتراض خوانندگان خواهد بود. آنگاه در همین کتاب برای اثبات مدعای خود مطالبی را آورده است که حتی علمای شیعیان زمان صفویه از آن متنفرند. مثلا یکی از آن تمسکات «خطبة البيان وخطبة التطنجية» است که علامه مجلسی در جلد هفتم بحار صفحه264 چاپ کمپانی صریحا می‌نویسد: «**ما ورد من الأخبار الدالة على ذلك كخطبة البيان وأمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة وأشباههم**».

حال ما فقراتی چند از خطبه البیان و خطبه تطنجیه که در این کتاب برای اثبات امام غائب شیعیان آمده و علمای بزرگ زمان ما بنشر آن کمک کرده‌اند می‌آوریم تا دانسته شود که غالیان عصر ما در خرافات و غلو دست کمی از غالیان آن زمان که مورد نفرت و نفرین امامان بوده‌اند ندارند. در این خطبه که بافندگانش مدعیند که حضرت امیر المؤمنین ؛ آن را در بصره خوانده است می‌گوید: «**أنا الهجير عن الكائنات... أنا سر الخفيات... أنا مفيض الفرات... أنا مظهر المعجزات أنا مكلم الأموات أنا مفرج الكربات أنا محلل المشكلات**». و پس از آنکه بسیاری از صفات الهی را بخود اختصاص می‌دهد می‌گوید: «**أنا المهدي القائم في آخر الزمان**» و از این جمله ببعد است که پس از پرسش مالک اشتر که می‌پرسد: یا امیر المؤمنین این قائم از فرزندان تو چه وقت ظهور می‌کند؟ می‌نویسد: «**فقال إذا زهق الزاهق وحقت الحقائق ولحق اللاحق**

وزرفت العيون وأغبن المغبون شاط النشاط وحاط الحياط.. وقرض القارض ولمض اللامض». این عبارات بی‌معنای کاهنانه را دنبال یکدیگر می‌آورد تا آنجا که می‌گوید: «**وساهم المستحيج ومنع الفليج وكفكف الترويج وخذ خد البلوغ وتكلكل الحلوع وقدقد المزعور وندند الديجور... وعبس العبوس وكسكس الهموس و أجلب الناسوس ودعدع الشفيق وحرثم الأثيق».** شما را بخدا آیا اینها کلمات و عبارات خطیب نهج البلاغه است؟ تو گوئی دیوانه‌ای جن زده در عالم بیهوشی و بی‌خردی بدون اختیار از وی این کلمات مهمل و ناهنجار صادر می‌شود.... عجب در این است که در صدر این روایت آن را از جناب عبدالله بن مسعود که از بزرگان صحابه رسول الله ص است نقل می‌کند که او روایت را بحضرت امیر المؤمنین می‌رساند که آن بزرگوار در مسجد بصره که بعد از جنگ جمل آنحضرت بدان شهر و مسجد آن در آمده است این خطبه را خوانده است. در حالیکه عبدالله بن مسعود در سال 33 هجرت در زمان عثمان از دنیا رفت و در مدینه دفن شد و امیر المؤمنین در سال 35 بخلافت رسید و جنگ جمل و ورود ببصره پس از این واقع شد! پس عبدالله بن مسعود کجا بود که چنین لا طائلات را [العیاذ بالله] از امیر المؤمنین شنید و برای دیگران نقل کرد؟! و چگونه امیر المؤمنین ؛ را که مردم بصره بخلافت بعد از عثمان قبول نداشتند و بر او خروج کردند زیرا آن حضرت را قاتل عثمان یا حامی قاتلان او می‌دانستند و واجب القتال می‌شمردند آنوقت چنین بزرگواری در مسجد بصره آمده و با چنین جماعتی اینگونه عبارات می‌آورد؟ تا آنجا که در خطبه تطنجیه می‌سراید: «**أنا مدبرها أنا مرخصها أنا مهلكها أنا مدبرها أنا باينها أنا داحيها أنا مميتها أنا محييها أنا الأول وأنا الآخر وأنا الباطن وأنا الظاهر أنا مع الكون وقبل الكون أنا مدبر العالم الأول حين لا سمائكم هذه ولا غبزاكم وإلي يرد أمر الخلائق**

أجمعين أنا أخلق وأرزق وأحي وأميت.. أنا.. أنا.. أنا..». اگر اینها ادعای خدائی نیست پس چیست؟ و اگر معتقدین باین ادعاها غالی نیستند پس کیستند.؟ آیا واقعا هیچ عقلی –فکری- اندیشه‌ای –شعوری – وجدانی – انصافی حیائی در دنیا باقی نمانده است؟!؟ این کلمات مهوع مسجع را در این خطبه دنبال می‌کند تا آنجاکه می‌گوید: «**أنا مبرج الأبراج وعاقد الرتاج ومفتح الأفراج وباسط الفجاج**». آری وقتی دین نباشد و حیا را یکسو نهند این قبیل کلمات را که مستهجن‌ترین عبارات است از زبان فصیحترین بلغای عالم و مفخر دودمان آدم می‌بافند و آن را حجتی برای دعوتی و حلالی برای مشکلی قرار می‌دهند! ما از جاعلین و بافندگان این خطبه‌ها که یقینا بی‌دین بوده‌اند یا لااقل علاقه‌ای بدان نداشتند تعجبی نداریم زیرا اینان هر که بوده‌اند باید ایشانرا از دشمنان و بدخواهان دین اسلام شمرد و از دشمن توقعی نمی‌توان داشت! لیکن از کسانیکه در کسوت روحانیت و در ردیف حافظین شریعتند تعجب می‌کنیم که چرا این قبیل کفریات را نوشته و آنرا در حساب خدمت بدین می‌گذارند؟ و تعجب بیشتر ما از کسانیست که در این زمان خود را مرجع و مقلد شیعیان قلمداد می‌کنند و بدین سمت شهرت یافته‌اند کمک بنشر این خرافات می‌نمایند؟ او نیز از یهود که خدا را آنگونه کوچک و حقیر می‌شمردند که در بهشت آدم ؛ گردش می‌کرد و آدم ؛ می‌خواست خود را از نظر او در زیر درختان بهشت پنهان کند یا با یعقوب در شبانه‌روزی بکشتی پرداخت یا گوساله بریان ابراهیم را با دو ملک دیگر خورد! و دنیا را انسان می‌پنداشتند که بیش از چهارهزار سال عمر ندارد و ابتدا و انتهایش طلوع و غروب خورشید از این دریا بآن دریاست و از نصرانیان که در آیه‌ی 13 باب ششم کتاب مقدس خود می‌نویسند. ستارگان آسمان بر زمین ریختند مانند درخت انجیری که از باد سخت بحرکت آمده میوه‌های نارس خود را می‌افشاند. یا بر طبق مکاشفات یوحنا عرش خدا را آن چنان کوچک می‌شمارد که بیست و چهار تخت در

آن نصب است و بر هرتختی پیری نشسته است که بر سر هر یک تاجی زرین است و خدا مانند سنگ یشم و عقیق است و قزحی در گرد تخت او شباهت بزمرد دارد و از این قبیل مزخرفات ولا طائلات. اگر چنین ملتهائی قائل باشند که خدا را فرزندان و پسرانی است و درباره‌ی عیسی غلو کنند که او فرزند نخست خداست چندان تعجب نمی‌کنیم زیرا در چنین مکتبی مردمانی بهتر از این تربیت نمی‌شوند!

تعجب ما از کسانیست که دعوی مسلمانی می‌کنند و کتاب آسمانی آنها قرآن است که خدا را در منتهای عظمت می‌ستایند و درک ذات او را محال می‌شمارد و او را بر تمام عالم هستی محیط و غالب و شاهد می‌داند: [illegible] (فصلت/54). [illegible] (سبأ/47). و عالم را بدان وسعت و عظمت می‌ستاید که تمام آسمانها و زمین در نزد کرسی همچون حلقه انگشتری است در بیابانی وسیع و کرسی با تمام عظمتش در نزد عرش همچون حلقه انگشتری است در بیابان وسیع و امروز که علوم کیهانی هیئت آسمانی را آن چنان عظیم و بی‌نهایت می‌داند که پس از اختراع رادیو تلسکوب (ارسی بوئر) واقع در (بورتوریکو) که قطر عدسی آن سیصد متر است و وقتی پشت آن می‌نشینند برای مطالعه یک گوادز (جرم آسمانی) سر خود را با دو دست می‌گیرند که مبادا عقل از سرشان رفته و دیوانه شوند: آنگاه فاصله‌ی گوادزها دور دست با زمین 9 میلیارد سال نوری (نه میلیارد سال نوری یعنی نور که در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر طی مسافت می‌کند) برای طی مسافتی که از یک گوادز تا عدسی رادیو تلسکوب (ارسی بوئر) فاصله است نه هزار میلیون سال لازم است که نور این مسافت را طی کند. و میلیونها کهکشانی که هیئت عالم را تشکیل می‌دهند و هر کهکشانی دارای میلیونها خورشید است که بسا خورشیدهای باشند که خورشید ما در مقابل آن چون شمعی در مقابل آفتاب است و مسافت کهکشانی که خورشید ما از خانواده آن است آن اندازه است که خورشید با چنان سرعتی که در

حـرکت انتقـالی خـود دارد بیش از پانصد میلیـون سـال لازم است که دور این کهکشان را به پیماید.

آری ما در چنین زمان و چنین دنیائی زندگی می‌کنیم آیا ننگ نیست که در چنین زمان کسانی از مسلمانان یـافت شـوند که معتقد باشــند که افــرادی از بشر«**مــبرج الأبــراج ومفتح الأفراج**» بـوده و دعـوی کنند که «**أنا مـدبر العـالم** حین لا سـمائکم هـذه ولا غـبراکم وإلي يـرد أمـر الخلائـق أجمعين أنـا أخلق وأرزق وأحيي وأميت». و با معتقدات‌شان چـنین ادعـائی کنند در حــالی که تــاریخ زنــدگانی آنها که در مــرئی و منظر می‌لیونها مــردم بــوده و همه آنها را دیده‌اند که با افــراد دیگر چنـدان تفـاوتی از حیث احتیاجـات نداشـته‌اند آنـان نـیز چـون دیگران متولد شده‌اند و چون دیگران طفل شیر خـوار بوده‌اند و چون دیگران دچار عـوارض حیـات گشـته گرسـنه و تشـنه و بیمار شده خوابیده‌اند و بر خواسته‌اند و به زن و فرزند محتاج و مشـغول بوده‌انـد، هر چند از لحـاظ فضل و علم و تقـوی از پاره‌ای بالاتر بوده‌اند اما چنـان نبـوده که در نـوع بشر نظـیری نداشــته باشــند و اگر هم فرضــاً بی‌نظــیر بوده‌اند بــاری بشر بوده‌اند و بمفاد آیـات شـریفه‌ی قـرآن به پیغمـبر اسـلام که از تمام آنها بهـتر و بـالاتر بـوده است خـدای متعـال فرمـان داده است که بمردم ابلاغ کند که او حتی برای خود دارای هیچگونه قدرت و اختیاری نیسـت. چنانکه در آیه‌ی شـریفه 188 سـوره اعـراف می‌فرمایـد: ﴿...﴾ یعنی: «من مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیسـتم مگر آنچه را که خدا خواسته است». و در آیه‌ی 49 سوره‌ی یـونس همین آیه را با مقدم داشتن کلمه [ضراً] تکرار نموده است. و اساساً این چه حماقت است که ما بندگان برگزیده خـدا را که برای هدایت ما برانگیخته شــده‌اند تا راه صـواب و خطا را بما بنمایانند و باید از ایشـان در هر گفتـار و کـردار متـابعت کـنیم وگرنه در پیشـاگاه بر انگیزاننـده‌ی ایشـان مسـئول و معـاقب خواهیم بـود راه متـابعت ایشـان را گذشـته بگزافگـوئی و غلو پردازیم و خود را بمنجلاب کفر و شرک اندازیم.؟!

هر گاه ایشان دارای چنان قدرت و قوت بودند که چنین و چنان کنند در آن‌صورت از طرف پروردگار عالم امر بمتابعت ایشان ظلمی بزرگ و عملی بسیار قبیح بود. زیرا اگر بطفلی امر کنند که تو باید در سرعت سیر متابعت سیر اتومبیل یا هواپیما کنی بدیهی است چنین امری بسیار ظالمانه و بلکه احمقانه است... آیا می‌توان تصور کرد که پروردگار حکیم و عادل ما را امر بمتابعت آن علی کند که خود گفته است: «أنا مدبر العالم حین لا سمائکم هذه ولا أرضکم». من خلق می‌کنم و من روزی می‌دهم و من زنده می‌کنم و من می‌میرانم یاسائر ادعاها که در این خطبه و بسیاری از احادیث کذبه هست؟. هرگز. هرگز. «معاذ الله معاذ الله. تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیراً».

چنانکه در قسمت اول این کتاب گفته‌ایم اینگونه افکار و عقاید از جانب متکبران جاهل است که عار دارند از اینکه پیغمبر و امامشان بشری باشد که می‌خورد و می‌آشامد و می‌خوابد و جماع می‌کند و مریض می‌شود و می‌میرد. لذا مدعیند که پیشوایان آنان سامع اصوات و قاضی حاجات و شافی عاهات و محیی اموات و از این قبیل مزخرفات است و لذا از خاصیت رهبری می‌افگند و صورت یک معشوق خیالی و معبود ایده آلی را می‌گیرند.

شیعیان امروز که بظاهر ادعا می‌کنند که ما از غُلات و بنانیه و خطابیه و مغیریه و بشیریه و اسماعیلیه و قرامطیه نیستیم و حتی از شیخیه و صوفیه ابراز برائت می‌کنند، اما متاسفانه عقاید و افکار همان غُلات که مورد لعنت و نفرین امامان لإ بوده‌اند در لابلای عقاید و افکار اینان پنهان بلکه بطور آشکار در جریان و سریان است. کار اشاعه و انتشار اینگونه عقاید تا بدانجا کشیده است که چنانکه دیدیم همان خطبه‌های البیان و تطنجیه که حتی علمای شیعه صفوی آنها را نمی‌پذیرفتند در قرن بیستم و زمانی که عقاید صحیح دینی هم مورد طعن و طرد اکثریت مردم روی زمین است: بنام الزام خصم و اثبات حجت خود چاپ کرده و انتشار می‌دهند، و

چنانکه می‌بینیم علمای صدر اول و بزرگان شیعیان قرن دوم و سوم را که هرچه باشد با ائمه لإ مربوط و محشور بوده‌اند، و بهتر از همه آنها را دیده و شناخته‌اند معهذا عقایدی که آنان در باره‌ی ایشان داشته‌اند مورد قبول این دور افتادگان از حق و حقیقت نیست و صریحا در کتب خود می‌نویسند که آنچه را شیعیان صدر اول درباره‌ی ائمه غلو می‌پنداشته‌اند امروز از ضروریات مذهب شیعه است!! چنانکه شیخ عبدالله مامقانی مؤلف کتاب بزرگ «تنقیح المقال في علم الرجال» در بیش آزده جای آن کتاب این مدعی را تایید و تجدید کرده است (رجوع شود به کتاب تنقیح المقال 2/226. 2/93. 2/84. 3/122-1.233/238).

کسی باین ملای آخرالزمان نگفته و نمی‌گوید که جناب آقا! مگر بعد از پیغمبر اسلام پیغمبری آمده و پس از آن امامان امامی برپاخواسته یا فرشته‌ای بر شما نازل شده و گفته است: که عقاید غلوآمیز آن روز که بفرمایش خود امامان بدتر از عقاید یهود و نصاری و مجوس و مشرکین است باید امروز جزو ضروریات مذهب شود؟ چرا؟ برای اینکه چون امروز اساس ادیان متزلزل است باید با این چرندها بیشتر آبروی دین ریخته شود و اکنون که پیشرفت علوم وسعت عالم و عظمت آفریننده آن را میلیونها مرتبه بیش از آن زمان معرفی می‌کند و در عین حال نقص و عجز بشر را برابر دستگاه عظیم آفرینش میلیونها مرتبه حقیرتر نشان می‌دهد.

و مطالب کتابهای «عیون المعجزات ومدینة المعاجز» و امثال آن بیش از همه وقت مورد مسخره و استهزاء طبقه فهمیده و فاضل قرار گرفته باز هم باید اصرار داشت که آن عقاید سخیفه جزو ضروریات مذهب شیعه است؟! با اینکه در نظر عقل و شرع بزرگترین معصیت و مصیبت‌بارترین جنایت شرک است باز هم باید همان عقائد شرک‌آلود بلکه شرک صریح و جلی را که «أنا أخلق وأرزق وأحيي وأميت». که شرک جاهلیت بمراتب از این کوچکتر بود در دین اسلام و بنام مذهب شیعه ترویج نمود تا طائفه شیعه از تمام طوائف و

مذاهب اسلامی در دنیا خوارتر و بي‌مقدارتر باشد؟ تا جائیکه مخالفان این مذاهب از سایر مسلمانان این طائفه را دانسته و خود و مال و ناموس آن را بر خود حلال شمارند و بهر طریقی که بتوانند از بدنامی این گروه استفاده کرده زنان و دختران‌شان را بعنوان کنیز در بین خود خرید و فروش کنند؟ در اصرار باین گونه عقاید و انتشار آن تاکنون چه نتیجه‌ی خوبی گرفته‌اید که بازهم از آن همان نتیجه را انتظار دارید؟!

آیا با وسعت مسئله ولایت و تضییق و انحصار آن به یک یا چند نفر و گسترش موضوع شفاعت و تعمیم آن و تبلیغ اختراع زیارت و ابداع عزاداری و روضه‌خوانی چه چیز بر فروشگاه‌تان افزوده است و جز خصومت همکیشان و گستاخی در عصیان و تضیع اموال فراوان و تحقیر و توهین مردم فهمیده دنیا بخودتان چه طرفی بسته‌اید و در انتظار چه فتحی نشسته‌اید؟!

عقیده شیعه امروزی نه تنها از عقاید غُلات زمان ائمه لا که منشاء اصلی آن عقاید یهود و نصاری و مجوس بوده مایه گرفته است، بلکه با عقاید سخیفه ملل دیگر نیز آمی‌خته و ممزوج است چنانکه مطلعین می‌دانند که در مصر قدیم مردم عقیده بخدایانی چون اوزیرس و اوزیس داشته و بخدایان متعدد معتقد بوده‌اند که از آن جمله [آمون] را برتر از تمام خدایان می‌دانستند آمون بعقیده مصریان قدیم خدای خدایان بود. اما اوزیرس که خدای مرگ بود با اینکه او از زیردستان آمون بشمار می‌آمد معهذا در عقیده مصریان او مقتدرتر از خدای خدایان بود و بر مردم قدرت بیشتری داشت. لذا مردم مصر قدیم در هنگام عهد و پیمان و امر اهانت و خیانت حواله متخلف را به قدرت قاهره اوزیرس می‌کردند.

شما خود می‌دانید که عین عقیده در مردم ما در باره حضرت عباس و امامزاده داود و شاه چراغ و امثال آن است که مردم قسم بخدا را باور نمی‌کند اما قسم بحضرت عباس باور کردنی است! از خدا نمی‌ترسند اما بهر صورت از

حضرت عباس می‌ترسند! برای خدا نذر نمی‌کنند اما برای حضرت عباس و رقیه و سکینه نذر بیش از خدا است!

در حالیکه کتــاب آســمانی آنــان در بیش از صد آیه از این قبیل عقاید صـریحا نهی کـرده و آنـان را بـدین روش مـذمت می‌کند در سوره مؤمنین می‌فرمایـد: (مؤمنـون/88-89). یعـنی: «بـاین مـردم بگـو: در دست چه کسی ملکـوت و فرمـانروایی تمـام هسـتی است و تنها اوست که پناه می‌دهد و بر او پنـاه داده نمی‌شـود (یعنی کسی نمی‌تواند بدیگری پناه برد تا از کیفر و عقاب خـدا مصون ماند) اگر شما می‌دانید، بزودی خواهند گفت خدا: (بـاز آفرین به بت‌پرستان که در جواب این سـؤال فـورا می‌گفتنـد: خـدا! ولی جـامعه‌ی ما هرگز چـنین سـؤالی را بـزودی چـنین جـــواب نخواهند داد) بگـــو: ای محمد پس چـــرا مســـحور شده‌اید؟». چون کسـانیکه جـادو شـده‌اند نمی‌توانید از عقل و قدرت خود استفاده کنید. و در سوره‌ی نحل می‌فرماید: (نحل/56). یعـنی: «بـرای چیزها و کسـانیکه خـود اینـــان نمی‌دانند آنها چه و چه کاره‌اند بهـــره‌ای از آنچه روزی ایشـان کـرده‌ایم قـرار می‌دهنـد. (نـذر می‌کنند وقف می‌کنند آنانرا در کسب خود شریک می‌کنند شرکت با حضرت عباس و اما م رضـا!) بخـدا سـوگند هر آینه شـماها (که مسـلمانید و می‌بینبد اینـــان چـــنین عمل می‌کنند و آنـــانرا از این عمل بـــاز نمی‌دارید و بطریق حق هدایت نمی‌کنیـد) پرسـیده خواهید شد در پیشگاه خدا مسئولید از آنچه آنان بدروغ و افترا می‌بافید».

از ترس همین مسئولیت است که ما خود را در چنین زمانی که کفر و بـــدعت و شـــرک و الحـــاد از هر زمـــانی در میـــان جـامعه‌ی ما بیشـتر است خـود را بـزحمت انداخته و ضـربات تهمت و بهتان و حتی ضـرب و قتل را بر خـود خریـده‌ایم تا در پیشگاه پروردگار جهان مسئول اعمال این تبه‌کـاران نباشـیم و از تکفیر و تبعید و ضرب و تهدید غالیان و حامیان ایشـان بـاک نداریم چه یقین داریم که جهاد بزرگی را بر عهـده گـرفته‌ایم و

هر چه میدان جهاد از لشکر کفر انبوه‌تر باشد موجب افتخار و سر افرازی و دلیل بر شـجاعت و جانبـازی مجاهـدی است که قـــدم در این میـــدان گذاشـــته و یقینـــاً اجر او در پیشـــگاه پروردگارش بسـیار بـزرگ و عظیم خواهد بـود که [illegible] (کهـف/30). [illegible] (توبه/111) [illegible] (هود/88). اینک می‌پردازیم بشرح غُلاتی که مـورد نفـرین ائمه طـاهرین سـلام الله علیهم اجمعین هستند که این مقدمه برای آن نتیجه است.

غُلات بزرگترین آفات و خبیث‌ترین نکبات

وجود و پیدایش غُلات در دین اسلام از بزرگترین آفات و مرگبارترین بلیات بوده است که موجب و موجد این همه موهامات و خرافات گردیده و روی چهره نورانی حقایق دین را پوشانیده است و ذوات مقدسه‌ی أئمه‌ی طاهرین سلام الله علیهم اجمعین پیش از همه از این خطر بزرگ ترسیده و مسلمانان را از آن ترسانیده‌اند. و احادیث و اخبار زیادی در مذمت این گروه بد بنیاد از ایشان صادر گردیده است که تنها در کتاب رجال ابو عمر و کشتی پیش از 24 حدیث آمده است، علامه مامقانی آن احادیث را در مقباس الهدایه ص 88 . جمع‌آوری کرده است و ما پاره‌ای از آن را از کتب معتبره شیعه در اینجا می‌آوریم.

1- در امالی شیخ طوسی 264 از عبدالرحمن بن مسلم از فضل بن مسلم روایت شده که حضرت صادق ؛ فرمود: «احذروا شبابكم الغلاة لا يفسدوهم فإن الغلاة أشرمن اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا».

یعنی: جوانان خود را از غالیان بر حذر دارید که ایشانرا فاسد نکنند زیرا که غُلات بدترند از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین. (پس غُلات حتی از مشرکین هم بدترند).

آنگاه حضرت ؛ اضافه کرد که: «إلينا يرجع الغالي فلا نقبله وبنا يلحق المقصر فنقبله». یعنی: غالی ممکن است که از

غلو خود برگردد اما ما دیگر او را قبول نمی‌کنیم و مقصر یعنی: آن کس که در معرفت ما یا خدا تقصیر و کوتاهی نموده است بما ملحق می‌شود و ما او را می پذیریم.

عرض شد باین رسوائی این چگونه می‌شود؟ فرمود: «لأن الغالي قد اعتاد ترک الصلوة والزکوة والصیام والحج فلا یقدر علی ترک عادته وعلی الرجوع إلی الله أبدا، وإن المقصر إذا عرف عمل وأطاع». یعنی: غالی چونکه عادت کرده است بترک نماز و زکات و روزه و حج دیگر قادر بر ترک عادت خود نیست و هرگز نمی‌تواند بطاعت خدا برگردد، و چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم منظور غالیان همین است که بوسیله‌ی شفاعت ائمه و محبت ایشان از مواخذه مصون باشد. اما مقصر جون دانست عمل می‌کند.

2- در نوادر راوندی آورده است که حضرت امیرالمومنین ؛ فرمود: «یهلک في إثنان محب مفرط یفرطني بما لیس لي ومبغض یمحمله شنئاني علی أن یهینني» یعنی: دو کس در باره من هلاک می‌شوند یکی دوستار گزافکار که در باره‌ی من چیزهای می‌ستاید که در باره من نیست و دیگری دشمنی که دشمنی او مرا او را وا می‌دارد که مرا خوار کند.

و در نهج البلاغه نیز فرموده است: «یهلک في رجلان محب مفرط وباهت نفر» و این مانند آن فرمایش حضرت است که می‌فرماید: «هلک في رجلان محب غال ومبغض قال» مضمون تمام این فرمایش‌ها یکی است.

3- در اعتقادات صدوق است که حضرت رضا ؛ همواره در دعای خود بخدا عرض می‌کرد: «اللهم إني أبرأ إليك من الحول والقوة ولا قوة إلا منك، اللهم إني أبرأ إليك من الذين ادعوا لنا ما ليس لنا بحق، اللهم إني أبرأ إليك من الذين قالوا فينا ما لم نعلمه في أنفسنا، اللهم لك الخلق ومنك الأمر وإياك نعبد وإياك نستعين، اللهم أنت خالقنا وخالق آبائنا الأولين وآبائنا الآخرين، اللهم لا يليق الربوبية إلا بك ولا تصلح الإلهية إلا بك، اللهم فالعن النصارى صغروا عظمتك والعن المضاهئين لقولهم من بريتک، اللهم إنا عبيدك وأبناء عبيدك لا نملك

لأنفسنا نفعا ولا ضراً ولا موتاً ولا حيوةً ولا نشوراً. اللهم من زعم أن لنا الخلق وعلينا الرزق فنحن إليك براء كبراءة عيسى بن مريم من النصارى وصلى على نبينا وآله وأصحابه وسلم، اللهم إنا لا ندعهم بما يزعمون فلا تؤاخذنا بما يقولون واغفرلنا ما يدعون ولا تدع على الأرض منهم دياراً إنك إن تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا إلا فاجراً كفاراً». يعنى: خدايا من بيزارم از جهت حول و قوه بسوى تو هيچ حول و قوه‌اى نيست مگر بوسيله تو، خداوندا من بيزارم بسوى تو از كسانيكه درباره‌ى ما ادعاى كنند چيزهائى را كه ما را در آن حقى نيست و خود را در آن بحق نمى‌دانيم، خدايا من بيزارم از كسانيكه چيزهائى در باره ما مى‌گويند كه ما آنرا در نفس خودمان اطلاع نداريم. خدايا آفرينش و امر هر دو تو راست و ما تنها تو را عبادت مى‌كنيم و فقط از تو يارى مى‌جوئيم. خداوندا تو آفريننده‌ى ما و آفريننده پدران نخستين و پدران آخرين ما هستى، خداوندا پروردگارى جز براى تو شايسته نيست و خدائى جز تو را نمى‌شايد. خداوندا نصارى را كه عظمت تو را كوچك شمرده‌اند (زيرا كار خداى را در خلق خدا قائل شدند) لعنت كن و نيز لعنت نما كسانى از آفريدگان خود را كه قائل بگفتارى شبيه گفتار آنان شدند. خدايا ما بندگان و فرزندان بندگان تو هستيم كه براى خود (تا چه رسد بديگران) مالك هيچ‌گونه سود و زيان و مرگ و زندگى و رستاخيز نيستيم. خدايا، كسانى را كه در باره ما چنان تصور مى‌كنند كه آفرينش و روزى دادن بدست ماست ما از آنان بيزاريم چنانكه عيسى ؛ از نصارى بيزار است خداوندا ما اين غُلات را بدانچه مى‌پندارند دعوت نكرده‌ايم پس ما را بگفتار ناهنجار آنان مؤاخذه مكن و آنچه اينان درباره ما تصور مى‌كنند بر ما بيامرز، از اينان كسى را بروى زمين مگذار، اگر بگذارى بندگان تو را گمراه مى‌سازند و از آنان جز فاجر و كافر توليد نخواهد شد).

در پاره‌اى از نسخه‌ها قسمت اخير «ولا تدع على الأرض..» اضافه است و در پاره‌اى نيست. چنانكه مى‌بينيد اين نفرين

حضرت رضا ؛ شامل همین گفتاری است که آیت الله العظمی مدعی است که أئمه چنین و چنانند و ادعای او در قسمت‌های گذشته گذشت.

4- در امالی طوسی و سایر کتب معتبره دیگر است که اصبغ بن نباته روایت می‌کند که حضرت امیر المؤمنین ؛ به خدا عرض می‌کرد: **«اللهم إني برئ من الغلاة كبرائة عيسى بن مريم، اللهم اخذلهم أبداً و لا تنصره منهم أحداً».**

نفرین امیر المؤمنین ؛ به غُلات

5- در رجال کشی از عبدالصمد بن بشر روایت است که اصحاب ابی الخطاب در کوفه بانک برداشتند لبیک یا جعفر بن محمد. راوی می‌گوید: من بر حضرت صادق وارد شدم و آنحضرت را بدین واقعه خبر دادم حضرت بسجده افتاد و سینه خود را بزمین چسپانید و سخت گریه می‌کرد در حالیکه با انگشت مبارک اشاره می‌کرد. چند مرتبه گفت: «بل عبدالله قن داخر...» یعنی: من بنده ضعیف و ذلیل خدا هستم. آنگاه سر از سجده برداشت در حالیکه اشکهای او به ریش مبارک جاری بود. من پیشمان شدم که چرا آن حضرت را باین پیش آمد خبر دادم و عرض کردم فدایت شوم این قضیه بتو مربوط نیست. حضرت فرمود: ای مصادف (نام راوی مصادف است). اگر عیسی ساکت می‌شد از آنچه نصاری درباره‌ی او گفتند بر خدا لازم بود که گوش او را کر و چشم او را کور کند!

6- در عیون اخبار الرضا ؛ در جلد هفتم بحار الانوار ص 246 از ابوهاشم جعفری روایت است که از حضرت رضا سؤال کردم از غُلات و مفوضه حضرت فرمود: «الغلاة كفار والمفوضة مشركون من جالسهم أو خالطهم أو واكلهم أو شاربهم أو واصلهم أو زوجهم أو تزوج إليهم أو آمنهم أو ائتمنهم على أمانة أو صدق حديثهم أو أعانهم بشطر كلمة خرج من ولاية الله عز وجل وولايتنا أهل البيت». یعنی: غالیان

کافر و مفوضه مشرکند (غالی کسی است که ائمه را از حد بشریت بالاتر ببرد و مفوض کسی است که معتقد باشد که امر خلق و رزق بدست أئمه است یعنی: آن بنهاتی و نسبت‌های که کتاب امراء هستی بائمه داده است) کسی که همنشین آنها شود یا یکجا شود به آنها، یا خورد و نوش کند با آنها، یا رحم کند به آنها، یا زن دهد، یا از ایشان زن بگیرد، آنان را أمین و یا قبول أمانت ایشان کند، یا گفته‌های آنان را را تصدیق کند یا به نیم کلمه ایشان را کمک و یاری نماید از دوستی خدای عزوجل و دوستی ما خارج می‌شود...).

عجب اینست که در زمان ما هر کس بچنین گفتاری یعنی ولایت تکوینی و تصرف أئمه لإ در تدبیر امور قائل نباشد. ولایت او را ناقص بلکه او را سنی و وهابی و بدتر از آن ناصبی می‌دانند!.

خدایا ما اکنون گرفتار چنین مردمانیم که از کفریات و شرکیات ایشان همچون امامان خود سلام الله علیهم اجمعین بیزاریم و أئمه خود را جز هادیان راه خدا و روایان صدق گفتار رسول الله نمی‌دانیم و همان دعای حضرت رضا را درباره اینان می‌کنیم «اللهم لا تذر علی الأرض منهم دیارا».

7- در رجال کشی ص 100 از ابو حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین زین العابدین ؛ روایت است که فرمود: «لعن الله من كذب علينا إني ذكرت عبدالله بن سبأ فقامت كل شعرة في جسدي لقد ادعى أمرا عظيما لعنه الله كان عليٌ ؛ عبداً صالحاً أخو رسول الله ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته لله ولرسوله وما نال رسول الله الكرامة من الله إلا بطاعته له».

یعنی: خدا لعنت کند کسانی را که دروغ بر ما می‌بندند من عبد الله بن سبا را یادآور شدم هر موئی که در بدن من بود سیخ شد واقعاً این شخص امر بزرگی را ادعا کرد! خدا او را لعنت کند. علی بنده صالح خدا بود و برادر رسول الله بود وی بدین کرامت نائل نشد مگر بفرمان برداری و اطاعتش از خدا

و رسول او، رسول خدا ص نیز با آن همه کرامت نائل نشد مگر باطاعتش از خدا).

این فرمایش حضرت علی بن الحسین إ سنگی است به دهان آیت الله العظمی. که در صفحه‌ی 24 کتاب خود نوشته است: کمال نهائی از نظر باصطلاح ولایت در اهل بیت عصمت که سرشت آنها از نور پاک است کسبی نبوده بلکه ذاتی و موهوبی است!.

و در صفحه 30 می‌نویسد بر خلاف اولیای خدا که این مقام و موقعیت را بوسیله‌ی ممارست و تمرین و طی مراحل مقدمی پیدا نمی‌کنند بلکه چنانکه گوشزد نموده‌ایم، موهاباتی است الهی که از بدو وجودشان بنابر تقدیر و مشیت سبحانی در آنان نهفته شده است).

اینان چون از صراط مستقیم و از شاهراه عقل و قرآن دور افتاده‌اند هر موهوبی را مستمسک عقیده‌ی خود قرار می‌دهند، از قبیل قرائت قرآن علی؛ در حین ولادت و حال اینکه ده دوازده سال بعد از ولادت آنحضرت قرآن بر پیغمبر نازل شده و بصراحت می‌فرماید: ﴿...﴾ (یوسف/3). «ما بهترین سرگذشتها را از طریق این قرآن- که به تو وحی کردیم- بر تو بازگو میکنیم و مسلّماً پیش از این، از آن خبر نداشتی!» و در سوره‌ی العنکبوت آیه‌ی چهل و هشتم می‌فرماید: ﴿...﴾ «و پیش از [نزول] آن نمتوانستی هیچ کتابی را بخوانی و آن [کتاب] را به دست خویش بنویسی، چه آن گاه بد اندیشان در شك میافتادند». و در سوره شوری آیه 52 می‌فرماید: ﴿...﴾ «تو پیش از این نمیدانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی)». اینها آیاتی است که صریحاً بی‌اطلاعی پیغمبر را بقرآن قبل از وحی می‌رساند اما این شوربختان گمراه با یک حدیث چرندی که معلوم نیست ساخته و پرداخته کدام غالیی بی‌ایمان یا معاون شیطان است در موضوع ولادت علی ؛ آورده است که پیغمبر

خدا فرموده است: علی در هنگام ولادت اذان گفت (و حـال اینکه اذان در سال‌های بعد از هجـرت صـورت گـرفت) و کتب آسمانی انبیای سلف را خواند و سـپس قـرآن را از اول تا آخر خواند همچنانکه من امروز حافظم!). شما می‌بینید که با قبول این چرندها انسان در چه چاله‌ها و رده‌های ضلالت می‌افتد که نجـات از آنها ممکن نیسـت، ما چـون متن این حـدیث را بر خلاف عقل صریح و آیات روشن قرآن می‌دانیم متعـرض سـند و ضعف آن نمی‌شویم زیرا این حدیث که در روضة الـواعظین ابن فتال است بقدری چرند است که انسـان حـتی از بیـان آن شرم می‌کند. زیرا مضمون آن اینست که پیغمـبر خـدا قـابله‌ی فاطمه بنت اسد در هنگـام ولادت امـیر المؤمـنین بـوده که جبرئیل بآنحضـرت گفته اسـت: ای محمد دست خـود را دراز کن و آن حضرت چنین کرده است، در حالیکه در همین روضـة الـواعظین حـدیثی بر خلاف آن اسـت: که امـیر المؤمـنین در خانه کعبه متولد شده است، و احـادیث دیگر از داسـتان مـثرم عابد و رفتن ابوطالب بـنزد آن و موهومـاتی که در این حـدیث است که صـرف نظر از سـند حـدیث که روایـان آن همه مجهولین و غُلاتند متن آن بر بطلان آن بهترین شاهد اسـت، با مطالعه این احادیث مخالف در یک کتـاب معلـوم نمی‌شـود که امیر المؤمنین؛ در خانه‌ی کعبه متولد شـده است یا در خـانه‌ی ابی طالب و قابله‌ی امیر المؤمنین چهار زن بهشـتی بوده‌اند یا رسـول خـدا ص!!. با این غالیـان احمق این قبیل مطـالب بی‌سروته را جزو فضایل مـولا شـمرده‌اند! و می‌خواهند با این چرنـدها و مزخرفـات موضـوع تصـرف علی را در کـون مکـان ثابت کنند!!؟.

نتیجه قبـول این احـادیث چه خواهد بـود؟ جز اینکه بگـویم با قـرآن خوانـدن علی در حین ولادت یعـنی قبل از بعثت رسـول خـدا بچـنین سـال علی اگر خـدا نبـوده است حد اقل افضل از رسول الله است!! زیرا قرآن نادانی و بی‌اطلاعی رسول خـدا و اعراب جاهلیت را در مطالب قـرآن یکسـان می‌شـمارد آنجا که می‌فرمایـد: [illegible]
[illegible]

(هـود/49). «اینها از خبرهـای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی میکنیم نه تو، و نه قومت، اینها را پیش از این نمیدانستید! بنابر این، صبر و استقامت کن، که عـاقبت از آن پرهیزگاران است!». و چنین عقیـده‌ای که علی را افضل از رسول الله ص بدانند کفر یا مساوی و مسـاوق کفر اسـت، و هرگـاه علی قبل از نـزول آیـات برسـول خـداص قـرآن را خوانده باشد، از جمله آیات قرآن داستان افک عایشه ك است که در صـفحات قبل آوردیم. پس پیغمـبر ص قبل از وقـوع آن قضیه آیات سوره‌ی نور را در تزکیه و تطهیر عایشه ك از علی شنیده است و بی‌گناهی عایشه ك بروی مسلم شده اسـت. پس دیگر آن حیرت و فکرت آنجناب در این موضـوع چه بـوده اسـت؟ و از این خیمه شب‌بازی چه خواسـته اسـت؟! و خـود علی که برسـول خـدا پیشـنهاد طلاق عایشه ك را در این پیش آمد می‌کـرد و حـتی کنـیز عایشه ك را بـرای ابـراز حقیقت تعطیل نمـود بـرای چه بـود؟ و صـدها قضـایای دیگر که قـرآن کریم حاوی آن است. از همه‌ی اینها گذشته صدور این اعمـال که لابد اسـمش معجـزه است چه فائـده‌ای داشـته اسـت؟!. علی؛ چـرا این معجزه‌ها را به پیغمـبر نشـان نمی‌داده اسـت؟ پیغمبر که منکر فضائل علی نبود؟! شما را بخدا هیچ احمقی حاضر می‌شـود این قبیل مطـالب را بعنـوان عقیـده‌ی دیـنی پذیرد؟ و اساس اعتقادات خود را روی چنین موهوماتی بگذارد خـدا ما و جمیع مسـلمانان را از این موهومـات خرافـات و از شر غُلات بدترین آفات نجـات بخشد و بـدین صـحیح و صـراط مسـتقیم الهی که دین اسـلام و پـیروی قـرآن است هـدایت فرماید، گفتگو در آفات غُلات بود که این گـروه بد مـآل آنقـدر در آزار رسـول و آله کوشـیدند که بکـرات از جـانب آن بزرگواران مورد لعن و نفرین شدند. اینک روایت ذیل:

8- شیخ کشی در رجال خود و علامه‌ی مجلسی در جلد هفتم بحار الانوار ص 320 چاپ کمپانی: «قال أبوالحسین علي بن محمد بن قتیبة: وفیما وقع عبدالله بن حمدویه البیهقي وکتبته من رقعته إن أهل نیشابور قد اختلفوا في

دينهم و خالف بعضهم بعضاً وكفر بعضهم بعضاً وبها قوم يقولون: إن النبي ص يعرف جميع اللغات من أهل الأرض ولغات الطيور وجميع ما خلق الله، وكذلک لابد أن يكون في كل زمان من يعرف ذلک ويعلم ما يضمر الإنسان ويعلم ما يعمل أهل كل بلاد في بلادهم ومنازلهم و إذا لقي طفلين يعلم أيهما مؤمن وأيهما يكون منافقا وإنه يعلم أسماء جميع من يتولاه وأسماء آبائهم وإذا رأى أحدهم عرفه باسمه قبل أن يكلمه ويزعمون جعلت فداک أن الوحي لا ينقطع والنبي لم يكن عنده كمال العلم ولا كان عند أحد من بعده وإذا حدث شيء في أيّ زمان ولم يكن علم ذلک عند صاحب الزمان أوحى الله إليه فقال: كذبوا لعنهم الله و افتروا إثماً عظيماً».
يعنی: از جمله توقيعاتی كه از امام عصر درباره‌ی عبدالله بن حمدويه بيهقی صادر شده است آن كه اهل نيشابور در دين خود اختلاف كرده و با يكديگر مخالفت نموده به تكفير يكديگر پرداختند، در نيشابور جماعتی هستند كه قائلند باينكه پيغمبرص جميع لغات مردم زمين و زبان پرندگان و جميع آفريدگان خدا را می‌داند و ناچار در هر زمانی بايد كسی باشد كه اينها را بداند و بايد آن كس آنچه در ضمير هر كس می‌گنجد و اهل هر شهر و بلدی آنچه در شهر خود و منزل خود می‌كنند بداند، و همچنين هر گاه با دو طفل ملاقات می‌كند بداند كه كدام يک از آن دو مؤمن است و كدام يک منافق؟ و بايد او بداند نام كسانی را كه او را دوست می‌دارند و نام پدران آنانرا نيز بداند، و چون هر يک از آنها را ديد او را پيش از آنكه با وی سخن گويد بنام بشناسد. فدايت شوم اينان می‌پندارند كه وحی هيچگاه منقطع نمی‌شود در نزد پيغمبر كمال علم نيست، و در نزد هيچكس كه بعد از او است نيز چنين علمی نيست، و هرگاه در هر زمانی پيش‌آمدی رخ دهد كه علم آن در نزد صاحب الزمان نباشد خدا همان وقت به او وحی خواهد كرد. در جواب اين پرسش‌ها توقيعی كه از امام زمان صادر شد اين بود كه فرمود: دروغ می‌گويند خدا ايشانرا لعنت كند اينان افتراء بافته و گناه عظيمی مرتكب

شدند). این توقیع و نفرین شامل تمام کسانی است که دربارۀ‌ی امام یا پیغمبر اینگونه عقیده‌ها دارند. باستناد چند حدیث ضعیف که از غالیان در کتابهائی مانند بصائر الدرجات و کافی نیز بچشم می‌خورد و عموم مردم و حتی آیت الله‌های عظمی را گمراه کرده است.

9- در رجال کشی ص 196 از عبد الرحمن بن کثیر روایت است که روزی حضرت صادق ؛ باصحاب خود فرمود: «لعن الله المغيرة بن سعيد ولعن الله يهودية كان يختلف إليها فيتعلم منها السحر والشعوذة والمخاريق، إن المغيرة كذب على أبي فسلبه الله الإيمان وإن قوما كذبوا على مئالهم أذاقهم الله حر الحديد، فو الله ما نحن إلا عبد الذي خلقنا واصطفانا ما نقدر على ضر ولا نفع إن رحمنا فبرحمته وإن عذبنا فبذنوبنا والله مالنا على الله من حجة ولا معنا من الله برائة وإنا لميتون ومقبورون ومنشورون ومبعوثون وموقوفون ويلهم لعنهم الله، لقد أذوا الله وأذوا رسوله في قبره وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين وعلى بن الحسين ومحمد بن على وها أنا ذا بين أظهركم لحم رسول الله وجلد رسول الله أبيت على فراشي خائفاً وجلاً مرعوباً يأمنون، وأفزع وينامون على فراشهم وأنا خائف ساهر وجل قلق بين الجبال والبراري أبرأ إلى الله مما قال في الأجدع البراد عبد بني أسد أبو الخطاب لعنه الله، والله لو ابتلوا بنا وأمرناهم بذلک لكان الواجب أن لا يقبلوه فكيف وهم يروني خائفا وجلاً استشد الله عليهم وأبرأ إلى الله منهم أشهدكم أني امرؤ ولدني رسول الله وما معي برائة من الله إن أطعته رحمني وإن عصيته عذبني عذابا شديدا أو أشد عذابه».

یعنی: خدا لعنت کند مغیره بن سعید را و خدا لعنت کند آن زن یهودی را که مغیره با او آمد و شُد می‌کرد از او سحر و شعبده می‌آموخت. همانا مغیره بر پدر من (حضرت باقر) دروغ بست پس خدا ایمان او را از وی سلب کرد. گروهی هم بر من دروغ بستند اینان چرا چنین می‌کنند؟ خدا حرارت آهن را به ایشان بچسپاند، بخدا سوگند ما جز بندگانی نیستیم برای

آن خدائی که ما را آفرید و برگزید، ما قادر به هیچ نفع و ضرری نیستیم اگر ما را رحمت کند برحمت اوست و اگر ما را عذاب کند بجهت گناهان خود ماست. بخدا سوگند ما را بر خدا هیچ حجتی نیست و با ما از جانب خدا هیچ برائت و برائت آزادی نیست ما نیز چون دیگران می‌میریم و در قبر افگنده می‌شویم. و محشور می‌شویم و برا انگیخته می‌شویم و در نزد پروردگار باز داشته می‌شویم، و از اعمالی که انجام داده‌ایم پرسش می‌شویم. وای بر ایشان خدا آنانرا لعنت کند هر آینه خدا را اذیت کردند. و رسول خدا را در قبرش آزردند و امیرالمؤمنین و فاطمه ك و حسن و حسین و محمد بن علی را نیز. اینک من در میان شما هستم و از گوشت و پوست رسول خدا هستم در فراش خود ترسان و بیمناک و هراسان می‌خوابم آنان ایمنند در حالیکه من می‌ترسم و آنان بر فراش خود آسوده می‌خوابند، در حالیکه من بیمناک و بیدار و هراسانی در میان کوهها و بیابانها مضطرب و سرگردان به سوی خدا بیزاری می‌جویم از آنچه آن مرد اجدع اسدی (اجدع – دماغ بریده) یعنی: ابو الخطاب درباره‌ی من می‌گوید: خدا لعنت کند او را بخدا سوگند اگر ایشان بوسیله‌ی ما مبتلی و آزمایش می‌شدند و ما آنها را امر می‌کردیم بدینگونه اعتقادات بر ایشان واجب بود که آن را از ما نپذیرند پس چگونه است که اینان مرا در حالی می‌بینند که ترسان و هراسانم. من از خدا یاری و کمک می‌طلبم در مبارزه بر آنان. بسوی خدا بیزاری می‌جویم از ایشان. من شما را گواه می‌گیرم که من مردی هستم که از رسول خدا تولد یافتم و با من برائتی از جانب خدا نیست. اگر من او را اطاعت کنم بمن رحم می‌کند و اگر او را نافرمانی کنم مرا عذابی سخت خواهد کرد. یا شدیدترین عذاب او شامل حال من خواهد شد).

می‌بینید که در این عبارات چگونه امام بزرگوار تکذیب تمام این ترهاتی را می‌کند که غالیان زمان ما نیز درباره ایشان و شفاعت، و توسل، و سایر موهومات را دارند.

باید هم چنین باشد زیرا در جائیکه پیغمبر بزرگوار در آیات شریفه قرآن تهدید شود که: (زمر/65). «اگر مشرك شوی، تمام اعمالت تباه مشد».

بعد از آنکه از زبان او می‌فرماید: (انعام/15، یونس/15، هود/63، زمر/13). «بگو: به راستی من اگر از پروردگارم نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ مترسم». باید جعفر صادق نیز چنین باشد. زیرا خدای متعال را با هیچکس قرابت و نسبتی نیست. (نساء/123). «(فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده مشود و کسی را جز خدا، ولّی و یاور خود نخواهد یافت».

و از مضمون عبارات شریفه حدیث معلوم است که بیزاری آن حضرت از این مقالات غلو آمیز است که غالیان زمان آن بزرگوار انتشار داده و برای یادگار برای زمان ما گذاشته‌اند. «لعنة الله علیهم لعنا وبیلا».

10- ایضا در رجال کشی ص 254 در گفتگوی جعفر بن واقد و کسائی از اصحاب ابو الخطاب. ابو الخطاب گفته است: مقصود از آیه‌ی شریفه: (زخرف/84). امام است. حضرت صادق ؛ فرموده است: «لا والله لا یأویني وإیاه سقف بیت واحد، وهم شر من الیهود والنصارى والمجوس والذین أشركوا والله ما صغر عظمت الله بتصغیرهم شیئا قط. و إن عزیرا جال في صدره ما قالت الیهود فمحى الله اسمه من النبوة، والله لو أن عیسى أقر بما قالت فیه النصارى لأورثه الله صمما إلى یوم القیامة والله لو أقررت بما یقول في أهل الكوفة لأخذتني الأرض، ما أنا إلا عبدا مملوكا لا أقدر على ضر شيء ولا نفع شيء». یعنی: نه بخدا سوگند من و او هرگز در زیر یک سقف جای نگیریم آنان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند، بخدا سوگند با این کوچک کردن آنها عظمت خدا را

هرگز چیزی از آن را کوچک نمی‌کنند، همانا عزیر از آنچه یهود در باره‌ی او گفتند (عزیر بن الله) در سینه‌اش چیزی خطور کرد خدا نام او را از ردیف پیغمبران محو کرده، بخدا سوگند اگر عیسی ؛ بدان چه نصاری درباره‌ی او گفتند (مسیح پسر خداست). اقرار می‌کرد خدا تا روز قیامت کری و گمنامی نصیب او می‌کرد، بخدا سوگند اگر من نیز اقرار کنم بدانچه اهل کوفه می‌گویند: (امام خدای روی زمین است) زمین مرا فرو خواهد گرفت، همانا من نیستم جز یک بنده‌ی مملوکی که قادر بر ضرر چیزی یا نفع چیزی نیستم) در این جمله‌ی شریفه «فمحی الله اسمه من النبوة». یک معنای دقیق و عالی نیز خفته است، و آن اینکه معنای عصمت که غالیان درباره‌ی امامان و تبعیت از این عقیده درباره‌ی پیغمبران قایلند نیز صحیح نیست زیرا جناب عزیر بعلت آنچه درباره‌ی خود تصور نمود نامش از ردیف پیغمبران محو شد. پس عصمت آنچنانی نیز پایه‌ای از عقل و نقل ندارد. و اگر عیسی؛ چنین می‌کرد خدا او را چنان می‌کرد!.

11- در کتاب احتجاج طبرسی از حضرت رضا حدیثی است درباره‌ی قائلین به الوهیت امیر المؤمنین که در پایان حدیث می‌فرماید: «أو لیس کان علي آکلا في الآکلین وشارباً في الشاربین وناکحا في الناکحین ومحدثا في المحدثین وکان مع ذلک مصلیاً خاضعاً بین یدي الله ذلیلاً وإلها أواها منیبا، فمن کان هذا صفته یکون إلها؟ فإن کان هذا إلها فلیس أحد منکم إلا وإله لمشارکته في هذه الصفات الدالة علی حدث کل موصوف بها».

یعنی: مگر علی ؛ نبود که مانند دیگران می‌خورد و مانند دیگران می‌آشامید و چون دیگران با زنان عمل جنسی انجام می‌داد، و جنب می‌شد همچون دیگر جنبان، و با تمام این احوال نمازگذاری خاضع بود که در مقابل خدا ذلیلانه و با آه و افسوس و إنابه می‌ایستاد، پس اگر کسیکه صفاتش چنین باشد خدا می‌شود؟ هیچکدام از شماها نیست جز اینکه خدا است!! زیرا در این صفاتی که دلالت دارند که هر موصوفی

که بدین صفات است حادث است شما هم شرکت دارید (پس شما هم خدائید!!؟). می‌بینید که چگونه جنابش امیرالمؤمنین جد بزرگوارش را بصفاتی می‌ستاید که در افراد بشر ممکن است نظایر بسیاری در بشریت داشته باشد. باز در رجال کشی ص 100. آورده است: که پاره‌ای از دانشمندان گفته‌اند: که عبدالله بن سبا یهودی بود و اسلام آورد و اظهار ولایت علی می‌کرد در حالیکه مبتلی و باقی به یهودیت خود بود. او آنچه که درباره‌ی یوشع بن نون قائل بود در حال اسلامش نیز بعد از وفات رسول الله درباره‌ی علی قائل شد، وی کسی است که عقیده به وجوب امامت علی را شهرت داد و از دشمنان او اظهار برائت کرد و مخالفان او را بکفر نسبت بداد. از اینجاست که مخالفان شیعه می‌گویند که اصل تشیع و رفض از یهودیت اخذ شده است پایان فرمایشات کشی).

12- در بحار انوار 7/332 چاپ کمپانی. از عیون اخبار الرضا از ابراهیم بن ابی محمود روایت می‌کند «قال: قلت للرضا ؛ یابن رسول الله، إن عندنا أخبارا في فضائل امير المؤمنين (؛) وفضلكم أهل البيت وفي من رواية مخالفيكم ولا نعرف مثلها عندكم أفندين بها؟ فقال يابن أبي محمود، لقد أخبرني أبي عن أبيه عن جده (؛) أن رسول الله ص قال: من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله عز وجل فقد عبد الله وإن كان الناطق عن إبليس فقد عبد إبليس، ثم قال الرضا (؛): يابن أبي محمود، إن مخالفينا وضعوا أخبارا في فضائلنا وجعلوها على أقسام ثلاثة أحدها: الغلو وثانيها: التقصير في أمرنا وثالثها: التصريح بمثالب أعدائنا، فإذا سمع الناس الغلو فينا كفروا شيعتنا ونسبوهم إلى القول بربوبيتنا وإذا سمعوا التقصير اعتقدوه فينا وإذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم سبونا بأسمائنا وقد قال الله عزوجل: [illegible] (انعام/ 108). يابن أبي محمود، إذا أخذ الناس يمينا وشمالا فألزم طريقتنا فإنه من لزمنا لزمناه ومن فارقنا فارقناه إن أدنى ما

يخـرج به الرجـل من الإيمـان أن يقـول للحصـاة: هـذا نـواة ثم يـدس بـذلک ويـبرأ ممن خالفـه، يـابن أبي محمـود، احفظ مـا حدثتک به فقد جمعت لک خير الدنيا والآخرة ». (اين حديث در بـاب 28 عيـون أخبـار الرضا فيما جـاء من الرضا من الأخبـار المتفرقة می‌باشد).

يعنی: ابراهيم بن ابی محمود گفت: بحضرت رضا ؛ عرض كردم: ای فرزند رسول الله ص در نزد ما اخباری از امير المؤمنين ؛ و فضل اهل بيت‌لا است كه آن اخبار از روايت مخالفان شماست و ما مانند آنها را در نزد شما نشناخته و ندانسته‌ايم آيا به آنها معتقد باشيم؟ حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود پدرم مرا خبر داد از جدم كه رسول خدا ص فرمود: هر كه گوش دل بگوينده‌ای دهد در حقيقت او را پرستيده است. پس اگر آن گوينده سخن از خدای می‌گويد اين شنونده خدا را پرستيده است و اگر آن گوينده سخن از ابليس می‌گويد اين شنونده ابليس را پرستيده است ..! آنگاه حضرت فرمود: ای پسر ابی محمود همانا مخالفان ما اخباری در فضائل ما وضع كردند و آنرا بر سه قسمت كردند، يكی از آن سه قسمت غلو است (كه ما را از حد بشری بالا بردند) و قسمت دوم آن كوتاهی در امر ماست (ما را از حد يک مسلمان هم پائين آوردند) و قسمت سوم آن تصريح ببدگوئی از دشمنان ماست. پس هرگاه مردم اخبار غلو درباره‌ی ما را بشنوند شيعيان ما را تكفير می‌كننند و آنانرا بغلو در ربوبيت ما نسبت می‌دهند و هر گاه تقصير درباره‌ی ما را بشنوند آنرا درباره‌ی ما معتقد می‌شوند و هر گاه مثالب دشمنان ما را با نام و نشان بشنوند ما را با نام و نشان دشنام دهند در حاليكه خدای عز وجل می‌فرمايد: «كسانی را كه غير خدا را می‌پرستند دشنام مدهيد تا آنان خدا را از روی دشمنی و نادانی دشنام دهند». ای پسر ابی محمود همينكه مردم راه راست و چپ را گرفتند تو ملازم طريقه‌ی ما باش بجهت اينكه هركسی ملازم ما باشد ما نيز ملازم او هستيم و كسيكه از ما مفارقت جويد ما نيز از او مفارقت جويم. همانا كمترين

چیزی که شخص را از ایمان خارج می‌کند آن است که به سنگریزه‌ی بگوید که این هسته است، آنگاه بدان معتقد شود و از مخالف خود بیزاری جوید. ای پسر ابی محمود حفظ کن آنچه تو را حدیث کردم بدان هر آینه خیر دنیا و آخرت را در آن برای تو جمع کردم).

می‌بینید که جنابش چگونه می‌ترساند کسی را که می‌گوید: سنگریزه هسته است، و بدان معتقد شود یعنی قائل شود باینکه انسان فوق انسان است و بشر کار ملک می‌کند تا چه رسد که کار خداست کند؟

13- در خصال صدوق ص 64 چاپ اسلامیه. «قال أبو عبدالله جعفر بن محمدإ: أدنى ما يخرج به الرجل عن الإيمان أن يجلس إلى غال فيستمع إلى حديثه ويصدقه على قوله إن أبي حدثني عن أبيه عن جده ؛ أن رسول الله ص قال: صنفان من أمتي لا نصيب لهما في الإسلام: الغلاة والقدرية». یعنی: حضرت صادق؛ فرمود: کمترین چیزی که شخص را از ایمان خارج می‌کند آن است که در کنار غالی‌ای بنشیند و بحدیث او گوش دهد و گفتار او را تصدیق کند همانا پدرم حدیث کرد از پدرش و آنجناب از جدش ؛ که رسول الله ص فرمود: دو صنف از امت من بهره‌ای از ایمان ندارند 1-غالیان 2-قدریان.

14- علامه‌ی مامقانی در کتاب مقیاس الهدایه ص 89. حدیثی از حضرت ابوالحسن ؛ آورده است که حضرت صادق ؛ فرمود: «ما أنزل الله سبحانه آية في المنافقين إلا وهي في من ينتحل التشيع». یعنی: خدای سبحان وتعالی هیچ آیه‌ای نازل نکرده است مگر اینکه شامل کسانی می‌شود که خود را در ردیف شیعیان در آورده‌اند.

پس با این همه احادیث که در مذمت غُلات آمده است و مذاهب باطله‌ای که بنام شیعه پیدا شده است چون مذهب کیسانیه و اسماعبلیه، و حبانیه، و هاشمیه، رزاقیه، و فطحیه، و سمطیه، ناووسیه، و واقفیه، و زیدیه، و تبریه، و جاوردیه، و سلیمانیه، و صالحیه، و خطابیه، و بیانیه، و بنائیه، و مخسمه، و

علیائیه، و نصیریه، و شریفیه، و مفوضه، و امثال آنها که برای تفصیل و اطلاع بر مذاهب آنها باید بکتب ملل و نحل رجوع کرد. هر چند از این فرقه‌های امروز جمعیت مشهوری جز فرقه‌ی زیدیه و اسماعلیه در روی زمین نیست. اما هر چه باشد آثار و اقوال آنان در بین شیعه باقی مانده است و کتب شیعه و اخبار و احادیث ایشان مخلوط به آثار و اقول آن فرقه‌هاست. زیرا گذشته از اینکه اختلاط و امتزاج فرقه‌های شیعه با یکدیگر امری ممکن بلکه ناچار بوده است و بسیاری از رجال شیعه مدتها در مذاهب مختلف بوده و اخیرا بمذهب حق مهتدی شده‌اند و یا از مذهب حق منصرف و بمذهب باطل روی آورده‌اند چنانکه فی المثل درباره‌ی معلی بن خنیش گفته‌اند: که او اول مغیری مذهب بوده یعنی از اصحاب مغیره بن سعید که نفرین امام درباره او گذشت، سپس دعوت به محمد بن عبد الله نفس زکیه می‌نمود و بهمین تهمت‌ها ماخوذ و مقتول شد. و این شخص را شیخ طوسی از اصحاب حضرت صادق ؛ شمرده است و معلی احادیث از آنحضرت روایت کرده است و همچنین کسان دیگری که قبلاً دارای مذهب باطله بوده‌اند و اخیرا بمذهب حق گرویده‌اند یا بالعکس. علاوه بر اینها صاحبان مذاهب باطله سعی داشته‌اند که مذهب حق را نیز آلوده بعقاید خود کنند چنانکه در رجال کشی ص 196. از یونس از هشام بن الحکم روایت شده است او از حضرت صادق ؛ شنیده است که می‌فرمود: «كان المغيرة بن سعيد يتعمد الكذب على أبي ويأخذ كتب أصحابه المستترون بأصحاب أبي يأخذون الكتب عن أصحاب أبي فيدفعونها إلى المغيرة وكان يدس فيها الكفر والزندقة ويسندها إلى أبي ثم يدفعها إلى أصحابه فيأمرهم أن يبثوها في الشيعة وكلما كان في كتب أصحاب أبي من الغلو فذلک مما دسه المغيرة بن سعيد في كتبهم». یعنی: مغیره بن سعید عمدا دروغ بر پدرم [حضرت باقر ؛] می‌بست و اصحاب او در میان اصحاب پدرم مستتر و مخفی بودند اصحاب او کتب اصحاب پدرم را می‌گرفتند و بمغیره می‌دادند او در آنها از هر

چه از جنس کفر و زندقه دس کرده و سند آنرا بپدرم متصل می‌کرد. آنگاه آن کتابها را به اصحاب خود رد می‌نمود و دستور می‌داد که آنها را در بین شیعه بپراگنند. پس آنچه را که در کتب اصحاب پدرم از مطالب غلوآمیز هست همانهائی است که مغیره بن سعید در کتابهای آنها دس و جعل کرده است). پس منشا و منبع اینگونه احادیث معلوم شده که از کجاست و چه اشخاص آن‌ها را ساخته و پرداخته‌اند.

از آنطرف شیعیان نیز از کثرت و شدت ارادتی که بخاندان نبوت و اهل بیت طهارت داشته‌اند هر سخنی که بنام آنان گفته می‌شد پذیرفته‌اند و کمتر اتفاق افتاده که در صحت و سقم احادیث منسوبه به ائمه لإ دقت کرده باشند و در صدد تنقیح و تصحیح آن بر آمده باشند و چنانکه خود آن بزرگواران لإ پیش بینی کرده‌اند گوئی خدا عقل را از اینان گرفته است! چنانکه در رجال کشی در ذیل احوال اسلم مکی مولی محمد بن الحنفیه آورده است: حضرت امام محمد باقر ؛ می‌فرمود: «لو كان الناس كلهم لنا شيعة لكان ثلاثة أرباعهم لنا شكاكا والربع الآخر أحمق». یعنی: اگر همه مردم شیعه ما بودند هر آینه سه چهارم آنان نسبت بما شکاک بودند و یک چهارم دیگر احمق بودند!!) دقت در حدیث شریف بسیاری از مجهولات را روشن می‌کند!!

چنین مردم خوشباوری که هر چه را بشنوند همینکه نام امامی را بر روی آن گذاشته باشند باور کنند و آن را ملاک عقیده و اعمال خود قرار دهند هر چند مخالف صریح قرآن باشد. بدیهی است که در نزد امامان که از زیرکان و زبدگان عقلاء جهانند هرگز مقبول نخواهند بود. و چنین کسانی هرگز مورد محبت و علاقه آن بزرگواران نخواهند شد زیرا آنان خود اعقل عقلاء بوده و بعاقلان علاقمندند. چنانکه در مشکوة الانوار طبرسی ص 214 این حدیث شریف آمده است: «عن أبي عبد الله ؛: إنا لنحب من شيعتنا من كان عاقلا فهيما فقيها حليما مداريا صدوقا وفيا» یعنی: ما از شیعیان خود کسانی را

دوست می‌داریم که عاقل و فهیمده و دانشمند و بردبار و سازگار و راستگو و وفادار باشد.

و در امالی شیخ مفید ص 113 مجلس 23. نیز چنین حدیثی با عبـارت ذیل از حضـرت صـادق ؛ روایت شـده است که فرمود: «أحب من شیعتنا من کان عاقلا فهیما فقیها حلیما مداریا صبورا صدوقا وفیا» و آنگاه فرمود: «إن الله تبارک وتعالی خص الأنبیاء بمکارم الأخلاق فمن فیه فلیحمد الله علی ذلک و من لم تکن فیه فلیتضرع إلی الله تبارک وتعالی ولیسأله قال جعلت فداک وما هي؟ قال (؛): الورع والقنوع والصبر والشکر والحلم والحیاء والسخاء والشجاعة والغیرة والأمانة». یعنی: من از شیعیان‌مان کسی را دوست دارم که عاقل، فهمیده، دانا، بردبار، پایدار، شکیبا، راستگو، وفادار بوده باشد، همانا خدای تبارک و تعالی پیغمبران را بمکارم اخلاق اختصاص داد پس کسیکه در او از اینگونه اخلاق بود باید خدا را بر آن سپاس گذارد و آن کس که در او نیست باید بخدای تبارک و تعالی تضرع کرده و از وی در خواست کند. راوی گفت: فدایت شوم آن اخلاق کدام است حضرت فرمود: پرهیزگاری و قناعت و صبر و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و امانت است). و چنانکه قبلاً هم در ذیل بحث ولایت و مودت مؤمنان با یکدیگر گفتیم: محبت و مودت مؤمنین با یکدیگر همان سنخیتی است که در اعمال حسنه با یکدیگر دارند. و محبت علی و اولاد علی ن در حقیقت همان محبت و علاقه بحقایق دین و اعمال حسنه و خصائل فاضله است که علی و بعضی از زبده‌گان فرزندانش مظهر بارز آنند. پس حب علی یعنی حب ایمان بخدا. زیرا علی از بزرگترین مؤمنین بخدا بود و حضرتش مظهر اتمِ ایمان بود. حب علی یعنی حب ایمان بقیامت و حریص بودن به تهیة ذخیره آن زیرا علی از بزرگترین مؤمنین به قیامت بود چنانکه خدا درباره‌ی او و خانواده‌اش می‌فرماید: (دهر/7). یعنی: «آنان می‌ترسند از روزی که شرش همه را فراگیرنده است». و بالآخره حب

علی یعنی حب صلوة و زکاة و مساوات و نصـرت مظلـوم و سرکوبی ظالم و حب عدالت و فضائل عالیه انسانی که علی بزرگـــترین مظهر این صـــفات عالیه بـــود. و گرنه دوســـتی موهومی که وهم‌پرستان و خیال‌پروارن مـدعی آنند منشأ هیچ خیری نخوهد بود.

سنخیت و همجنسی افراد را محبوب حقیقي یکدیگر می‌کند و سایر محبوبیتها چیزی نیست و بسا که منشأش مادیت باشد. شیعیان علی یعنی دوستداران عدالت و امانت و عفت و تقوی و... و..... و. چنانکه در مشکوة الانوار طبرسی از حضرت صادق ؛ روایت کرده است که آنحضرت می‌فرمود: پدرم برای من حدیث کرد که شیعیان ما اهل بیت همیشه از بهترین مردم بودند اگر فقیهی بود از ایشان بود و اگر مؤذنی بود از ایشان بود و اگر امامی بود از ایشان بود و اگر سرپرست یتیمی بود از ایشان بود و اگر صاحب امانتی بود از ایشان بود و اگر.... و اگر.... و اگر..... پس چنین باشید تا ما را نزد مردم محبوب کنید نه آن چنان که ما را در نزد مردم مبغوض نمائید!). در جلد یازدهم بحارالانوار از ارشاد مفید از ابن شهاب از زهری روایت کرده است: «حدثنا علي بن الحسين وكان أفضل هاشمي أدركناه قال ؛: أحبونا حب الإسلام فما زال حبكم لنا زينا حتى صاد علينا شيئا». یعنی: ما را چنان دوست دارید که اسلام دستور داده که مسلمانان را دوست دارند بجهت مسلمانی آنها پیوسته دوستی شما نسبت بما بنفع ما خواهد بود تا آنکه از حد بگذرد و ننگی شود بر ما.

در مناقب ابن شهر آشوب 4/162 از حلية الأولياء. آورده است: که یحیی بن سعید گفت: «سمعت علي بن الحسن إ يقول: واجتمع عليه أناس فقالوا له ذلک القول (يعني الإمامة) فقال: أحبونا حب الإسلام فإنه ما برح بنا حبكم حتى صار علينا عارا».

یعنی: شنیدم حضرت علی بن الحسین إ را که سخن می‌گفت در حالیکه مردم در پیرامون آن حضرت اجتماع کرده بودند وگفتگو موضوع امامت بود پس آنحضرت فرمود: ما را

دوست داشته باشید آنگونه دوستی که سببش اسلام است (یعنی همانگونه دوستی که مسلمانان باید یکدیگر را دوست داشته باشد) چنانکه در بحث ولایت گذشت) اینگونه دوستی پایان ناپذیر است تا وقتیکه از حد بگذرد و بر ما ننگی شود. همچنانکه دوستی غُلات ننگی است بر وجود مقدس ایشان سلام الله علیهم. و نیز از آن بزرگوار در کتاب رجال کشی ص 111. از خالد کابلی روایت شده است که می‌گفت: «سمعت علي بن الحسين إ يقول: إن اليهود أحبوا عزيراً حتى قالوا فيه ما قالوا، فلا عزير منهم ولا هم من عزير ، وإن النصارى أحبوا عيسى حتى قالوا فيه ما قالوا، فلا عيسى منهم ولا هم من عيسى، وإنا على سنة من ذلک إن قوماً من شيعتنا سيحبوننا حتى يقولوا فينا ما قالت اليهود في عزير وما قالت النصارى في عيسى فلا هم منا ولا نحن منهم».

یعنی: همانا یهـود عزیر را دوست داشـتند تا اینکه دربـاره او گفتند: آنچه گفتند پس نه عزیر از ایشـان است و نه ایشـان از عزیرند، و نصاری عیسی را دوست داشتند تا اینکه درباره‌ی او گفتند آنچه گفتند پس نه عیسی ؛ از ایشــان است ونه ایشــان از عیسی ؛، ما اهل بیت نـیز بر چـنین سـنتیم همانا گـروهی از شیعیان ما بـزودی ما را دوست خواهند داشت تا اینکه دربـاره ما بگویند آنچه یهـود دربـاره عزیر ؛ و نصـاری دربـاره عیسی ؛ مدعی شـدند پس نه ایشـان از ما هسـتند و نه ما از ایشـان). یهود درباره عزیر؛ گفتنـد: که او پسر خـدا است و نـیز نصـاری دربـاره عیسی؛ چـنین ادعـائی کردنـد. بـدیهی است در میـان مسـلمانان چـنین ادعـائی دربـاره کسی نخواهد شد که بگویند فلان پسر خدا ست. زیرا آیات قرآن بصــراحت اینگونه ادعا را رد کــرده است و مســلمانان در هر شــبانه روزی حد اقل 5 مرتبه در رکعات نماز می‌خوانند: ﴿[illegible]﴾ (اخلاص/ 3). «خــدا فرزنــدی نــدارد و فرزند کسی نیســت». پس آنچه ممکن است که دربــاره‌ی ائمه معصــومین بگویند همین عقاید سخیفه است که آنانرا مدبر کون و مکان و متصـرف در عـالم امکان خوانند و بحقیقت این ادعا بدتر و زشت‌تر است از آنچه

یهود ونصاری درباره‌ی عزیر ؛ و عیسی؛ گفتند. چنانکه خود آن بزرگواران هم با این معنی توجه داشته‌اند که فرموده‌اند: «فإن الغلاة أشر من الیهود والنصاری والمجوس والذین أشرکوا». یعنی: غالیان از یهود و نصاری و مجوس و کسانیکه مشرک شدند خیلی بدترند). پس آن کسی‌که بخدای واحد ایمان داشته و بنبوت انبیاء معتقد است و از روز حساب اندیشه دارد و به اهل بیت طاهر پیغمبر تبعیت داشته ارادت می‌ورزد و از عقل و وجدان بهره‌ای دارد هرگز بچنین کلماتی که از عقاید غُلات است تفوه نمی‌کند سهل است اندیشه‌ی چنین خیال باطل و شرک محض را در قلب راه نمی‌دهد و از مبارزه با اینگونه خرافات باز نه ایستاده و از طرفداران آن نمی‌هراسد هر چند هزارها از این آیت الله‌های عظمی‌با او مخالف باشند و احیانا فتوای تکفیر او را صادر نمایند. زیرا خود اینان کافر و مشرکند بنص قرآن و سزاوار: [illegible] (توبه/5). یعنی: «مشرکان را هر جا یافتید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه، بر سر راه آنها بنشینید». ما با این بیان این فصل را بپایان می‌آوریم و امیدواریم این تذکرات در جامعه‌ی پر از خرافات ما سودمند افتد و افکار بیداری که مهیای دریافت حقایق اسلام هستند از آن بهره‌ی کافی برند. و از این گونه موهومات بیزار و بیگانه عروة الوثقی نجات [یعنی قرآن کریم] و به اخبار و احادیثی که مورد تصدیق کتاب آسمانی ماست روی آورند تا از این ضلالت نجات یافته حائز سعادت دنیا و آخرت گردند. إن شاء الله ولا حول ولا قوة إلا بالله.

خلاصه‌ی مباحث

در پایان این مباحث پنجگانه قصد ما این بود که خلاصه‌ای از اعتقادات صحیحه‌ی اسلامی را بیاوریم تا مطالعه کنندگان که از خواندن این مباحث دچار حیرت می‌شوند و از اینکه می‌بینند مطالبی که آنان تا امروز جزو حقایق اسلامی می‌پنداشتند اکثر آن ساخته و پرداخته غُلات یا دشمنان اسلام است از خود می‌پرسند پس حقیقت کدام است؟. لذا ما آن اعتقادات و احکام را که از طرف خدای جهان بوسیله‌ی آیات قرآن بر پیغمبر آخر الزمان ص وحی و الهام شده است در اختیار طالبان حقایق بگذاریم اما دیدیم اینکار با اختصار صورت نمی‌گیرد و بطور تفصیل نیز از حوصله‌ی این رساله خارج است زیرا از یکطرف تهیه‌ی مطالب آن مستلزم وقت بیشتری است و از طرف دیگر وسیله‌ی چاپ و انتشار در دسترس ما نیست. چنانکه مشاهده‌ی وضع پریشان همین کتاب گویای همین جواب است که ما را از راه اضطرار ناچار شدیم که آن را باینصورت در آوریم. دیگر با این کیفیت نه قدرت مادی برای ما باقی ماند است و نه نیروی سرشار معنوی.. لذا فعلاً از این قصد صرف نظر کرده و آن را ان شاء الله و بیاری خدا بوقت دیگر محول کردیم که کتابی جامع در پیرامون حقایق عقاید و احکام اسلامی تألیف و در دسترس طالبان آن بگذاریم.

اینک به ذکر خلاصه‌ای از آنچه در این اوراق آوردیم می‌پردازیم تا بمنزله‌ی فهرستی از آنچه گذشت بوده باشد.

ما در این کتاب چند مطلب را مورد تحقیق و دقت قرار داده و در آن به‌قدر گنجایش به تفصیل پرداختیم:

1- موضوع علم غیب که آن مخصوص ذات باری تعالی است و هیچ یک از آفریدگان او از ملائکه مقربین و انبیای مرسلین و اولیای صدیقین و عباد صالحین را بعلم غیب راه نیست مگر آنچه که بوسیه‌ی وحی بر پیغمبر ابلاغ شود که او نیز همانرا بدون کم و زیاد تحت رصد و مراقبت حفظه‌ی وحی به مردم تبلیغ نماید و ثابت کردیم که این مطلب در آیات قرآن و سیره‌ی پیغمبران و تاریخ امامان و عقاید اصحاب و

خاصان و اقوال علماء و دانشمندان روشن و مصرح است و جای هیچگونه تردیدی نیست. علاوه بر آن عقل و وجدان و بینه و برهان بر این حقیقت گواهی کافی و شاهدی صادق است. و نیز روشن کردیم که دانستن علم غیب و آگاهی از حوادث آینده برای بشر هیچ نفعی نداشته و کاملاً مضر است و روی همین حکمت بالغه که پروردگار متعال آن علم را مخصوص ذات مقدس خود خواسته و از آفریدگان خود مخفی و پنهان داشته است.

2- موضوع ولایت بود که آن را مورد بحث قرار داده و ثابت کردیم که ولایت همان دوستی و تولای مؤمنین و مودت آنان با یکدیگر است که در نزد یک بصد آیه در قرآن بدان توصیه و تاکید شده است و متأسفانه از اینگونه دوستی و مودتی که قرآن خواسته است امروز در میان مسلمین خبری نیست. بلکه چنانکه می‌بینیم متاسفأنه آن ولایتی را که قرآن خواسته با تفسیر و تعبیر غلط آن را وسیله‌ی عداوت و دشمنی با یکدیگر قرار داده و بتحریک و تشویق دشمنان روز بروز از یکدیگر دورتر می‌شوند و نیروان خصومت در بین افراد و جوامع این امت مشتعلتر می‌گردد. زیرا از یکطرف ولایت که مربوط بدوستی عموم مسلمین با یکدیگر است اختصاص به افراد خاصی کرده‌اند که امروز در دنیا از ایشان کسی وجود ندارد که از آن استفاده کند و اگر هم وجود داشت مسلماً نمی‌توانست استفاده کند.

زیـرا معنـائی که اینـان از ولایت و دوسـتی آن افـراد خـاص می‌کنند و دیگـران را از آن محـروم و ممنـوع می‌شـمارند. یک نوع دوستی خیالی است که علم محبت آن خیـالی است و هم محبوب آن. زیرا اینـان فی المثل آن علی را دوست می‌دارند که محیط بتمام عالم و مسلط بر جمیع امم از فرزنـدان آدم و تمام موجـودات و عـالم بمغیبـات و قـادر بر تمـام مشـکلات و قاضی حاجات و محی الاموات و امثال این صــفات است و در عین حـال طرفـدار مـدافع اعمـال اینـان بـوده و هم شـافع و ماحی سیئات اینان بوده و سرانجام آنانرا بأعلی درجات جنات

می‌برد. اینان چنین موجودی را در خیال خود دوست می‌دارند. و هیهات هیهات حقیقت را با این خیالات!. آنگــاه این ولایت را که معلوم نیست مولی و مولی علیه کیست وسـیله‌ی عـداوت و دشـمنی با مسـلمانانی کرده‌اند که مامورند با آنـان دوسـتی کننـد. و چـنین آش شـله همکـاری از آن سـاخته‌اند که انـدک رابطه‌ای با شعور ندارد. زیرا مثلاً اینان مدعی ولایتند درباره‌ی امیر المؤمنین ؛ آن هم ولایت تکوینی. یعنی: امیر المؤمــنین یا امام دیگر متصرف در کون و مکان و مدبر عـالم امکـان است و دلیل‌شان چنانکه در سخنان و تالیفات خود می‌گویند آیه‌ی: [illegible] (مائـده/55). است در صـورتیکه اگر معنای آیه ولایتی چنین باشد انحصار بمؤمنین نـدارد زیـرا والی متصرف در کون و مکان ولایت بر تمـام موجـودات دارد نه بر طائفه‌ی خاصی از مؤمنان؟. و اینان هرگز بشعور خـود اجـازه نداده‌اند که بیندیشد که اگر ولایت این معنی است چـرا خـاص مخـــاطبین [illegible]. است که هر چه باشد خـــاص مسـلمین است و این هرگز با معنـای ولایت تکویـنی که مـدبر امور عالم باشد سازش ندارد. گذشته از آنکه چـنین عقیـده‌ای شـرک محض بلکه بـالاتر از شـرک مشـرکین زمـان جـاهلیت اسـت!!. بلکه معنـای آیه اگر تعصب و عنـاد و حمـاقت بیکسو نهاده شود چون آفتاب روشن و واضح است که مقصـود از آن دوستی و مودت و محبت و تعاون مؤمنین با یکــدیگر است که هم عقل و وجدان و هم سنت بلا تغبیر جهان و هم صدها آیات شریفه‌ی قرآن بدان گـواهی می‌دهـد. و این دوسـتی است که اگر در بین مؤمـنین شـایع شـود دنیا را مبـدل به بهشت بـرین می‌کند و مسلمین را در اعلی درجـات علـیین ارتقـاء می‌دهـد. اما دوسـتی آن چنانکه این احمقـان مـدعی آنند جز عـداوت و تفرقه در بین مسلمانان تا حال چه نتیجه و فائـده دیگر داشـته است و یا بعـدا خواهد داشــت؟!! آیا راسـتی خـدای جهـان و بعثت پیغمـبران و نـزول کتب آسـمانی بخصـوص قـرآن با این همه آیات فراوان هدفش همین ولایت احمقانه‌ایست که اینـان مدعی آنند؟.. .«تعالی الله عما یقول الجاهلون علواً کبیراً».

شکی نیست که ولایت و دوستی علی و آل علی از آن جهت که افضل مؤمنیند فاضلترین ولایتهاست و اخبار و احادیثی که در این باره از پیغمبر و أئمه سلام الله علیهم صادر شده هرگاه از دسیسه‌ی غالیان و دجالان محفوظ مانده باشد بجای خود صحیح و درست است. اما چه قدر خوب بود هر گاه این محبت و دوستی در زمان حیات آن بزرگواران صورت می‌گرفت و منشأ عمل می‌شد چنانکه مسلماً صدور و تأکید و تواتر آن بهمین منظور بوده است. وگرنه دوستی و عشق ورزی با اموات دارای چه خیرات و برکاتی خواهد بود؟ و اینگونه دوستی‌های خیالی با محبوبان خیالی که ثمره‌اش مداحی غالیانه و نسبت دادن صفات الوهیت به بندگانی محتاج است جز شرک و دوری از حقایق و گستاخی بمحارم احکام چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟! و تجربه و حس و تاریخ تاکنون از آن چه فائده‌ای گرفته است که بعد از این بگرید؟! شاید گفته شود که نتیجه این دوستی و محبت‌ها آنست که قلوب بمحبت آنان اشراب شده و بحقانیت ایشان اطمینان گرفته و در نتیجه پیروایشان را که همان اجرای احکام الهی است سبب شود. این ادعا هر چند بصورتی صحیح است لکن آنچه در جامعه‌ی ما مشهود است خلاف این منظور نتیجه داده و می‌دهد. این مدعی وقتی صحیح بود که مظروف از ظرف عزیزتر باشد و حفظ و احترام ظرف بجهت حرمت و عزت مظروف باشد یعنی: دوستی اولیای خدا که ظرف حقایق احکام الهی‌اند فرع دوستی احکام و قوانین دین که مظروف است بوده باشد و حال اینکه قضیه کاملاً بعکس است. چنان در دوستی خیالی ظرف غرقه‌اند که بمظروف اعتنائی ندارند و عیان کافی از بیان است محبت امام فرع محبت دین است نه دین فرع محبت امام.

3- سومین بحثی که در این کتاب مورد تحقیق قرار گرفته مسأله‌ی شفاعت بود و چنانکه می‌دانیم که یکی از علل عمده‌ی غرور و عقب ماندگی و گستاخی ارباب فجور بر معاصی پروردگار و شانه خالی کردن از زیر مقررات و احکام

الهی و از طـرف دیگر مـوجب پیـدایش بـدعتها و اعمـالی که هرگز منظـور نظر شـارع نبـوده نه تنها بـدان امر نکـرده بلکه بسیاری از آنها مـورد نهی و منع او بـوده است همین شـفاعت است مانند تعمیر و تجصـیص قبـور و سـاختن ضـرایح و مراقد مزین بطلا و نقره و جواهرات و تفریط و تضییع امـوال بر سر گـور مردگـان و زیارتهـای اخـتراعی و گنجانیـدن کفریـات در زیارتنامه‌ها و عزاداریهـای نامشــروع و نــذورات و موقوفــات خلاف دستور و رضای خدا و ساختن دعاها و نمازهای مجهـول یا عبادات نامشروع و نامعقول بامید شفاعتی خیالی. در حالی که شـفاعت به آن کیفیـتی که اینـان قائلند نه عقل و وجـدان بدان گواهی می‌دهد و نه عقل و قـرآن آن را تصـدیق می‌کنـد. آیاتی که در قرآن در خصوص شفاعت است اکثر آن ناظر برد اعتقـاد مـذهبی است که نظر به اربـاب انـواع بـوده و خیـال می‌کردند که امور شئون گوناگون جهان خلقت هر یک بعهده‌ی قـدرتی علیحـده اسـت. و آن قـدرتها که هر یک در مقـام خـود خـدائی بـود: خـدای بـاران خـدای دریا – خـدای جنگ – خـدای قحطی و ارزانی اخــــیرا در نتیجه تلطیف عقاید بصــــورت فرشــتگان و صــلحا اولیــاء در آمــده که هر یک تمثــال و مجسمه‌ای در معبدها داشـتند و تحت سـلطنت خـدای خـدایان امور مربوط بخـود را انجـام می‌دادنـد. قـرآن مجید واسـطه و شفاعت فرشتگان را در شئون آفرینش منکر نشد لکن آنها را وسـیله و واسـطه‌ای بـاذن پروردگـار جهـان دانست که ﴿[illegible]﴾ (بقره/255). «چه کسی است که بدون حکم او در پیشگاهش شفاعت کند؟» اما شفاعت در آخرت را هرگز باینصورت نپـذیرفت زیـرا اولا: بت‌پرسـتانی که قرآن نفی شفاعت از بتان ایشان می‌کند اصلاً اعتقاد بآخرت و قیـامت نداشـتند تا اینکه مسـأله‌ی شـفاعت در نفی و وجـود بمیان آید. ثانیاً: شفاعت بدینصورت تشبیه دستگاه آفـرینش به دربـار سـلاطین خودکامه و جبـار است و آن منـافی اعتقـاد بپرودگار عالم قادر مختار. بلی شفاعتی که مورد قبـول قـرآن و عقل و وجــدان است اســتغفاری است که رســول الله ص

برای مؤمنین و مؤمنین برای یکدیگر و فرشتکان بـرای «لمن في الأرض» می‌کنند بر حسب اذن و اجــــــازه‌ای که خداوند متعـــال بمـــوجب فرمـــان: [illegible] (محمــد/19). داده است و همین شــفاعت است که قبلاً خـدا بـدان اذن داده و ممکن است در روز قیـامت نفع بخشد که [illegible] (طه/109). چنانکه شرح آن گذشت.

4- مســأله‌ی زیــارت قبــور بــود که در کتــاب آســمانی ما کوچکترین اشاره‌ای بدان نشده است و در سنت نبــوی ص که مورد عمل مسـلمین صـدر اول است اثـری روشن نـدارد بلکه نهی رسول الله ص در ابتدای بعثت از این عمل متواتر اسـت. لکن چنانکه می‌بینیم امروز بصورتی در آمده است که می‌توان گفت: بمصـــداق کامل آیه‌ی شـــریفه اســـت. که در مـــذهب بت‌پرستان می‌فرماید: [illegible] (صـافات/95). یعــنی: «(ابــراهیم ؛) گفت: آیا چــیزی را که متراشــید، مپرســتید؟» مســلمانان اســمی آنچه را با خــواب و خیــال قبرپنــداری امــامزاده‌ای کرده‌اند در آن با هــوا و خیــال خــود گنبدی ساخته و ضریحی پرداخته و زیارتنـامه‌ای اخـتراع کـرده مشغول عبادت شـده‌اند و خـدا می‌داند که از این ناحیه چقـدر زیان و ضرر دنیوی و آخروی دارند.

5- پنجمین بحث ما در این کتاب وصول بمقصد یعنی معرفی غالیان و دشمنان حقیقی دین بود که موجد این همه بدعتها و خرافات شده‌اند و ائمه‌ﻹ آنانرا برای دین مبین بدتر از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین شمرده‌اند چنانکه فرمودند: «احذروا علی شبابکم الغلاة لایفسدوهم فإن الغلاة أشر من الیهود والنصاری والمجوس والذین أشرکوا». هر چند زدودن این لکه‌های زشت بعلت طول مدتی که در چهره‌ی نورانی شریعت با قیمانده‌اند ممکن است در ابتدا موجب اندک رنجش و آزار و خالی ماندن آثاری گردد. لیکن بهر صورت زدودن و بر طرف کردن آنها از هر چه واجب‌تر است.

[illegible] .

تأليف این رساله در سال 1351 شمسی وچاپ آن در سال 1359 صورت می‌گیرد إن شاء الله.

قلمداران

یادآوری

این کتاب در پنج بحث: علم غیب، ولایت، شفاعت، زیارت، غُلات، تألیف شده که در رد یکی از مدعیان علم و دعوی آیت الله العظمائی که در رساله‌ای بنام (امراء هستی) نگاشته بوده نوشتیم. بنام [راه نجات از شر غُلات] بحث اول آن با تحمل زحمات و خطرات و خساراتی چاپ شد. و بحث شفاعت و معرفی غُلات آن بصورتی که می‌بینید اضطرارا چاپ می‌شود و در دسترس طالبان قرار می‌گیرد. اما چاپ بحث ولایت و زیارت آن را تا اکنون توفیق نیافته‌ایم و شاید هرگز نیابیم! زیرا در جامعه خود آن وسعت و بینش را نمی‌بینم که استعداد پذیرش اینگونه تحقیقات را داشته باشد. بدیهی است ما در ابتدای کار خود بوسعت بینش و استعداد پذیرش جامعه‌ی خود بیش از این امیدوار بودیم اما آنچه در مدت عمر طولانی خود بدست آوردیم فهمیدیم که نه تنها ملت ما بلکه می‌توان گفت: تمام جوامع بشری در مسأله‌ی دین و اعتقاد تابع و مقلد پدر و مادر و محیط خودند و پیروان عقل و منطق و تابعان برهان و دلیل در این مسأله بسیار کمند. و هم چنانکه قرآن مجید بکرات یادآور است: (مؤمنون/53 روم/32). «هر گروهی بدانچه در نزدشان است دلخوشند». افراد برای تحقیق و تحکیم عقائد دینی خود حتی بقدر اطمینان بصحت ارزش یک اسکناس پنج تومانی زحمت تحقیق را متحمل نمی‌شوند! پس این قبیل تألیفات نه تنها در نزد آنها ارزشی ندارد بلکه حتی الامکان با آن خصومت و کار شکنی می‌کنند، چنانکه کردند! مثلا در جامعه‌ی ما امام و گاه پیغمبری را قبول دارند که عالم بغیب و متصرف در کون و مکان و مدبر عالم امکان باشد، در گهواره از در بدرد و با قندانه به آسمان بپرد!!. و معتقدند که دوستی خیالی آنان باعث نجات و رفع درجات گشته و شفاعت آنان که بوسیله‌ی چنین ولایت و یا زیارت قبور آنان تحصیل شده موجب سعادت دارین و فوز نشأتین گردد. اما پیغمبر یا امامی که چون دیگر مردمان دچار عوارض بشری است و امتیاز آنان فقط گرفتن وحی و الهام و ابلاغ آن بمردم

است و صدق کلام اینان تبعیت آنان را کافی نداسته و عار دانند. در حالیکه چنین اعتقادی بقضاوت عقل و وجدان و حکم قرآن باطل و موجب خسران دو جهانی است، زیرا پیروی چنان پیغمبر و امامی بدان صفات بر خلاف عدل خالق بریات است. آن پیغمبر و امام قابل تبعیت است که با افراد بشر همدوش و همگام باشد و امتیازش فقط وحی و الهام است و صدق کلام از خدای علام. اما مستکبران و جاهلان از چنین حقیقتی گریزانند و نمی‌دانند که هوا و هوس حقیقت نیست و خصومت با آن غلط است.

باری ما آنچه در توان داشتیم بمدد عقـل و قـرآن در اختیـار جوینـــدگان گذاشـــتیم [illegible] (طلاق/5). «خداوند هیچ کس را جز به [میزان] آنچه به او داده است مکلّف نمیکند».

گر نیابد بگـــــوش رغبت کس
بر رسولان بلاغ باشد بس

والحمد لله رب العـالمین وصـلی اللـه علی رسـوله وصـحبه ومن دعا بدعوته إلی یوم الدین

حیدر علی قلمداران

از خواننده التماس دعا دارم.